

سیمای ارزگان



محمد توسلی

توسلی، محمد، ۱۳۵۰ -

سیمای ارزگان / مؤلف محمد توسلی غرجستانی . - قم: نشر آراسته، ۱۳۸۷

۱۹۰ ص.: مصور

ISBN: 978-964-879-860-9

۳۰۰۰۰ ریال

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه: ص. ۱۸۹ - ۱۹۰؛ همچنین بصورت زیرنویس

۱. هزاره ها - تاریخ. ۲. ارزگان - تاریخ. ۳. هزاره ها - وضع سیاسی و اجتماعی. ۴. ارزگان

- وضع سیاسی و اجتماعی. ۵. ارزگان - آثار تاریخی. الف. عنوان

۹۵۸/۱۰۰۴

DS ۲۷۴/ه۴ت ۹

۱۳۸۷



سیمای ارزگان

مؤلف: محمد توسلی غرجستانی

ناشر: نشر آراسته

چاپ: صدر

نوبت چاپ: اول

سال انتشار: ۱۳۸۷ ش

شمارگان: ۲۰۰۰ جلد

قیمت: ۳۰۰۰۰ ریال

شابک: ۹ - ۸۶۰ - ۸۷۹ - ۹۶۴ - ۹۷۸

کلیه حقوق برای مؤلف محفوظ و مصون می باشد.

قم / خیابان ارم / انتهای سالن نمایشگاه کتاب برقی / سمت چپ / نشر آراسته

تلفن: ۷۷۳۸۶۵۲ - ۰۲۵۱

E-mail: Tavassoli86@gmail.com

اهداء و تقدیم:

به آزاد مردان هزارستان بویژه شهداء مظلوم خطۀ ارزگان که در راه دفاع از حیثیت و سرزمین خویش روح بلند خود را تا اوج کهکشانها به پرواز درآوردند.

"



"



فهرست مطالب

پیشگفتار ۹

فصل اول

الف- موقعیت جغرافیایی هزاره جات	۱۵
۱- الف. موقعیت جغرافیایی ارزگان	۱۶
۲- الف. ولایت ارزگان	۱۷
۱-۲. الف. ارزگان خاص	۱۷
۲-۲. الف. ترین کوت	۱۸
۲-۳. الف. حجرستان (اجرستان)	۱۸
۳. الف. ولایت دایکندی	۱۸
۱-۳. الف. دایکندی	۱۸
۲-۳. الف. شهرستان	۲۰
۳-۳. الف. گیزاب	۲۰
۳-۴. الف. کجران	۲۱
ولسوالی های جدید ولایت دایکندی	۲۱
ب. وضعیت تاریخی هزاره جات	۲۲
۱. ب. وضعیت تاریخی ارزگان	۲۴
ج. ریشه های قومی هزاره ها	۲۴
۱. ج. طوایف عمده هزاره	۲۵
۲. ج. طوایف و قبایل ارزگان	۲۶
د. دین و مذهب در هزارستان	۲۸
۱. د. ورود اسلام و تشیع به هزارستان	۲۹
۱-۱. د. دیدگاه اول (منهاج سراج جوزجانی، یزدانی، خسروشاهی)	۲۹

- ۲-۱. د. دیدگاه دوم (آرستوف) ۳۴
 ۳-۱. د. دیدگاه سوم (خ، شیرمن وگ، ومیری) ۳۵
 ۴-۱. د. دیدگاه چهارم (ل، تیمور خانف) ۳۶

فصل دوم

۱. ارتباط هزاره‌ها با عبدالرحمان خان ۳۹
 ۲. تراژیدی ارزگان ۴۰
 ۳. علل یورش قشون عبدالرحمان خان به هزاره‌جات ۴۱
 ۳-۱. انهدام مرکز تشیع ۴۱
 ۳-۲. استقلال ارزگان ۴۳
 ۴. عوامل قیام ارزگان ۴۳
 ۴-۱. بیدادگری نیروهای مهاجم ۴۴
 ۴-۲. توهین و تحقیر علماء و رهبران محلی ۴۴
 ۴-۳. تجاوز و تعدی به نوامیس مردم ۴۵
 ۵. حوادث ارزگان به روایت سراج التواریخ ۴۶
 ۵-۱. اعزام جنگجو به هزاره‌جات ۴۸
 ۵-۲. امیر جابر؛ ایجاد نفاق و وحشت ۵۰
 ۵-۳. خلع سلاح عمومی و ادامه کشتار ۵۲
 ۵-۴. ادامه ظلم عبدالقدوس خان و قیام دوباره مردم ۵۴
 ۵-۵. شجاعت در عین مظلومیت ۵۸
 ۵-۶. نامه عبدالرحمان خان به اقوام درانی ۵۹
 ۵-۷. جهاد مقدس! حربه ای دیگر ۶۱
 ۵-۸. سردار محمد عظیم بیگ و فرجام کار او ۶۵
 ۵-۹. اشغال ارزگان ۶۶
 ۵-۱۰. حماسه‌ی ماندگار! ۶۸
 ۵-۱۱. قیام دایکندی و دایزنگی ۶۹

فصل سوم

هزارستان و پیامدهای بعد از شکست

۱. مصادره زمین‌های مردم هزاره بویژه ارزگان ۷۳
 ۲. از بین بردن بزرگان هزاره بویژه سران ارزگان ۷۶
 ۳. وضع مالیات جدید و مشکل ارزگانی‌ها ۷۷

فصل چهارم

ارزگان و قیامهای بعد از شکست	۷۹
الف. اوضاع اجتماعی - سیاسی هزاره جات در آستانه قیامها	۸۰
۱. وضع و تحمیل انواع مالیات	۸۱
۲. عسکری اجباری	۸۲
۳. هجوم کوچی ها به هزاره جات	۸۳
۱. نجف بیک شیرو	۸۳
۲. قیام ملا خداداد لورو	۸۶
ماجرای کشته شدن ملا خداداد	۹۱
۳. قیام ابراهیم خان گاوسوار	۹۴
۳-۱. حرکت اول	۹۵
۳-۲. حرکت دوم	۱۰۰
۳-۳. حرکت سوم	۱۰۱
۳-۴. فرجام قیام	۱۰۵
۳-۵. ملاقات گاوسوار با ظاهر شاه	۱۰۸
۴. قربان زوار دایکندی	۱۱۰

فصل پنجم

هزارستان آغازگر قیام عمومی علیه کمونیست ها	۱۱۳
قیام دایکندی در ۱۸ حمل ۱۳۵۸	۱۱۴

فصل ششم

مراکز علمی - فرهنگی ارزگان	۱۱۹
الف. مدارس دینی و حوزات علمیه ارزگان	۱۲۰
۱. الف. مدرسه علمیه المهدی شیخمیران	۱۲۰
۲. الف. مدرسه علمیه توحیدیه دره خودی	۱۲۱
۳. الف. مدرسه علمیه امیر المؤمنین دره خودی	۱۲۳
۴. الف. مدرسه علمیه سنگ تخت	۱۲۳
۴-۱. الف. مدرسه محمدیه	۱۲۵
۴-۲. الف. مدرسه خاتم الانبیاء	۱۲۵
۵. الف. مدرسه علمیه مهدیه نیلی	۱۲۵
۶. الف. مدرسه علمیه امام صادق شهرستان	۱۲۶
۷. الف. مدرسه علمیه جعفریه شهرستان	۱۲۶

۸. الف. مدرسه علمیه امیر المؤمنین شهرستان..... ۱۲۷
۹. الف. مدرسه علمیه باقر العلوم شهرستان..... ۱۲۷
۱۰. الف. مدرسه علمیه امام المنتظر اشتهرلی..... ۱۲۷
۱۱. الف. مدرسه علمیه امام حسین قوچنقی..... ۱۲۸
۱۲. الف. مدرسه علمیه لزیر..... ۱۲۸
۱۳. الف. مدرسه علمیه امام صادق عبدی و فهرستان..... ۱۲۸
۱۴. الف. مدرسه علمیه امام صادق کجران خاص..... ۱۲۹
۱۵. الف. مدرسه علمیه مهدیه ناوه رود..... ۱۲۹
۱۶. الف. مدرسه علمیه کیسو..... ۱۲۹
۱۷. الف. مدرسه علمیه تمران..... ۱۳۰
۱۸. الف. مدرسه رسول اکرم خوشک..... ۱۳۰
۱۹. الف. مدرسه علمیه امام جعفر صادق مرکز ارزگان خاص..... ۱۳۱
۲۰. الف. مدرسه علمیه باقر العلوم حسینی..... ۱۳۲
۲۱. الف. مدرسه علمیه امام جعفر صادق سیاه بغل زولی..... ۱۳۲
۲۲. الف. مدرسه علمیه باغچار..... ۱۳۲
۲۳. الف. مدرسه علمیه پالان..... ۱۳۲
۲۴. الف. مدرسه علمیه سیرو..... ۱۳۳
۲۵. الف. مدرسه علمیه جوی شش پر..... ۱۳۳
- ب. سهم هزاره جات از معارف افغانستان..... ۱۳۴
۱. ب. سهم ارزگان از معارف افغانستان..... ۱۳۶
۲. ب. وضعیت مکاتب ولایت دایکندی..... ۱۴۱

فصل هفتم

- آمار دانش آموختگان و دانش پژوهان ارزگان..... ۱۴۵

ضمائم

۱. آمار محصلان و مکاتب ولایت دایکندی..... ۱۷۰
۲. عکسها..... ۱۸۳
- منابع و مأخذ..... ۱۸۹

پی مقصد قیام کاوه شرط است
که هر بیرق درفش کاویان نیست
گر از افلاک می باید گذشتن
بغیر از سعی و همت نردبان نیست
«علامه نهر بلخی»

پیشگفتار

الف. هر چند در مورد تاریخ سیاسی - اجتماعی افغانستان کتاب‌های به رشته تحریر در آمده و تصویر کلی از اوضاع اجتماعی و سیاسی گذشته کشور، ارائه گردیده است؛ اما در بیشتر کتابهای مذکور که با امکانات و هزینه دستگاه حاکم به رشته تحریر درآمده اند؛ بسیاری از حقایق و واقعیات تاریخی یا تحریف شده است «آنجا که به ضرر حاکمان و کرسی نشینان بوده است» و یا در بیان آن مبالغه صورت گرفته است «در صورتی که به نفع حاکمان و یا طبق سلیقه نویسنده بوده است». از این جهت بیان حوادث تاریخی، سیاسی و اجتماعی در برخی از کتاب‌ها که توسط تاریخ نگاران درباری نوشته شده‌اند؛ دچار یک بیماری مزمن می‌باشد که سکوت یا بایکوت عمدی حوادث تاریخی، سیاسی و اجتماعی مربوط به جامعه و اقوام محکوم دیگر از جمله مردم هزاره و شیعه توسط برخی از نویسندگان و مؤرخان هموطن بخصوص تاریخ نگاران غیر هزاره که وظیفه مقدس و سنگین ثبت وقایع تاریخی، سیاسی و اجتماعی کشور را داشتند، در این راستا قابل تفسیر و تأمل است. و اگر نمی‌بود فداکاری‌های پدر تاریخ معاصر افغانستان «ملا فیض محمد کاتب هزاره» تاریخ یک قرن و ربع هزاره‌ها همانند سرنوشت آنها پریشان‌تر از گذشته می‌بود.

بنابر این جزوه حاضر تبیین نیم‌رخ از پالیسی و واقعیت‌های است که بر ملت پابره‌نهی «هزاره» و «شیعه» در خلال بیش از یک قرن و چند دهه به کار گرفته شده است. هرچند جدا کردن حوادث هزارستان از همدیگر «بخصوص در زمان حکومت امیر عبدالرحمان خان» کار دشواری است؛ لیکن برای دستیابی به جزئیات قضایا و

پردازش مسایل فرعی و در عین حال لازم، نیازمند چنین تجزیه‌ی در نگارش می‌باشد تا با ارایه و بررسی امور و حوادث جزئی یک ولایت و منطقه، به سیمای جغرافیایی، تاریخی، اجتماعی و سیاسی آن دست یابیم.

از این رهگذر جزوه‌ی حاضر تحت عنوان سیمای ارزگان (ارزگان شمالی و جنوبی) برای بررسی حوادث تاریخی- اجتماعی این خطه از میهن ما تهیه گردیده است. با توجه به کمبود منابع یا چندگانه بودن آن؛ (مثلا در مورد ارایه آمار و ارقام) ممکن است در بیان مطالب اشتباهاتی رخ داده باشند و نیک می‌دانیم که این نوشتار، خالی از نقص و اشکال نیست ولی رجاء مندیم با عنایت و راهنمایی علاقه‌مندان گرامی این بحث در آینده تکمیل گردد. امید است دقت و کنکاش در تاریخ مردم ما و حوادث به وجود آمده در مسیر آن، درس آموزنده‌ای باشد برای ما تا در فرایند زندگی اجتماعی-سیاسی خویش، بر اساس آن حرکت نماییم و یقینا تاریخ، قاطع‌ترین دادگاه عالم است. فاعتبروا یا اولی الابصار.

ب. ذکر این نکته لازم به نظر می‌رسد که برخی از فصول این وجیزه قبل از تصویب قانون اساسی جدید و قبل از ارتقاء ولسوالی دایکندی به ولایت، تنظیم شده است که در همان مقطع در برخی از نشریات (از جمله هفته نامه وحدت) منتشر شد و اینک با پاره‌ای از اصلاحات و بازبینی مجدد و افزودن فصلهای دیگر در قالب جزوه کنونی عرضه می‌شود. امید است که با تصویب قانون اساسی جدید و ارتقاء ولسوالی دایکندی به عنوان یک واحد اداری- سیاسی مستقل «ولایت»، مردم شیعه و هزاره به بخشی اندک از حقوق از دست رفته خویش دست یابند. سیاست حکومت‌های مستبد و بی‌کفایت سابق این بوده است که به هر نحوی حقوق مردم هزاره و شیعه را پایمال کنند از جمله اینکه؛ به طور عمد مناطق شیعه و هزاره نشین از لحاظ تقسیم واحدهای اداری و سیاسی به نحوی متفرق ساخته شده بود که در هیچ یک از ولایات هزاره نشین اکثریت جمعیت را شیعیان و هزاره‌ها تشکیل ندهند بلکه به عنوان یک اقلیت غیر تأثیر گذار در چند ولایت ضمیمه گردیده بود که این روند در حال حاضر نیز تداوم دارد. به طور مثال؛ مناطق شیعه نشین مالستان، قره باغ، ناور، جغتو، خواجه عمری و جاغوری را ضمیمه ولایت غزنی، مناطق لعل و سرجنگل و پسابند را جزء ولایت غور، مرکز بهسود، حصه اول بهسود، دایمیرداد، سرچشمه و جلریز را ضمیمه ولایت وردک، شهرستان،

دایکندی، ارزگان خاص، کجران و گیزاب را جزء ولایت ارزگان، نوه میش و بند نوشور را ضمیمه ولایت هلمند و ولسوالی‌های شیخ علی، سرخ پارسا را جزء ولایت پروان قرار داده‌اند. در گزینش مرکز اداری - سیاسی ولایت‌های که شیعیان و هزاره‌ها در آن‌ها حضور داشتند نیز این ملاحظات ناروا دیده می‌شود. مرکزیت این ولایت‌ها در نقاط قرار داده شده است که یا اصلاً مردم هزاره در آنجا حضور فیزیکی ندارند و یا تعداد شان اندک و غیر تأثیر گذار می‌باشند. به عنوان نمونه؛ مرکز ولایت ارزگان را «تیرین کوت» انتخاب کرده بودند که در منتهی الیه جنوب غربی ولایت و همجوار با ولایت قندهار است. این مرکز با ولسوالی‌ها و مناطق هزاره نشین فاصله زیادی دارد. مثلاً اگر یک نفر از چهار صد خانه شهرستان یا از اشترلی و سنگ‌تخت دایکندی برای انجام کارهای اداری خود به کابل می‌رفت از لحاظ مسافت و طی طریق بسیار آسان‌تر بود تا به تیرین کوت که مرکز ولایت بود، می‌رفت.

بعد از سالها مقاومت و تقدیم شهداء فراوان، بحمد الله با تلاش رهبران و بزرگان کشور قانون اساسی نسبتاً خوب و قابل قبولی به تصویب لوی جرگه قانون اساسی رسید و برخی از ولسوالی‌های هزاره نشین ولایت ارزگان در سال ۱۳۸۲ ش بحیث یک ولایت با نام ولایت دایکندی با نه واحد اداری - سیاسی (ولسوالی) دیگر به تصویب دولت انتقالی اسلامی افغانستان می‌رسد و امید است در آینده نزدیک برخی مناطق دیگر هزاره‌جات نیز تبدیل به واحد اداری - سیاسی مستقل به عنوان "ولایت" گردد.

ولایت دایکندی که مرکزیت آن در شهرک «نیللی» واقع است بعد از ماه‌ها انتظار در تاریخ ۱۳۸۳/۴/۲۰ طی مراسمی با شکوه و با حضور مردم همیشه در صحنه‌ای دایکندی افتتاح گردید. در روز افتتاح ولایت جدید، هیأت بلند پایه‌ی از مرکز کشور به ریاست جناب آقای حامد کرزی که در آن زمان رئیس دولت انتقالی اسلامی افغانستان بود، حضور می‌یابند که در تاریخ زندگی سیاسی و اجتماعی مردم هزاره و شیعه کم نظیر است که برای افتتاح یک واحد اداری - سیاسی آنها بالاترین مقام دولتی و حکومتی حاضر شده و آن را افتتاح نمایند. هرچند بعد از افتتاح ولایت دایکندی کارهای در این ولایت انجام شده است اما آنچنانکه که رئیس جمهور جمهوری اسلامی افغانستان و همکاران وی در زمان افتتاح و بعد از آن وعده انکشاف و بازسازی این

ولایت را داده بودند، تا هنوز عملی نگردیده است و محرومیت این ولایت همچنان کما فی السابق به حال خود باقی است. برای اطلاع بیشتر، گزارش خبرگزاری آژانس باخترا را به مناسبت افتتاح ولایت دایکندی مرور می‌کنیم.

ولایت دایکندی افتتاح شد

«حامد کرزی رئیس دولت انتقالی اسلامی افغانستان ولایت دایکندی را امروز افتتاح نمود. از رئیس دولت در ولایت دایکندی، هیأت رهبری، سران و موسفیدان اقوام، استادان و شاگردان مکاتب استقبال نمودند. رئیس دولت بعد از مصافحه با مستقبلین و قبول مراتب احترام آنها ولایت دایکندی را افتتاح و در گردهمایی که به اشتراک مسئولین و باشندگان آن ولایت برگزار گردیده بود اشتراک نمود. در آغاز گردهمایی نصرالله صادقی به نمایندگی از مردم ولایت دایکندی صحبت نموده از توجه دولت نسبت به رفع مشکلات مردم آن ولایت و ارتقاء دایکندی از ولسوالی به ولایت قدردانی نموده به نمایندگی از مردم آن ولایت همکاری خویش را در تطبیق برنامه‌های دولت ابراز نمود. متعاقباً علی احمد جلالی وزیر امور داخله صحبت نموده ضمن اظهار خرسندی از ارتقای ولسوالی دایکندی به ولایت به ارتباط مسئولیت‌های والیان گفت: والی خدمتکار مردم باشد در رفع مشکلات مردم بکوشد. والی که برای شما انتخاب گردیده آقای سرور دانش است که از هر لحاظ شخص رسیده و کار آزموده است. وی تلاش خواهد نمود تا این ولایت نو تأسیس را به پای خود ایستاد نماید و دولت نیز امکانات را به وی فراهم خواهد نمود تا در رفع مشکلات مردم دلیر دایکندی اقدام نماید.

والی دایکندی گفت: کوشش خواهم نمود تا نماینده و پیام رسان صادق دولت به این مردم باشم. موصوف از دولت خواست تا در بازسازی و نوسازی بخش‌های معارف، صحت عامه، و راههای مواصلاتی توجه جدی نماید.

بعدا کریم خلیلی معاون ریاست دولت انتقالی اسلامی افغانستان گفت: طوری که همه ما می‌دانیم که در ساختن قانون اساسی عدالت رعایت گردیده و امروز ما شاهد افتتاح ولایت دایکندی هستیم که تشکیل آن محصول همدلی و همنظری ملی است که در تاریخ افغانستان نظیر آن دیده نشده است که به این کمیت

هیأت رهبری دولت و شخص رئیس جمهور کشور ولایتی را افتتاح نموده باشد. این افتخار در تاریخ دایکندی ثبت گردید.

معاون ریاست دولت افزود: در نظام مردم سالار و در نظامی که مبتنی بر اساسات اسلامی و ارزشهای دینی باشد اصل مردم است و بالآخره محور همه چیز را مردم تشکیل می‌دهد مشروعیت دولت و قانونیت‌اش از طرف مردم و ملت است دولت به عنوان دولت بر گزیده مردم، خدمتگزار مردم است. در اینجا وظیفه هیأت رهبری ولایت تعیین کننده است که تحکیم وحدت ملی و برادری در سرخط کارشان باشد.

بعداً رئیس دولت بیانیه عالمانه خود را ایراد نمود که در یک بخش آن گفت: روزی برای من خداوند توفیق عنایت فرمود که برای ترقی و رشد این سرزمین کار نمایم و مردم این منطقه را از مشکلات نجات دهم، وقتی که برادران برای من پیشنهاد ولایت را آورد به مسرت آن را منظور نمودم که رهبری این ولایت باید برای خدمت مردم خود توجه جدی نماید و ضروریات مردم خود را مد نظر بگیرد نه کارهای تنظیمی را.

رئیس دولت علاوه نمود: با تشکیل این ولایت بازسازی در عرصه‌های مختلف در این ولایت آغاز می‌گردد. دایکندی قلب افغانستان است این قلب باید در تپش باشد و با تمام ولایات افغانستان روابط نیک داشته باشد.

رئیس دولت به ادامه سخنان خود افزود: بازسازی در تمام بخش‌ها صورت خواهد گرفت ولی اگر شما می‌خواهید مردم افغانستان خود کفا باشد به تعلیم و تربیه جوانان تان توجه جدی نمایید رفاه و آزادی کشور در تحصیل است. اگر جوانان ما تحصیل ننمایند کشور همیشه احتیاج دیگران خواهد بود. دختران و پسران ولایت دایکندی کوشش نمایند که به سطح کشور اول نمره باشند و در سال آینده در روز تجلیل معارف مقام اول را کمایی نمایند.

در ختم این گردهمایی رئیس دولت دستگاه تلیفون ثریا را که از طرف وزارت مخابرات ارسال گردیده در مقر این ولایت با صحبت خود شان به کابل افتتاح نمود. این دستگاه به کابل و تمام کشورهای جهان ارتباطات تلیفونی دارد.

در این سفر یک روزه رئیس دولت را عبدالله علی وزیر فواید عامه، گل آقا شیرزی وزیر شهر سازی و مسکن، سید مصطفی کاظمی وزیر تجارت، سید

حسین انوری وزیر زراعت و مالداري، سيد محمد علي جاويد وزير ترانسپورت،
جان ارنو نماينده سرمشري سازمان ملل متحد در افغانستان، زلمي رسول وزير
مشاور در امور امنيت ملي، حاجي محمد محقق، حاجي سليمان ياري و قربان
علي عرفاني همراهي مي نمودند.»^۱



۱. سایت خبرگزاری باختر مورخ ۱۳۸۳/۴/۲۰

فصل اول

الف. موقعیت جغرافیایی هزاره‌جات

همانگونه که افغانستان در قلب قاره آسیا قرار دارد هزارستان نیز در قلب افغانستان واقع شده است. آنچه از کتب تاریخی به دست می‌آید مساحت هزاره‌جات قدیم با هزاره‌جات فعلی تطبیق نمی‌کند و بر اثر عوامل مختلف صدها کیلو متر مربع از مساحت آن کاسته شده است. برای روشن شدن مطلب، به اظهارات و نوشته‌های چند تن از مؤرخین اشاره می‌شود:

«هزاره‌ها در سالهای (۱۸۸۰-۱۸۱۹م) به صورت کامل موقعیت هزاره‌جات را اشغال کرده و مستقل بودند. منطقه هزاره‌جات در غرب و شمال کابل موقعیت دارد که حدود آن تا شهرهای غزنی و قلات غلجایی و همچنان نواحی بلخ و اندراب تا هرات را احتوا می‌نمود.»^۱

به قول مؤلف کتاب افغانستان در مسیر تاریخ، قریب دو هزار پانصد سال پیش هزاره‌جات به نام «ستاگیدیا» یاد می‌شد و به گفته بلیو «غرمارث» که نام آن در کتاب مقدس ذکر شده است با موطن هزاره‌های امروزی مطابقت دارد و

«هزارستان قدیم با مساحت صدها هزار کیلو متر مربع، از غزنه تا کابل و از هرات تا بلخ قرار داشت که به نام غرجستان یاد می‌شد.»^۲

کلوس فردیناند دانشمند افغانستان شناس دانمارکی در باره‌ی جای بود و باش هزاره‌ها، یعنی هزاره‌جات، چنین می‌نویسد:

« محل سکونت هزاره‌ها به هزاره‌جات معروف است به استثنای ناحیه شمال سلسله بزرگ هندوکش، آنجا که در میان اقوام دیگر، هزاره‌های اسماعیلی زندگی می‌کنند. سرزمین هزاره از سوی شمال به قسمتهای جنوبی ولایات مزار شریف و قطغن می‌رسد (بشمول کهمرد و سیغان، دو آب و قسمتهایی از دره صوف، دوشی، و غوری در داخل هزاره). در شرق، خط سکونت هزاره‌ها از میان

۱. تیمور خانف؛ تاریخ ملی هزاره؛ مترجم: عزیز طغیان، قم

۲. لعلی، علیداد؛ سیری در هزاره‌جات؛ قم

دره غوربند می‌گذرد و بسوی جنوب در امتداد سلسله کوههای پغمان و سنگلاخ، سپس به جانب مشرق کوتل اونی پیش می‌رود و از آنجا بطور کلی از کوهپایه‌های جنوب غربی می‌گذرد و به ساحه قلات غلزی [غلجایی] می‌رسد... قبل از سرحد جنوبی مسکن هزاره‌ها خیلی نزدیک به قندهار بود ولی درین ۶۰-۷۰ سال این سرحد خیلی نامشخص شده است. زیرا عده‌ی زیادی از قبایل افغان (پشتون) در آنجا مسک گزین شده و ملک هزاره‌ها را متصرف شده‌اند. در مورد دهله (وادی ارغنداب در جنوب جاغوری)، تیری (در شمال قندهار) و غیره، و حتی بیشتر به سوی شمال در ارزگان، در دایه و فولاد و در گیزو (گیزاب) به سمت شمال غرب هلمند، نیز مسأله به همین گونه است. سرزمین هزاره از جانب غرب به اقامتگاه ایماق‌ها می‌پیوندد و چون نقشه‌های دقیق در دسترس نیست به صورت کلی می‌توان گفت به غور، به چخچران و سنگچارک پیوستگی دارد. بصورت یقینی این سرحد را می‌توانیم بر جاده (کابل-) پنجاو (پنجاب)- هرات، آنجا که این جاده اندکی به سوی شرق دولت‌یار، درست به سمت غرب دهکده هزارگی گرمو (گرماب) می‌پیچد، مشخص کنیم.^۱

۱. الف. موقعیت جغرافیایی ارزگان

ارزگان (ولایت ارزگان و دایکندی) در مرکز کشور واقع شده، و از طرف شمال با ولایت غور و بامیان و از جنوب با ولایت قندهار و زابل و از خاور با ولایت غزنی و از طرف باختر با ولایات هلمند و غور در ارتباط است. مساحت این ناحیه در حدود ۳۴۰۰۰ کیلو متر مربع است که در آن ۵۱۳۱۰۰ نفر سکونت داشته‌اند. مرکز ارزگان، ترین‌کوت است که از کابل ۴۷۰ کیلو متر فاصله دارد.

راه‌های مواصلاتی

مسیرهای ارتباطی و سرک‌های هزارستان عموماً از لحاظ فیزیکی با کیفیت بدی روبرو است. اغلب راه‌ها و سرک‌های موتر رو، باریک و در مسیر سیلابه، لغزش

۱. کلوس فردیناند؛ کلتور هزاره؛ ترجمه نگهت سعیدی، غیر مطبوع، به نقل از: حسین نایل؛ ساختار طبیعی هزاره‌جات، ص ۶۱، قم: انتشارات سلسال، ۱۳۸۱.

زمین، برف‌کوب و طغیان آب قرار داشته و فاقد پل‌های مقاوم و مکانیزه است که هر نوع وسایط نقلیه نمی‌تواند. عبور و مرور کند. در هزاره‌جات تا هنوز یک متر سرک پخته و یک پایه پل روگذر مطابق استاندارد جهانی ساخته نشده است. اینک به طور گذارا به فهرست راه‌های مواصلاتی و جاده‌های موثر رو ولایات ارزگان و دایکندی اشاره می‌شود:

۱. سرک خرقول (تربلاق) - خدیر ۶۵ کیلو متر
۲. سرک خرقول - سنگتخت ۵۷ کیلو متر
۳. سرک پنجاب - ورس - شهرستان ۲۳۵ کیلو متر
۴. سرک نیلی - شهرستان ۹۵ کیلو متر
۵. سرک خدیر - نیلی ۴۵ کیلو متر
۶. سرک نیلی - گیزاب - تیرین کوت ۱۰۰ کیلو متر
۷. سرک شهرستان - اشترلی
۸. سرک نوهی میش - دایکندی - موسی قلعه
۹. سرک شهرستان - مالستان
۱۰. سرک ارزگان خاص - تیرین کوت - قندهار

۲. الف. ولایت ارزگان

ولایت ارزگان دارای هفت ولسوالی ۲۱۹۲ قریه است. (البته ارقام ولسوالی‌ها و قریه‌ها در منابع، به صورت مختلف ارایه شده است و در منابع دولت کابل تعداد قریه‌ها ۷۵۶ قریه آمده است) ولسوالی‌های آن عبارت اند از: چوره، اجرستان (حجرستان)، گیزاب، دهراد، کجران، دایکندی، شهرستان و تیرین کوت. اما براساس تقسیم جدید و ایجاد ولایت دایکندی با نه ولسوالی در سال ۱۳۸۳ ش ولسوالی‌های ذیل در قالب ولایت ارزگان باقی مانده اند که عبارتند از:

۲-۱. الف. ارزگان خاص

ارزگان خاص دارای ۲۴۹۴ کیلو متر مربع مساحت بوده که در آن ۱۵۶ قریه واقع شده و در حدود ۴۵۶۰۰ نفر جمعیت دارد. مردم آن پیرو دو مذهب جعفری و حنفی اند.

۲-۲. الف. ترین کوت

ترین کوت که مرکز ولایت ارزگان شمرده می‌شود در زاویه جنوبی ولایت واقع شده و فاصله زیادی با ولسوالی‌های هزاره نشین دارد که در تعیین آن به عنوان مرکز اداری ولایت ارزگان، ملاحظات سیاسی و سمتی به وضوح پیداست.

ترین کوت دارای ۱۶۶۱ کیلو متر مربع مساحت است که در آن ۱۴۴ قریه واقع شده و در حدود ۵۰۴۰۰ نفر جمعیت دارد.

۲-۳. الف. حجرستان (اجرستان)

اجرستان دارای ۱۶۶۱ کیلو متر مربع مساحت بوده که در آن ۵۲ قریه واقع شده و در حدود ۱۸۷۰۰ نفر نفوس دارد.^۱

۳. الف. ولایت دایکندی

دایکندی قبل از اینکه تبدیل به ولایت شود، در قالب ولایت ارزگان قرار داشت و به نام ولسوالی دایکندی یاد می‌گردید. اینک قبل از اینکه به ولسوالی‌های جدید و تقسیم بندی آن پردازیم؛ ولسوالی‌های آن را بر اساس تقسیمات اداری قبلی بر می‌شماریم و بعد به تقسیمات و ولسوالی‌های جدید آن اشاره خواهیم کرد.

۳-۱. الف. دایکندی

دایکندی از مناطق کوهستانی و دارای طبیعت خشن بوده و از آب و هوای نسبتاً معتدل بر خور دار است. راه‌های آن صعب العبور بوده به نحویکه حد اقل در سالی، چهار ماه عبور و مرور به سختی امکان پذیر است.

«ولسوالی دایکندی بین ۳۳ و ۳۴ درجه‌ی عرض البلد واقع بوده و از بزرگترین و پرنفوس ترین ولسوالی این ولایت (ارزگان) بلکه همطراز بعضی از ولایات - مثل لوگر، پکتیا، کاپیسا، کندوز- می‌باشد. این ولسوالی دارای ۵۵۳۹ کیلو متر مربع مساحت بوده که در آن ۹۳۵ قریه واقع شده و در حدود ۱۲۳۷۰۰ نفر جمعیت دارد. البته طبق نفوس شماری حزب وحدت اسلامی در سال ۱۳۶۹

۱. دولت آبادی، بصیر احمد؛ شناسنامه افغانستان، ص ۲۰.

دایکندی ۱۵۰۰۰۰ نفر نفوس داشته است.^۱ مرکز این ولسوالی در خدیر موقعیت داشت.

راهها و کوتل‌های دایکندی

راههای مواصلاتی دارای گردنه‌ها، کوتل‌ها و سنگلاخ‌های بسیاری است این راهها با وسایل ابتدایی توسط خود مردم احداث شده است و از طرف حکام و دولت‌های وقت هیچگونه اقدام یا بودجه‌ای در این زمینه اختصاص داده نشده است بر عکس، نیروهای جوان و کار آمد این مردم به عنوان عسکر و جلی در مناطق دیگر جذب کارهای پر مشقت سرک سازی، سد سازی و تونل سازی می‌شدند که این امر تلفات بسیاری را برای آنها به ارمغان آورد. در مسیر دایکندی تا پایتخت (کابل) باید از کوتل‌ها و گردنه‌های متعدد عبور کرد. این گردنه‌ها و کوتل‌ها عبارت اند از:

۱. در مسیر کابل - دایکندی

کوتل اونی

کوتل ملا یعقوب؛ حد فاصل تگاب بهسود و دره کلوخانه

کوتل غوگردو (گردن)؛ حد فاصل دراز قول و زرد سنگ

کوتل آق زرات (اخضرات)؛ حد فاصل آق زرات و تربلاق (خرقول)

کوتل گردش؛ حد فاصل اشترلی و قوچنغی

کوتل کرکرک نو؛ حد فاصل قوچنغی و شیخمیران

کوتل خدیر؛ حد فاصل سیادره و ناوه خدیر

۲. در مسیر تربلاق - سنگتخت

کوتل چاروق کشته؛ حد فاصل کرمان و تربلاق

کوتل خارزاری؛ حد فاصل تلخک و سیاه بومک کرمان

۳. در مسیر لعل - سنگتخت

کوتل دباشی (بند دعا خوان)؛ حد فاصل ناوه دهن قولانی و سفید چشمه

۴. در مسیر دایکندی - شهرستان

کوتل کته سیب.^۲

۱. دولت آبادی، بصیر احمد؛ شناسنامه افغانستان؛ ص ۱۲، قم.
۱. لعلی، علیداد؛ سیری در هزاره جات؛ با اقتباس و تلخیص.

۵. در مسیر نیلی - خدیر

کوئل سیاه بادام؛ حد فاصل هیجدی و دشت

۶. در مسیر نیلی - گیزاب

کوئل تمزان؛ حد فاصل سنگ موم و تمزان.

« ارتفاع منطقه دایکندی بین ۳۰۳۰ متر در بلند ترین منطقه‌ی مسکونی مانند سی،

زیر بند دواکان (دعا خوان) تا حدود ۱۵۰۰ متر در چهار شینیه است.»^۱

۳-۲. الف. شهرستان

ولسوالی شهرستان دارای ۴۶۵۳ کیلو متر مربع مساحت بوده که در آن ۵۹۸ قریه واقع

شده و در حدود ۸۶۵۰۰ نفر نفوس داشته است.^۲

طبق سر شماری حزب وحدت اسلامی افغانستان در سال ۱۳۶۹، ۱۱۰۰۰۰ نفر

نفوس داشته است. شهرستان که در گذشته سه پای یاد می شد بر خلاف مسمی، مانند

سایر هزارستان دارای طبیعت خشن، سنگلاخها و آب و هوای کوهستانی است. در

مسیرهای ارتباطی شهرستان کوئل‌ها و گردنه‌ها به ترتیب ذیل است:

۱. در مسیر شهرستان - پنجاب

کوئل قناق: حد فاصل ریه قناق و ورس.

۲. در مسیر شهرستان - مالستان

کوئل میر غلام

۳. در مسیر شهرستان - نیلی

کوئل چَبَلک حد فاصل برلان.

۳-۳. الف. گیزاب

این ولسوالی دارای ۴۰۸۲ کیلو متر مربع مساحت بوده که در آن ۱۵۲ قریه

واقع شده و در حدود ۴۳۶۰۰ نفر جمعیت دارد.

۳-۴. الف. کجران

۲. هزاره و هزارستان ص ۹۶.

۲. دولت آبادی، بصیر احمد؛ شناسنامه افغانستان.

این ولسوالی دارای ۲۱۲۳ کیلو متر مربع مساحت بوده که در آن ۱۵۵ قریه واقع شده و در حدود ۴۵۵۰۰ نفر نفوس دارد.

ولایت دایکندی که در سال ۱۳۸۲ تأسیس و در سال ۱۳۸۳ ش افتتاح گردید، در حال حاضر از نه ولسوالی تشکیل شده است که عبارتند از:

۱. **ولسوالی مرکز** به مرکزیت نیلی، دارای ۱۶۵ قریه و ۹۵۳۴۰ نفوس و به مساحت ۷۸۰ کیلومتر مربع مساحت،

۲. **ولسوالی شهرستان** به مرکزیت القان، دارای ۲۹۰ قریه و دارای ۴۶۵۳ کیلومتر مربع مساحت و به تعداد ۷۲۴۵۰ نفر نفوس.

۳. **ولسوالی میرآمور** به مرکزیت تگاب، دارای ۳۲۶ قریه و دارای ۱۹۲۱ کیلومتر مربع مساحت و به تعداد ۸۸۴۰۰ نفر نفوس.

۴. **ولسوالی اشتی** به مرکزیت شیخمیران، دارای ۳۴۳ قریه ۱۸۹۰ کیلو متر مربع مساحت و به تعداد ۸۸۳۴۰ نفر نفوس.

۵. **ولسوالی سنگتخت** به مرکزیت بندر، دارای ۲۹۰ قریه ۱۰۹۵ کیلومتر مربع مساحت و به تعداد ۷۸۹۰۰ نفر نفوس.

۶. **ولسوالی خدیر** به مرکزیت خدیر، دارای ۲۹۴ قریه ۱۹۲۰ کیلومتر مربع مساحت و دارای ۸۳۴۰۰ نفر نفوس.

۷. **ولسوالی کجران** به مرکزیت کجران خاص، دارای ۳۲۶ قریه و دارای ۱۶۱۰ کیلومتر مربع مساحت و به تعداد ۷۳۸۰۰ نفر نفوس.

۸. **ولسوالی کیتی** به مرکزیت کیسو، دارای ۱۶۱۰ کیلومتر مربع مساحت و به تعداد ۶۴۹۰۰ نفر نفوس.

۹. **ولسوالی گیزاب** به مرکزیت چونی دارای ۱۲۶ قریه و ۴۲۴۰ کیلومتر مربع مساحت و به تعداد ۷۸۴۵۰ نفر نفوس^۱ تصویب شده است.

ب. وضعیت تاریخی هزاره جات

۱. آمار و ارقام جمعیت و قریه‌های ولایت دایکندی از وبلاگ دروب (معرفی ولایت دایکندی) کاری مشترک علی پیام و محمد رجا به آدرس: <http://dkn.persianblog.ir> تاریخ انتشار، ۱۳۸۴/۱۲/۲۴، برگرفته شده است.

سر زمین که مردم هزاره در آن زندگی می‌کنند (هزاره‌جات) در گذشته‌های دور به نامهای مختلف در تاریخ آمده است.

« این سر زمین در گذشته به پارو پامیزان یا پارو پامیزوس معروف بود. علاوه بر نام مشهور آن، هزاره‌جات، هزارستان و بربرستان هم به آن گفته اند. در بعضی منابع قرون وسطی، نام سده‌جات نیز به آن اطلاق شده است. از این سر زمین به غرجهستان نیز یاد شده است. ریشه لغت هزاره‌جات فارسی است که بنا به عقیده‌ی هارلان، ترکیبی از (هزارها) مشخص کننده‌ی هزاران، یا دهها هزار، و جاوته، یا قبایل می‌باشد، یعنی سر زمین هزار قبیله.»^۱

آقای فولادی معتقد است که سابقه‌ی تاریخی تقریباً برای هزاره‌جات وجود ندارد. لیکن علیرغم ادعای خویش بخش از فرمانروای این مناطق را ذکر می‌کند؛ که با ادعای ایشان تنافی دارد و بیانگر سابقه‌ی تاریخی این سرزمین است. ما در اینجا آنچه را که ایشان به عنوان "شبه‌ی از تاریخ هزاره‌جات آورده است" می‌آوریم تا بحث بیشتر روشن گردد.

«تقریباً شش قرن پیش از میلاد مسیح، اکثر بخش‌های افغانستان فعلی، توسط داریوش اول، امپراطور ایران تصرف گردید. بکتريا «Bactria» شهر بلخ فعلی، پایتخت پادشاهی داریوش گردید. بعد از سه قرن حکمرانی ایرانیان، این سر زمین بار دیگر مورد هجوم یونانیان تحت فرماندهی اسکندر کبیر قرار گرفت. یونانیان توانستند حکومت یونانی کوچک و مستقلی را از (در) بکتريا که پایتخت آنان در بلخ بود، تأسیس نمایند. سنگ نوشته‌های یونانی کشف شده در قسمت‌های مختلف هزاره‌جات ما را به این حقیقت هدایت می‌کند که معتقد شویم زمانی این سر زمین قسمتی از پادشاهی یونان بوده است. حکومت یونانی‌ها در هزاره‌جات بیش از یک قرن طول نکشید و به دست مهاجمین دیگری بنام ساکا «sakas» سقوط کرد. ساکاها بعد از محکم کردن پایه‌های قدرت خود، مناطق دیگری را ضمیمه‌ی این سر زمین نموده، نام سکستان (ساکستان) یا سیستان را بر آن نهادند.

اکثر نقاط هزاره‌جات فعلی، تحت کنترل پادشاهی قرن وسطایی زابلستان بوده است. بر اساس نظریه‌ی لواسترنج، حکومت زابلستان تمام نواحی کوهستانی سر

۱. عالمی کرمانی، علی؛ ترجمه، مجله سراج شماره ۱۷-۱۶ «سرزمین هزاره جات»، تابستان ۱۳۷۸.

چشمه رودخانه هلمند و مناطق قندهار (منظور ارغنداب است) را در بر می‌گرفت. جوینی آن را زاولستان نامیده است...

اخیرا تحقیقاتی که پرفسور بیوار «bivar» در نواحی جاغوری و ارزگان در جنوب هزاره‌جات انجام داده است، ثابت می‌کند که بدون شک هزاره‌جات قلب قلمرو حکومت زابلستان که در سال پانصد میلادی توسط سلسله‌ی مهیرا لوکا «mihira luka» اداره می‌شد، بوده است.

قبل از ظهور اسلام در افغانستان کنونی، سلسله‌های کوچکی در این سر زمین فرمانروایی می‌کردند. در حالی که کابل توسط خاندان هندوشاهی و نواحی قندهار، غور و زمین داور توسط بوداییها کوشان اداره می‌شد.

مؤرخین را عقیده بر این است که هزاره‌جات در همین زمان تحت حاکمیت بربرشاه قرار داشت که پایتخت مخروبه اش هنوز در چهل برج یک و لنک، ناحیه‌ی در شمال غربی هزاره‌جات باقیست... در زمان حکومت محمود غزنوی در نواحی هزاره‌جات حاکم غور مستقلا حکومت می‌کرد که در سال ۱۰۰۲ میلادی توسط محمود غزنوی بر انداخته شد. بعد از غزنویان سلجوقیان روی کار آمدند که بر مناطق ایران و شرق ترکیه و آناتولی دست یافتند.

بعد از سلجوقیان، غوریان بر سر کار آمدند. خروج آن‌ها از غور صورت گرفت و غزنی را به نابودی کشاندند و امپراتوری خود را از هرات تا آج میر در هند گسترش دادند. بنا به عقیده‌ی دوپری، گرگانیان از آخرین باز ماندگان کوشانیان (کوشانها) بوده اند. بعد از سلسله‌ی گرگانیان، خوارزمشاهیان به قدرت رسیدند، اینان حاکمان خپوه اويس، در ماوراء النهر بودند و حکومت ترک - فارس را که همه‌ی افغانستان را نیز در بر می‌گرفت، در سال ۱۲۱۷ میلادی تشکیل دادند. امپراتوری خوارزمشاهیان با حمله مغول در سال ۱۲۲۰ میلادی از هم پاشید.

بعد از چنگیز خان، پسر ارشد او هلاکوخان به حکومت رسید که بعد از تسخیر منطقه‌ی جنوب رود خانه آمو، سلسله‌ی حاکمان ایلخانان ایران را تأسیس کرد. در حالی که بیشتر نقاط هزاره‌جات به عنوان قرارگاه موقتی ارتش جغتای که به طرف هند در حال پیشروی بود، در آمده بود؛ ایالت شمال شرقی خراسان چون بخش دایمی حکومت ایلخانی ایفای نقش می‌نمود. با سقوط و زوال سلسله‌ی ایلخانی هزاره‌ها به استقلال دست می‌یابند و بیشتر مناطق هزاره‌جات به صورت

یک کشور مستقل در آمدند تا این که در سال ۱۸۹۳م افغان‌ها این مناطق را اشغال نمودند.^۱

« هزاره‌جات در دوران اقتدار خاندان غوری و همچنان در دوره استیلاء و نفوذ کامل مسلمانان به غور و غورستان مشهور بوده است »^۲.

۱. ب. وضعیت تاریخی ارزگان

طبق نوشته آقای یزدانی که در تاریخ هزاره‌ها پژوهشهای را انجام داده است: «تنها مورخ که اسم از زمان‌های دور و سابقه‌ی تاریخی ارزگان برده آقای ملا محمد افضل ارزگانی است. وی در کتاب (مختصر المنقول فی تاریخ الهزاره و المغول) معتقد است که ارزگان یا به لهجه محلی «ارزگو» در اصل «ارگنه‌قون» بوده و در تاریخ مغلان قدیم ذکر شده که آنان در ازمنه‌ی بسیار قدیم از سر زمین آبایی خویش دور افتاده و در سر زمینی به نام ارگنه‌قون مسکن گزیده اند و آن سر زمین ارزگان فعلی است که با مشخصات ارگنه‌قون تاریخی کاملاً مطابقت دارد.»^۳

به هر حال نام ارزگان از زمان وقوع تراژیدی غمبار و فاجعه‌ی خونین سال ۱۳۱۰ق (۱۳۷۱ش) مانند سایر مناطق هزاره‌جات بر سر زبان‌ها افتاد. در این تراژیدی قساوت، بی‌رحمی، نسل کشی و کشتار انسان‌های بیگناه از یک سو، حماسه، فداکاری، از جان گذشتگی و مظلومیت از سوی دیگر به آن رنگ جاویدانه و ابدی بخشیده است.

ج. ریشه‌های قومی هزاره‌ها

به تصریح برخی از مؤرخین و دانشمندان خارجی مانند (ژ- فیریر) محقق فرانسوی و دانشمندان و مؤرخین هموطن مثل آقای عبد الحی حبیبی، هزاره‌ها از ساکنان اصلی افغانستان شمرده می‌شوند. چنانکه:

« طبق طرح وی (ژ- فریر) هزاره‌ها سابقاً در زمان اسکندر مقدونی در محلی زندگی می‌کردند که فعلاً در آنجا بوده باش دارند. فیریر برای اثبات ادعای خود

۱. مجله سراج شماره ۱۷-۱۶، «سرزمین هزاره‌جات»، ترجمه علی عالمی کرمانی

۲. لعلی، علیداد؛ سیر در هزاره جات، ص ۳۵

۳. یزدانی (حاج کاظم)، حسینعلی؛ صحنه‌های خونینی از تاریخ تشیع در افغانستان، ص ۴۰۳

از نوشته‌های مورخ قدیمی یونان (کورتس) در باره‌ی حملات زمستانی اسکندر مقدونی به مناطق مرکزی افغانستان استفاده می‌کنند... این نظریه از طرف دانشمندان افغانی مورد تأیید قرار گرفته است، مثلاً مؤرخ معروف و زبان شناس عبد الحی حبیبی در مقاله اش (تحت عنوان: آیا کلمه هزاره قدیم تراست؟) مؤرخ سال ۱۹۵۶م در مجله آریانا ثابت می‌کند که هزاره‌ها ساکنین اصلی مملکت هستند. او می‌کوشد تا کلمه‌ی هزاره را با اسم پایتخت دوم (ارا کوزی هوزولا) هم‌تا سازد، طبق نظر وی «هزاره» یعنی سعادت پای بند.^۱

هر چند از طرف دانشمندان و سیاحان خارجی نظریه‌ها و تئوری‌های گوناگونی در این مورد ابراز و ارایه شده اند لکن بجهت رعایت اختصار به همین مقدار اکتفا می‌شود.

۱. ج. طوایف عمده هزاره

هزاره‌ها متشکل از طوایف ذیل اند:

شیخ علی، بهسود، دایزنگی، دایزینیات، دایکندی، دای چوپان، دای فولاد، شوی، غزنی، جاغوری و ارزگان...

۱-۱. ج. شیخ علی

هزاره‌های شیخ علی از شاخه‌های ذیل تشکیل شده اند:

علی جم، کرم علی، کارا، دولت بی، ترکمن، پارسا، منصور، بچه شادی، آستخواجه، پنج قول. این طوایف در مناطق بامیان، دره غوربند، کوه‌دامن، دشت سفید کوتل پغمان، گردن دیوال، بهسود، خارزار و شیبیر ساکن هستند.

۱-۲. ج. بهسود

طایفه بهسود متشکل از قبایل ذیل است:

چوپان، ابدال، پهلوان، دولت پای، قنبرعلی، فولادی، دایمیرداد، داراب علی، درویش.

۱-۳. ج. دایزنگی

هزاره‌های دایزنگی در دامنه‌های کوه بابا در مناطق ذیل متوطن هستند:

یکاولنگ، پنجاب، ورس، تخت، سر جنگل و غرغری.

۱-۴. ج. دایزینیات

۱. تیمور خانف؛ تاریخ ملی هزاره، ص ۱۲۰-۱۹

به هزاره‌های قلعه نو و بادغیس و حوالی آن دایزینیات گفته می‌شود که در شرق هرات موقعیت دارند.

۱-۵. ج. شوی

این طایفه در منطقه غور، در دامنه شمالی سلسله کوههای هندوکش، شمال شرق زمین طایفه شیخ علی زندگی می‌کردند.

۱-۶. ج. غزنی

هزاره‌های غزنی به قبایل ذیل تقسیم می‌شوند:
محمد خواجه، جغتو، ارونی، چاردسته، قره باغ، ناور، سراب، علاء الدین.

۱-۷. ج. جاغوری

طایفه جاغوری از قبایل زیر تشکیل شده است:
پشی، زیرک، قلندر، گری، یازدري، باغوچری، آته.

۱-۸. ج. فولادی

طایفه فولادی در منطقه وسیع مالستان و... زندگی می‌کنند.

۲- ج. طوایف و قبایل ارزگان

هر چند به استناد قرآن و روایات اصالت دادن به نژاد، قوم و طایفه نکوهیده است ولی شناخت ملت‌ها، و جوامع و تاریخ آن‌ها منافات با این اصل ندارد. اصولاً نباید بین نژاد پرستی و قوم دوستی اشتباه کرد آنچه در اسلام مذموم است اولی است نه دومی. زیرا امام صادق (ع) فرمود: «به خدا کافر شده است کسی که از نسب و نژاد خود بیزاری جوید».^۱

همچنان در حدیث دیگر: «اگر یکی از شماها برادر مسلمان خود را دوست بدارد باید از نام او، نام پدر، نام تیره و تبارش بپرسد و آگاهی یابد، زیرا که

۱. کلینی، محمد بن یعقوب؛ اصول کافی ج ۴ ص ۴۰، مکتبه الاسلامیه.

حقوق واجب و وظیفه برادری راستین ایجاب می‌کند که از اوضاع و احوال او

آگاه شود وگرنه آشنایی غیر کامل، یک شناسایی احمقانه است.^۱

واحد ملی هزاره از جمله هزاره‌های ارزگان^۲ مثل سایر کتله‌های قومی به یک ریشه و نژاد بر می‌گردد اما گذشت زمان و حوادث روزگار که توسط عوامل متعدد از جمله عامل انسانی عمداً و برای امحای آنان در طول تاریخ بخصوص بعد از حاکمیت استبدادی تبارگرایان به وجود آمده بود؛ آسیب‌ها، آفت‌ها و قتل عام‌های را بر این مجموعه در طول تاریخ وارد ساخته اند که نتایج آن منجر به حذف و نابودی برخی از اقوام و قبایل مردم هزاره از صحنه هزارستان بویژه ارزگان گردید. برای روشن شدن این مطلب (نابودی بعضی اقوام ارزگان و علت آن) عجلالتا به فهرست طوایف هزاره این ولایت قبل از کشتار و جنایات امیر عبدالرحمان خان و گماشتگان وی اشاره می‌شود:

۲-۱. ج. طوایف دایکندی

خدیر	احمد بیک	نیکه	وسمه	ترموش	قره
خودی	پیرستان	بای بوغه	قوم مادی	قوم بیک	پیکر
دوده	میر هزار	قوم علی	خوشک	شیخ علی	پیر علی
حیدر بیک	دالی	چاوش	سونه	پاینده	دولت بیک
ساربان	عبدی	چگر	مامکه	قوم موسی	دادک
تاجیک	سرداری	اوقی	ارزگانی	غودل	گیزابی
اورخان	افغانی	لال خوش	آهنگر	چوره یی	هابوله
انوک	بای محمد	تیرکشه	گال کوچه	پیر محمد	صولت
میر طلب	صادق	قوم نظر	ناظران	یاردوست	علیکه
چهارخواهر	جانی بیک	مسکن	نظرک	خلج	

۱. پیشین ج ۲ باب کفر و ایمان.

۲. منظور ما از «ارزگان» در نبشته حاضر ولایات ارزگان و دایکندی فعلی است مگر در برخی موارد که منظور ارزگان خاص می‌باشد.

۲-۲. قبایل دای فولاد (کجران)

میر هزار	فورمه	گدای	شیخ علی	مغول	ازبک
خوشکه	گنجی	میکه	بندعلی	بروتی	میرو
الله یار	غوله	زرگر	بای بوغه	بلوچ	

۲-۳. اقوام دای چوپان (خاص ارزگان و گیزاب)

زاولی	سیلان	شالی	باغ چهار	کالو	حسینی
سیوک	میانه تاق	یری	زین	خلج	

۲-۴-ج- طوایف دای چوپان (شهرستان)

خوش آمدی	غولکه	میره مور	لرگر	برگر	سه پای
پهلوان	علودال	قوم باقی	قوم شکر	قوم میرمنگی	قوم میرسنگی
قوم شادی	پولاد	پرچی	عادل بیک	دولت پای	

۲-۵. قبایل دای فولاد (اجرستان)

دایه	باسی	دای بکره	بریکی	دای فولاد	چک
ساقی	شادی	بکله			

د. دین و مذهب در هزارستان

همه مردم هزاره مسلمان و دارای مذهب شیعی هستند بجز هزاره‌های بادغیس (دایزینیات) و بخش از هزاره‌های شیخ علی که پیرو مذهب حنفی اند. کنکاش در موضوع ورود اسلام و تشیع به هزاره‌جات و پاسخ این پرسش که چرا مردم هزاره به تشیع گرویده اند، مجال بیشتر می‌طلبد لکن در نوشتار حاضر سعی گردید- هر چند به طور گذرا - پاسخ اجمالی این سؤال ارایه گردد.

۱. د. ورود اسلام و تشیع به هزارستان

مردم شجاع و متدین هزاره تماماً مسلمان و اکثریت آنها دارای مذهب جعفری هستند. براساس همین ایدئولوژی و اعتقاد خاص است که شیعیان - هزاره ها- در طول حیات سیاسی افغانستان در حوادث، پیش آمدها و تجاوز بیگانگان به کشور به عنوان پیش کسوتان جهاد و دفاع رهای بخش، اولین جرقه جهاد را روشن و یورش مسلحانه را علیه آنان و اذتاب شان آغاز کردند.

اینکه مردم هزاره در چه زمان به دین اسلام مشرف شده و چگونه مذهب جعفری را برگزیده اند «با توجه به اینکه سایر اقوام ساکن در کشور، که محیط بر مردم هزاره هستند دارای مذهب حنفی اند» تئوری ها و دیدگاه های ذیل مطرح شده است:

۱-۱. د. دیدگاه اول

اکثر نویسندگان و مورخین از جمله؛ آقای منهای سراج جوزجانی در کتاب طبقات ناصری معتقد است که:

«شنسبانیان (غوریان) در عهد خلافت امیرالمؤمنین علی بر (به) دست علی ایمان آورد (ند) و از وی عهد و لوایی بستند و هرکه از آن خاندان به تخت نشست، آن عهد و لوایی علی بدو دادندی، و محبت ائمه و اهل بیت مصطفی (ص) در اعتقاد ایشان راسخ بود»^۱ بنیاد اندیشه

در صفحه ۳۲۴ همین کتاب در مورد کمک و همکاری امیر فولاد غوری به ابو مسلم خراسانی (مروزی) در اخراج و انهدام امراء بنی امیه چنین می نویسد:

«امیر فولاد حشم غور را به مدد ابومسلم برد و در تصرف آل عباس و اهل بیت نبی، آثار بسیار نمود.»

و همچنان در کتاب گلشن ابراهیمی (تاریخ فرشته) آمده است که:

«اهل غور در زمان خلافت امیر المؤمنین و یعسوب الموحدين اسد الله الغالب علی بن ابی طالب (ع) مسلمان شده اند و در عهد بنی امیه در تمام ممالک اسلام حرف بیجا بر خاندان حضرت رسالت پناه کرده اند (گفته اند) الا در مملکت

۱. جوزجانی، منهای سراج؛ طبقات ناصری؛ ص ۳۲۰، کابل، ناشر: انجمن تاریخ افغانستان.

غور به هیچ وجه مرتکب آن نشدند باین معنی آن مملکت را بر جمیع ممالک
فخر است.»^۱

آقای یزدانی در کتاب صحنه‌های خونینی از تاریخ تشیع در افغانستان چنین می‌نگارد:
« پیدایش تشیع در افغانستان به زمان حضرت علی (ع) می‌رسد. و در زمان
خلافت آن حضرت بود که مردم غرجهستان با طیب خاطر اسلام را پذیرفتند و
حضرت علی (ع) عهد نامه و پرچمی را برای رئیس غور فرستاد و او را بر
امارت آن کوهستان ابقاء نمود، و دستور خواندن نماز را نیز برای اهالی غور
نوشت و ارسال فرمود. بدین طریق محبت خاندان پیامبر در قلب مردم غور
(هزاره‌جات حالیه) راسخ گردید. و بعدتر تفکر شیعی به تدریج در میان مردم؛
بلخ، طالقان، جوزجان، بدخشان، هرات، کابل، و غزنی نفوذ یافت.»^۲
وی در جای دیگر می‌نویسد:

« بعد از آنکه بنی امیه بر مقدرات مسلمین تسلط یافتند؛ معاویه دستور داد که در
سراسر سر زمین‌های اسلامی، خطباء در نماز جمعه به حضرت علی سب و ناسزا
بگویند. این رسم ناروا تا زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز ادامه داشت، تنها
ملتی که از دستور معاویه سر پیچی نمود مردم غیور غور بودند، که هرگز حاضر
نشدند به حضرت علی و اولاد طاهرینش ناسزا بگویند.

فخرالدین مبارکشاه این مسأله را از افتخارات مردم غور دانسته چنین سروده است:
به اسلام در هیچ منبر نماند
که بروی خطیبی همی خطبه خواند
که بر آل یاسین به لفظ قبیح
کردند لعنت به وجهی صریح
دیار بلندش از آن بود مصون
که از دست آن ناکسان بود بیرون
از این جنس هرگز در آن کس نگفت
نه در آشکار و نه اندر نهفت
نرفت اندر آن لعنت خاندان
از این بر همه عالمش فخر دان «^۳
آقای انجینر لعلی می‌نگارد که:

«آنان (هزاره‌ها) اولین مردمی بوده اند که با حضرت علی (ع) بیعت کرده بودند،
و بعدها در زمان سلطه خاندان اموی که کار و زندگی برای علویان و محبان

۱. تاریخ هندوستان، چاپ سنگی، بمبئی، ص ۲۷، کتابخانه حضرت معصومه (س)، قم.
۲. یزدانی (حاج کاظم)، حسینعلی؛ صحنه‌های خونین از تاریخ تشیع در افغانستان، ص ۱۴.
۳. یزدانی، حسینعلی؛ دفاع هزاره‌ها از: استقلال و تمامیت ارضی افغانستان، ص ۲۶.

علی(ع) و آل پاک آن تنگ شد، سر زمین غورستان (هزاره جات) بهترین پناهگاه و محل اقامت تبلیغ و ارشاد برای آنان به حساب می آمد، و همان گونه شاهد آن بوده ایم که دسته های از رجال بزرگ مذهبی (سادات) به تدریج وارد هزاره جات گردیدند و وجود این تیپ در استحکام عقیدتی هزاره ها خیلی مؤثر و کارگر افتاد. در این رابطه علل و عوامل مهم سیاسی و اجتماعی دخیل بوده است که عمدتاً نقاط غور و مرکز افغانستان به مذهب شیعه تمایل پیدا کردند.^۱

آقای لعلی به این علل و عوامل اشاره ی نکرده است.

آقای خسروشاهی کارشناس نهضت های اسلامی، در کتاب نهضت های اسلامی

افغانستان چنین می نویسد:

« ورود اسلام و تشیع به افغانستان سابقه ی درازی دارد و شاید بتوان گفت که سابقه آن به همان دهه های نخستین هجری باز می گردد و تشیع نیز همزمان در این سر زمین به وجود آمده است. سید جمال الدین اسدآبادی - معروف به افغانی - در تاریخ افغان می نویسد:

« افغانیان در زمان خود پیامبر اکرم دعوت به اسلام را پذیرفته و هیئت را به سر پرستی فردی به نام قیس به حضور پیامبر اسلام فرستادند و این گروه در نزد پیامبر ماندند و آموزش یافتند و در فتح مکه همراه دیگر مسلمانان شرکت داشتند و سپس به منطقه ی خود برگشته و در نشر اسلام بویژه در کوه های غور کوشش نمودند که در نتیجه همه ی مردم آن مناطق به اسلام گرویدند. »^۲

« مردم کوهستان غور بین سال های ۴۰-۳۰ هجری اسلام و تشیع را پذیرفتند. اعزام فرماندار، از سوی امام علی (ع) به منطقه ی خراسان و رفتار انسانی او با عموم مردم موجب علاقه و گرایش ساکنان غور به اهل بیت شد. مقاومت های سر سخنان مردم غور در مقابل عوامل بنی امیه، شدت علاقه آنان را به اهل بیت نشان می دهد، همان طور که همکاری کامل آنان با قیام ابومسلم خراسانی دلیل دیگری بر قبول تشیع از طرف آنان است. البته باید اشاره کرد که به تدریج و به علت گرایش سلاطین منطقه به اسماعیلیه مردم غور هم به شیعه اسماعیلی

۱. لعلی، علیداد؛ سیر در هزاره جات، ص ۱۲۸.

۲. افغانی، سید جمال الدین؛ تتمه البیان فی تاریخ الافغان؛ (لندن، ۱۹۸۷) ص ۱۴۶، به نقل از نهضت های اسلامی افغانستان ص ۷۳

گرویدند؛ ولی در منطقه‌ی هزاره (جات) تشیع امامیه هم چنان در اکثریت بود و این منطقه در طول تاریخ همواره پناهگاه شیعیان دیگر بلاد، از جمله ایران به شمار می‌رفت... پس، به طور کلی از لحاظ تاریخی جای هیچ تردیدی نیست که شیعیان از همان آغاز فتح اسلامی در افغانستان نه تنها وجود داشته اند بلکه بشدت فعال هم بوده اند و حضور عینی آنان در حوادث تاریخی افغانستان نشان دهنده‌ی این حقیقت است.

خراسان در قرن اول و دوم هجری کانون عمده‌ی مبارزه با امویان بود... در مناطقی چون بلخ، بامیان، بدخشان، طالقان، نزه، غور، مرو رود (هزاره جات)، کابل و هرات هواداران خاندان رسالت جمعیت قابل توجهی را تشکیل می‌دادند و مقدمات چندین قیام و نهضت ضد اموی و بعدها ضد عباسی را در خراسان بزرگ به وجود آوردند. در دوران امام جعفر صادق (ع) شاید تعداد شیعیان در خراسان از هر جای دیگر بیشتر بود. حتی بعضی از خراسانیان با توجه به تعداد شیعیان در این سر زمین به مدینه رفته، از حضرت خواستند که قیام کنند و حق خود را بستانند؛ چون شرایط قیام فراهم بوده و تنها در خراسان بیش از صد هزار شمشیر زن در رکاب ایشان حاضر می‌شدند. به نوشته مورخ معاصر استاد عبدالحی حبیبی: پیوستگی روحی و عقیدتی مردم خراسان به آل محمد به درجه‌ی بود که مامون در واقع ناچار شد برای جلب رضایت مردم این سامان حضرت امام علی الرضا (ع) را در مرو به ولیعهدی خود اختیار کند... حتی در دورانی که در شهر کابل اکثریت را بودائیان تشکیل می‌دادند و مسلمانان در اقلیت بودند، عده‌ای شیعه در آنجا وجود داشته است. افرادی از اهل کابل در خدمت ائمه هدی بودند که می‌توان از آن جمله از ابو خالد کابلی، از یاران امام محمد باقر (ع) نام برد که نام اصلیش وردان، ملقب به کنگر و از مردان جلیل القدر دوران خود بود. همین طور اردشیر کابلی، ابن الماجد کابلی و بشیر کابلی از راویان حدیث و اصحاب ائمه بودند. در هرات نیز عده‌ی کثیری شیعه زندگی می‌کردند. مردم منطقه برناباد هرات به طور کلی شیعه بودند. محمد دیباج، پسر امام صادق (ع) در آخر عمر به هرات آمد. او در میان شیعیان آنجا با احترام می‌زیست و احتمالاً قبر وی در هرات است.

در بلخ جمعیت عظیمی از شیعیان زندگی می‌کردند. بلخ حتی پناهگاه شیعیان دیگر نقاط جهان بود. مرحوم محمد تقی مجلسی (مجلسی اول) در شرح من لایحضره الفقیه می‌نویسد:

چون اهل قم شیعه بودند، بنی عباس غالباً نواصب را برای آن‌ها والی مقرر می‌کرد! و اهل قم از ظلم آن‌ها سخت در عذاب بودند و چون ماندن در قم برایشان مشکل بود، لذا راهی بلخ می‌شدند تا در کنار شیعیان آن دیار آسوده باشند.^۱

بعد از هجرت مرحوم شیخ صدوق از قم به بلخ شیعیان بلخ و نواحی آن از او به گرمی استقبال و پذیرایی کردند. وی کتاب معروف (من لایحضره الفقیه) را به درخواست یکی از شیعیان آنجا به رشته تحریر در آورد چنانکه مرحوم شیخ صدوق در جلد یک صفحه دو کتاب (من لا یحضره الفقیه) به این مطلب اشاره کرده چنین می‌نویسد:

« زمان که دست تقدیر مرا به بلاد غربت کشاند و وارد سر زمین بلخ، قریه ایلاق شدم و نزد ابو عبد الله، محمد فرزند حسن فرزند اسحاق معروف به نعمت که مرد بزرگواری از دودمان امام موسی کاظم (ع) بود، رسیدم، به واسطه اخلاق نیک، رفتار بزرگوارانه، تدین، عفاف، تقوی، صلاح و وقار که داشت، همنشینی با او باعث خوشحالی و سرور من شد و مأثوس شدنم با او ادامه یافت و او به من در باره کتاب "من لایحضره الطیب" محمد بن زکریای رازی تذکر داده و گفت آن کتاب در رشته خود مفید است و از من خواست که کتابی در باب فقه، حلال و حرام، شرایع و احکام الهی برای او بنگارم، که متضمن تمام مطالب تألیفاتم باشد و نام آن را «من لایحضره الفقیه» بگذارم تا اینکه مورد رجوع و اعتماد او باشد و کسانی که به فقیه دسترسی ندارند به آن مراجعه کنند تا در ثواب آن؛ خوانندگان، نسخه برداران و عمل کنندگان شریک باشند... چون او را اهل و لایق این کار یافتم به درخواست او پاسخ مثبت دادم و این کتاب را با حذف اسانید روایات به جهت رعایت اختصار به رشته تحریر در آوردم هرچند که ذکر تمام اسناد دارای فواید زیاد بود اما من فتوای خود را و آنچه که معتقد به صحت و

۱. خسروشاهی، سید هادی؛ نهضت‌های اسلامی افغانستان، ص ۷۴

درستی آن بودم و آن را حجت بین خود و خدا می‌دانستم آوردم، قصد من مثل سایر مصنفین نوشتن تمام روایات با سند کامل و جزئیات نبود.^۱ آقای خسروشاهی در جای دیگر کتاب نهضت‌های اسلامی افغانستان در مورد مقاومت و سخت‌کوشی هزاره‌ها برای احیای مکتب تشیع در افغانستان اینگونه می‌نویسد:

«...آنان (هزاره‌ها) در طول تاریخ توانسته‌اند از قتل عام‌های فجیع و توطئه‌های بسیاری جان سالم بدر برند. تحمل این قوم در برابر تهاجم ناملایمات روزگار، سرمای شدید محیط، گرسنگی و تشنگی فوق‌العاده زیاد است. با تمام فشارهایی که در طول تاریخ علیه آنان اعمال شده، باز توانسته‌اند پرچم تشیع را در قلب کشور برافراشته نگاه دارند، تا آنجاکه در اذهان عامه‌ی مردم نام هزاره با تشیع همراه است. تقریباً ۹۰ درصد آن‌ها پیرو مکتب تشیع بوده، در اعتقاد به مبانی اسلام و انجام فرایض راسخ و استوار هستند. یکی از پژوهشگران خارجی می‌نویسد: "اگر سراسر جهان را کفر فرا بگیرد، اسلام در داخل دره‌های جبال هندوکش و بابا، برای ابد پایدار خواهد ماند."^۲

۱-۲. دیدگاه دوم

«طبق نظر (ن)، ا، آرسٹوف) هزاره‌ها، مسلمانی را از ساکنین اصلی منطقه (تاجیک‌ها) آموختند که به مذهب تشیع پای‌بند بودند. لیکن متأسفانه آرسٹوف به هیچ

۲. أما بعد فانه لما ساقني القضاء إلى بلاد الغرب، وحصلني القدر منها بأرض بلخ من قصبه إيلاق وردها الشريف الدين أبو عبد الله المعروف بنعمه - وهو محمد بن الحسن بن إسحاق بن [الحسن بن الحسين بن إسحاق بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليهم السلام فدام بمجالسته سروري وانشرح بذاكرته صدرى وعظم بمودته تشرفى، لاخلق قد جمعها إلى شرفه من ستر وصلاح، وسكينة ووقار وديانة وعفاف، وتقوى وإخبات فذاكرنى بكتاب صنفه محمد بن زكريا المتطبب الرازى وترجمه بكتاب "من لا يحضره الطبيب" وذكر أنه شاف فى معناه، وسألنى أن اصنف له كتابا فى الفقه والحلال والحرام، والشرايع والاحكام، موفيا على جميع ما صفت فى معناه واترجمه ب"كتاب من لا يحضره الفقيه" ليكون إليه مرجعه وعليه معتمده، وبه أخذ، ويشترك فى أجره من ينظر فيه، وينسخه ويعمل بمودعه، هذا مع نسخه لاكثر ما صحبتنى من مصنفاتى وسماعه لها، وروايتها عنى، ووقوفه على جملتها، وهى مائتا كتاب وخمسة وأربعون كتابا. فأجبته - أدام الله توفيقه - إلى ذلك لاني وجدته أهلا له، وصنفت له هذا الكتاب بحذف الاسانيد لئلا تكثر طرقة وإن كثرت فوائده، ولم أقصد فيه قصد المصنفين فى إيراد جميع ما رووه، بل قصدت إلى إيراد ما افتى به وأحكم بصحته وأعتقد فيه أنه حجة فيما بينى وبين ربي. (من لا يحضره الفقيه، الشيخ الصدوق ج ۱ ص ۲)

۲. خسروشاهی؛ نهضت‌های اسلامی افغانستان، ص ۸۰

صورت نظرش را ثابت نتوانسته و منابعی را که اساس طرح خود قرار داده است ذکر نمی‌نماید. ظاهراً آراستوف نظرش را براساس نوشته‌های محققین غربی در قرن نوزده که تمام تاجیک‌ها را، شیعه مذهب محسوب می‌کردند پایه گذاری می‌نماید اما با وجود این که تاجیک‌های ساکن در «اودمه» دایکندی در بین (هزاره‌ها) شیعه مذهب هستند، باز هم دلیل قانع کننده ای بدست نمی‌دهد که اسلاف هزاره، مذهب شیعه را از تاجیک‌ها کسب کرده باشند بلکه عکس قضیه به صورت کاملاً روشن دیده می‌شود که تاجیک‌های بین هزاره‌ها و یا نزدیک به آن‌ها تابع اعتقاد هزاره‌ها گردیده و مذهب تشیع را از آنان گرفته‌اند.^۱

علاوه اکثر تاجیک‌های ساکن در افغانستان به جز تاجیک‌های ارزگان و بخشی از تاجیک‌های هرات و کابل، دارای مذهب حنفی‌اند.

۱-۳. د. دیدگاه سوم

نظر دیگری نیز وجود دارد که بر اساس آن، هزاره‌ها در زمان شاه عباس (سال‌های ۱۵۸۷-۱۶۲۹م) به مذهب شیعه گرویده‌اند. این نظریه اولین بار توسط «گ، ومبری» در سال‌های ۶۰ قرن نوزدهم اعلام گشت؛ شاه عباس آن‌ها (هزاره‌ها) را بقبول تشیع وادار کرد.

«صد سال بعد توسط «خ، شیرمن» آمریکایی نیز، طرح مذکور بدون توجه به گفته‌ی (گ، ومبری) تأیید گشت. طبق نظریه «خ، شیرمن» «هزاره‌ها» تا قرن شانزده لسانی (بت پرست) بودند ولی در قرن شانزده هنگامی که صفوی‌ها مذهب شیعه را در ایران رسمی ساختند و تمام ساکنین ایران را وادار بقبول مذهب شیعه گردانیدند از تمام ساکنین مناطق دیگر نیز برای قبول آن دعوت به عمل آورده ابتداءً بزرگان «هزاره» و بعداً قشر پایین مردم هزاره را شیعه مذهب ساختند، و بعد نویسنده مذکور داستانی را شاهد ادعای خود می‌آورد که رابطه بین هزاره‌ها و صفوی‌ها را نشان می‌دهد.

داستان مذکور توسط یکی از بزرگان قبیله‌ی دایکندی که دولت بیک نام داشته است نقل می‌گردد؛ طبق داستان مذکور شاه عباس به قندهار آمد و در قریه «تیمران» که نزدیک قندهار است رفت و دولت بیک را نزد خود دعوت کرد، از

۱. تیمور خانف؛ تاریخ ملی هزاره، ص ۴۵

وی تجلیل و استقبال شایانی به عمل آورد و آنگهی شاه عباس صفوی برای دولت بیک یک بخش زیادی از هزاره‌جات را بخشید.^۱

این داستان و هم چنان نظریه محقق آمریکایی «خ، شیرمن» با دلایل ذیل مردود است:

۱. شاه عباس منطقه‌ی هزاره‌جات را در نتیجه جنگ فتح نکرده بود، لذا نمی‌توانست آن را به دولت بیک ببخشد و او را رهبر تمام هزاره‌ها بسازد.

۲. دولت بیک و نه هیچ یک از فرزندان وی در هزاره‌جات حکومت نکرده و قبیله اش صرفاً قسمتی از دایکندی را در اختیار خود داشتند.

۳. در کتاب بسیار مهم و ارزنده‌ی زمان شاه عباس یعنی (تاریخ امرای عباسی) با وجود آنکه گفت و گوهای زیادی پیرامون «هزاره» دارد، لیکن در هیچ جای آن ذکر نشده است که هزاره‌ها لسانی و بت پرست بودند. هم چنان در آن یاد آوری نمی‌شود که تشیع به هزاره‌جات توسط شاه عباس آورده شده باشد بلکه بر عکس در کتاب ذکر می‌شود که هزاره‌ها در زمان شاه عباس اصلاً شیعه مذهب بودند.

۴. مورخ شرف الدین علی در کتاب «ظفرنامه» موضوع حملات تیمور لنگ بر هزاره‌جات و نکودری‌ها را به صورت بسیار دقیق شرح می‌دهد؛ ولی در تاریخ مذکور ذکری از لسانی بودن هزاره‌ها دیده نمی‌شود.

۵. حافظ ابرو در (کتاب جامع التواریخ) و عبدالرزاق سمرقندی در (مطلع السعدین و مجمع البحرين) نیز بارها تکرار کرده اند که تیموری‌ها بالای هزاره‌ها حمله بردند ولی هرگز نمی‌گویند که هزاره‌ها لسانی هستند (بودند) بر عکس آن‌ها دلیل می‌آورند که هزاره‌ها در آن وقت مسلمان بودند.^۲

۱-۴. دیدگاه چهارم

نظر دیگری وجود دارد که مسأله مذهب را با نژاد پیوند می‌زند. این دیدگاه مربوط به نویسنده کتاب تاریخ ملی هزاره می‌باشد. وی می‌گوید:

«به نظر ما، اسلاف «هزاره» موقع به اسلام گرویدند که تمام اولوس مغولی «هلاکو خان» به اسلام دعوت شدند، مغول‌ها تماماً پیش از هلاکو خان و در زمان

۱. تاریخ ملی هزاره با اقتباس و تلخیص
۲. تیمور خانف؛ تاریخ ملی هزاره، ص ۴۴.

وی بت پرست بودند تحت رهبری غازان خان به اصول لسانی اعتقاد داشتند، اما هنگامی که غازان خان در سال ۱۲۹۵م بر قدرت نشست و خودش اسلام آورد بعد از آن تلاش‌های زیادی کرد تا تمام مغول‌های منطقه‌ی خود را مسلمان سازد. بعد از مرگ غازان خان، پسرش ابو سعید از سیاست وی پیروی می‌کرد که فعالیت‌هایش سبب انکشاف مذهب شیعه در سر زمین‌های وی گردید، سرزمین موجوده افغانستان کلاً تحت حاکمیت کامل غازان خان و ابو سعید بود که رعیت‌های شان باقی مانده از اخلاف هلاکویی به حساب می‌رفتند، بنابر این عقیده ما آن است که در این دوران اسلاف هزاره‌ها به اسلام روی آورده و به مذهب شیعه معتقد گردیدند.^۱

این دیدگاه نیز همان گونه که گفته شد مردود است زیرا در آثار برجای مانده از آن زمان هیچ اشاره‌ای به این مطلب که هزاره همزمان با اقوام هلاکوخان مسلمان شده اند؛ دیده نمی‌شود. علاوه این مطلب صرف مسلمان شدن آنها را ثابت می‌سازد نه تشیع آنها را. ثالثاً این دیدگاه با واقعیت مسلم و انکار ناپذیر تاریخی که خراسان در قرن اول و دوم علیه امویان مبارزه سختی کردند؛ نمی‌سازد.

با توجه به شواهد و مدارک غیر قابل انکار و بررسی سیر تحول و تطور پیشرفت تشیع در خراسان بزرگ «با توجه به اینکه افغانستان روزگاری جزو از آن شمرده می‌شد» دیدگاه اول (به همان دلایل که قبلاً به آن پرداختیم) معتبر است.

به هر حال تشیع افغانستان در طول تاریخ و بستر زمان، قتل عام‌ها، ظلم‌ها، تبعیضات ناروا و فراز و نشیب‌های زیادی را پشت سر گذاشته‌اند و در سخت‌ترین شرایط قرار گرفته‌اند، ولی هیچگاه بر جوهره‌ی مذهبی شان تأثیر نگذاشته بلکه نتیجه‌ی کاملاً معکوس نصیب مجریان برنامه‌ی مذهب زدایی شده است و از طرفی باعث تقویت روحیه‌ای ظلم ستیزی، تعصب مذهبی و قیام‌های آزادی خواهی- که بعداً به برخی از این قیام‌ها اشاره خواهد شد- علیه حاکمان وقت گردیده است. علاوه، در تاریخ افغانستان موردی نمی‌توان یافت که افرادی از هزاره‌ها و شیعیان که سرشان به کلاه شان بیرزند، برای تأمین منافع فردی و تباری خویش با کشورها و گروه‌های خارج از کشور همسو شده باشند و در راستای منافع آنان حرکت کرده باشند هرچند که برخی از افراد

و گروه‌های قومی در مقاطع تاریخی چنین ادعاهای را مطرح کرده‌اند بدون اینکه کدام سند و مدرک معتبر بر گفته خویش داشته باشند و آن را ارائه کنند. بر عکس کسانی که همیشه از استقلال و دفاع از کشور سخن گفته‌اند و خود را میراث‌خوار تاریخی - سیاسی کشور جا زده‌اند، در گذشته و در حال حاضر در راستای تأمین منافع فردی و تباری، ظرفیت‌های خود را در اختیار آنان قرار داده‌اند با اینکه بیش از دو صد و پنجاه سال بر این کشور حکومت کرده‌اند هیچگونه فعالیت اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی مثبتی به نفع مردم افغانستان انجام نداده‌اند.



فصل دوم

هزاره‌ها در عصر عبدالرحمان خان

۱. ارتباط هزاره‌ها با امیر عبدالرحمان خان

آنچه از قرائن و شواهد به دست می‌آید، ارتباط هزاره‌ها با حکمرانان کابل و همکاری آنان با آنها برای مبارزه و جهاد بر ضد انگلیس، یک امر عادی و مرتکز بوده است. لیکن ارتباط و تماسها با هر حاکم از لحاظ شدت و ضعف یکسان نبوده است. چنانکه در زمان امیر شیر علی خان، شیر علی خان جاغوری لقب سرداری را از طرف حاکم وقت کمایی می‌نماید؛ ولی در زمان حاکم دیگر (عبدالرحمان خان) پسران سردار شیر علی خان جاغوری توسط حاکم مذکور به قتل می‌رسند.

آقای تیمور خانف در مورد ارتباط هزاره‌ها با امیر عبدالرحمان خان می‌نویسد:

«در سال (۱۸۸۰م) هنگامی که امیر عبدالرحمان خان برای بدست آوردن قدرت در کابل با حریفان خود دچار جنگ و جدال بود، میران «هزاره» بالعموم هم نوا و مؤید او بودند. بعد از بدست آوردن قدرت و امارت میران هزاره‌های غزنی، جاغوری، شیخعلی، بهسود، مالستان و دایزنگی خویشان را متحد امیر کابل شمردند. میران هزاره‌جات معتقد بودند که رابطه با امیر جدید به همان شکل و فرم سابق (دوران امیر شیر علی خان) خواهد بود و همان قول و قرارهای رادر سر می‌پرورانید که با امیر سابق داشتند، اما حقیقت به شکل دیگری تبارز یافت.»^۱

آقای میر محمد صدیق فرهنگ در این باره می‌نویسد:

«بعد از پیروزی امیر عبدالرحمان خان در قندهار و شکست ایوب خان، یک نفر از سرداران او به نام عبدالقدوس خان (بعدها ملقب به اعتماد الدوله) از راه هزاره‌جات به هرات رفته به کمک لشکر قومی که بیشتر مرکب از هزاره و

۱. تیمور خانف، تاریخ ملی هزاره/۱۷۵

تایمینی بود، شهر مذکور را بدون مقابله از لویناب خوشدل خان حکمران ایوب خان بدست آورد.»^۱

وی در ادامه می‌نویسد:

«امیر عبدالرحمان خان که مانند تمام مستبدان، مردی سخت بد گمان بود، دو پسر سردار مذکور (سردار شیر علی خان جاغوری) را به قتل رسانید و در نتیجه، این رابطه هم در بین دولت و مردم هزاره قطع گردید.»^۲

۲. تراژیدی ارزگان

شیعیان (هزاره‌ها) در زمان حکومت امیر عبدالرحمان خان جابر با تراژیدی خونین روبرو گردید، بگونه‌ای که ۶۲ درصد مردم مظلوم هزاره در این فاجعه که از سال ۱۳۰۶ قمری طرح ریزی گردیده و از سال ۱۳۰۸ ق به مدت هشت سال سیاست آدم کشی، آدم فروشی، زمین سوزی و زمین خواری وی اجرا گردیده و تداوم یافت؛ به کام مرگ فرو رفته و یا برای همیشه از سرزمین آبایی خویش رانده شدند. بسا اقوام و طوایف عمده و بزرگی از مردم هزاره بودند که در طرح عبدالرحمانی- انگلیسی به آغوش مرگ شتافتند، جزء نام از آنها در تاریخ، کسی و چیزی باقی نماندند.

هر چند هدف اصلی تراژیدی، تمام شیعیان و هزاره‌ها بود و خسارت‌های شدید و غیر قابل جبران انسانی و اقتصادی بر آنان تحمیل گردید لیکن مردم ارزگان در تحمل تلفات انسانی، مصادره املاک و اراضی زراعتی، کشتارهای دسته جمعی و به اسارت رفتن هزاران انسان معصوم و خرید و فروش آنها به عنوان غلام و کنیز، رقم اول را به خود اختصاص داده است.

با این لحاظ در نوشتار حاضر سعی گردیده تا تاریخ خونفام ارزگان از لابلای کتب تاریخی و نوک قلم‌های مؤرخین، به تصویر کشیده شود و به عنوان سوگ سرخ به راست قامتان تاریخ به ویژه شهدای مظلوم خطه ارزگان تقدیم گردد. امید آنکه بتوانیم از نبشته تاریخ و خواندن آن به فلسفه آن پی برده و راهکارهای آینده را براساس آن قایم سازیم. انگهی ثبت تاریخ ملت‌ها بدون توجه به فلسفه آن و درس گرفتن از آن، ارزش چندانی ندارد. ارزگان نه تنها در زمان عبدالرحمان خان جابر مورد خشم

۱. فرهنگ، میر محمد صدیق؛ افغانستان در پنج قرن اخیر ج ۱ قسمت اول؛ ص ۳۲۹، قم.

۲. فرهنگ، میر محمد صدیق؛ پیشین، ص ۴۰۰.

قرارگرفت؛ بلکه در ادوار مختلف تاریخی از سوی حاکمان و پادشاهان وقت مورد بی‌مهری قرار گرفته است آنسان که:

« احمد شاه درانی سپاه عظیمی برای تسخیر ارزگان و دایکندی گسیل داشت اما کاری از پیش برده نتوانست.»^۱

دشوار ترین حیات اجتماعی هزاره‌ها از زمان تسلط عبدالرحمان خان بر مقدرات کشور، بر می‌گردد در این برهه نه تنها اکثریت مردم مظلوم هزاره قتل عام شدند؛ بلکه هزاران کیلو متر از سر زمین سر سبز و حاصل خیز هزارستان از صاحبان اصلی آن غصب گردیده و بین اقوام پشتون و کوچیهای که از سر حدات هند و پاکستان به افغانستان می‌آمدند، به دستور امیر جابر تقسیم گردید و اگر امروز کسی در مناطق نواحی مختلف افغانستان سیر کند، درمی‌یابد که چگونه تمام زمین‌ها و مناطق حاصل خیز از جنوب کشور گرفته تا شمال و از شرق تا غرب مملکت افغانستان که روزگاری نیاکان هزاره‌ها در آنجا زندگی می‌کردند؛ از وجود مردم هزاره خالی است و مناطق مذکور اکنون در اختیار هم‌تباران حاکمان جابر و ظالم قرار دارند. اینکه چرا مردم هزاره‌جات عموماً و مردم ارزگان خصوصاً مورد خشم امیر عبدالرحمان خان قرار گرفت، دراین ارتباط می‌توان عوامل و علل ذیل را بر شمرد.

۳. علل یورش قشون امیر عبدالرحمان به هزاره‌جات

۳-۱. انهدام مرکز تشیع

هرچند امیر جابر با اسلام و مذهب انس چندانی نداشت؛ اما برای برانگیختن احساسات و تعصبات مذهبی قبایل پشتون با استفاده از مولوی‌های درباری تکفیر نامه‌های مبنی بر کافر بودن مردم هزاره و شیعیان افغانستان صادر کرد. در این راستا عده‌ای از مولوی‌ها و روحانیون درباری که هدفی جزء بدست آوردن مادیات و قدرت نداشتند؛ به امر امیر جابر تکفیر نامه‌های برای از بین بردن و خاموش ساختن قیام هزاره‌ها، به پیمانه وسیعی صادر، چاپ و توزیع کردند. مردم ارزگان که شیعه و تا آن زمان دارای استقلال بودند؛ در اوج قیام و رشادت‌های آنان تکفیر نامه‌های مبنی بر کافر بودن مردم این خطه صادر شد که بیشتر باعث برانگیخته شدن احساسات و تعصبات

۱. تاریخ احمد شاهی ج ۲ / ۵۴۹ به نقل از: صحنه‌های خونی از تاریخ تشیع در افغانستان، یزدانی.

مذهبی تبار پشتون و سایر اقوام گردید چنانکه ملا فیض محمد کاتب در این زمینه می‌نویسد:

«چون آتش جنگ هزاره‌ها به غایت ملتهب گردید و شراره اش پیشی گرفت هواخواهان دولت را کار شگفت روی داد. در این وقت میر احمد شاه خان فتوای تکفیر هزاره‌ها را صادر کرد و بعینه این عبارات و کلمات را رقم کرده، به مهر پادشاهی رسانید، و در اطراف و اکناف ولایات انتشار داد: چون کفر اشرار هزاره دایه و فولاده و زاوولی و سلطان احمد و ارزگانی و غیره به جای رسیده که بر جمیع غازیان و مسلمانان حکم کفر نموده اند و سر کار اعلی در قلع و قمع بنیاد این بی‌دینان که اثر از ایشان در آن محال و خلال جبال نماند و املاک ایشان در بین اقوام غلجایی و درانی تقسیم شود چنین سر رشته و تجویز فرموده‌اند که سپاه نصرت پناه نظامی و اولوسی از هر سمت و جانب مملکت خداداد افغانستان، آن چنان در خاک طوائف باغیه هزاره‌جات جمع شوند که نفری از آن طویف گمراهان جان سلامت نبرد و رها نشود.^۱

آقای ملا محمد افضل ارزگانی نیز می‌نگارد:

«امیر عبدالرحمان هنگامی که ملاحظه کرد کار از دست حکومت پیش نمی‌رود، جنگ را مذهبی قرار داد. از علما و اهل سنت فتوای قتل مردم هزاره را و اباحه دمء و اموال ایشان را گرفت. بلکه علمای اهل تسنن را در اطراف فرستاد که مردم را دعوت به جهاد(!) نماید چنانچه خودش در تاریخ خود می‌گوید (دیگر سر کرده‌های افغانه (پشتون‌ها) چندین مرتبه استدعا کرده بودند که به مخارج خود شان جمعیتی از اهالی مملکت فراهم آورده به جنگ هزاره‌ها که آن‌ها را دشمن ولایت و دین می‌دانستند بروند لیکن با آن‌ها اجازه این کار را نداده بودم. دراین وقت حکم عمومی دادم که هر شخص برود...»^۲

«امیر عبدالرحمان به صدور فتوای سید احمد شاه و پخش آن، اکتفا نکرد، از این رو: بعد از چندی (سید محمد ممتحن) و (سید محمود قندهاری) را تشویق کرد بر اینکه کتابچه و اعلانی به عوام انشاء نماید در ثبوت تکفیر طایفه‌ی هزاره و رد

۱. فیض محمد کاتب، سراج التواریخ؛ به نقل از تاریخ خونینی تشیع در افغانستان، یزدانی، ص ۱۸۹.
۲. ارزگانی، ملا محمد افضل؛ المختصر المنقول، ص ۱۴۳ به نقل از زمینه و پیشینه جنبش اصلاحی در افغانستان، عبدالمجید ناصری داوودی، ص ۱۲۴.

عموم روافض، مشروط بر اینکه در عنوانات مندرجه‌ی آن برای دلایل، بعضی از آیات قرآنی و احادیث نبوی راضی کنند و ملت سنی را عموماً ترغیب و تحریص به جنگ و دفاع (در برابر) هزاره‌ها نمایند.^۱

۲-۳. استقلال ارزگان

از عوامل که باعث خشم امیر جابر شد، مستقل بودن مردم هزارستان بخصوص ارزگان بود؛ که پارامتر مزبور برای شخص مستبدی چون عبدالرحمان خان که مدعی حاکمیت مطلق و سرکوب کننده‌ی نیروهای مستقل بود، بسیار ناگوار بود که عده‌ی از مردم هزاره در مرکز افغانستان به عنوان اداره مستقل زیست کنند. البته هزاره‌جات آن روز طبق اظهارات خود امیر جابر از هر لحاظ دارای استقلال و آزادی بوده است چنان که:

« ده بیست نفر ارزگانی در جواب نامه مأمورین او در سال ۱۳۰۸ قمری خود را دولت پنجم دانسته اند.»^۲

اینکه این نامه که عبدالقدوس خان برای عبدالرحمان خان فرستاده و او در خاطراتش اظهار می‌دارد؛ چقدر دارای واقعیت است جای بحث است. ولی مستقل بودن جامعه هزاره در آن روز و اینکه تحت حاکمیت هیچ دولتی تا آن زمان نبوده اند جای شک و ابهامی نیست. لیکن رعیت ساختن و ایجاد دولت مرکزی در آن خطه با رفتار و طرز فکری که منجر به نابودی، اسارت، آوارگی و بردگی هزاران انسان بیگانه گردید با منطق عقلی، اسلامی و بشری سازگار نیست بلکه ما را به این نتیجه می‌رساند که امیر قصد آرام ساختن و حفظ استقلال افغانستان را نداشته است بلکه قصد نابودی جامعه هزاره و تملک املاک و اراضی آنان را داشته است. امیر جابر برای دستیابی به اهداف خود از پتانسیل قومی، نژادی و مذهبی استفاده‌ای شایانی کرد. عوامل مزبور و عوامل دیگر، سبب خشم عبدالرحمان خان بر مردم ارزگان و هزاره آن سامان گردید.

۴. عوامل قیام ارزگان

بعد از تسخیر هزارستان توسط فوج‌های نظامی عبدالرحمان خان و استقرار آن‌ها در نواحی مختلف، چنانکه در ارزگان فوج‌های عسکری تحت رهبری (برگید زبر

۱. یزدانی، حسینعلی؛ صحنه‌های از تاریخ خونینی تشیع در افغانستان، ص ۱۹۰.

۲. همان ص ۱۹۹.

دست خان) و فرقه مشر (فیض الله خان) و در اجرستان نظامیان (فرقه مشر محمود الله خان) و در گیزاب سپاه (عبدالقدوس خان) مستقر شدند.

سپاهیان مغرور و جاهل امیر کابل بعد از تثبیت تسلط خود در وهله‌ی اول بر مناطق یاد شده، با مردم هزاره رفتار بسیار زشت و رقتباری را شروع کردند بگونه‌ی که مردم آن دیار بر اثر ظلم و شکنجه آن‌ها به ستوه آمدند؛ این امر تا حدودی زمینه تفاهم و همدلی را در جامعه هزاره به وجود آورد، چنانکه رهبران و میران هزاره با هم پیمان دفاعی مشترک را امضاء نمودند. نیروهای اشغالگر امیر جابر با برنامه‌ی از قبل تعیین شده تمام اسلحه گرم، سرد و سبک را از مردم هزاره که تازه تحت حاکمیت امیر کابل در آمده بودند؛ با ظلم و تعدی و شکنجه‌های طاقت فرسا، گرفتند حتی برای بدست آوردن سلاح، مردم را در معرض گزیدن سگ و اعدامهای وحشیانه قرار می‌دادند. عبدالرحمان خان مستبد با اینکه از تمام ظلم‌ها، جنایت‌ها، قتل عام‌ها و هتک ناموس مردم توسط سر بازانش آگاه بود؛ در عین حال هیچگونه اقدام مبنی بر توقف و رفع ظلم نکرد.

« عبدالرحمان به جای رسیدگی به شکایات و جستجوی حقایق و اعزام مأموران مردمی و خوش سابقه، سردار عبدالقدوس خان را مأمور نمود که به عناد و خصومت او نسبت به جماعت شیعه مذهب اطمینان کامل داشت.»^۱

در واقع عامل اساسی و هدایت کننده فجایع که روز بروز بر شدت آن افزوده می‌شد خود امیر جابر بود. بنا براین عوامل قیام مجدد عبارت اند از:

۴-۱. بیدادگری نیروی مهاجم

ظلم، تجاوز به نوامیس مردم، قتل عام و وضع مالیات سنگین و تحمیل آن بر مردم زمینه‌ی قیام عمومی را آماده ساخت و سبب شد که مردم جدید الرعیه با رشادت تمام از خود دفاع کنند و علیه عساکر اشغالگر دست به قیام بزنند.

۴-۲. توهین و تحقیر علماء و رهبران ملی

نیروهای اشغالگر و مهاجم که از لحاظ نژادی وابسته به قوم پشتون و از لحاظ مذهبی دارای مشرب حنفی بودند؛ به طور آشکار رؤسا و علماء دینی هزاره‌ها را که

۱. ناصری داوودی، عبدالمجید؛ زمینه و پیشینه جنبش اصلاحی در افغانستان، ص ۱۲۰.

دارای مذهب شیعی و دوازده امامی بودند، مورد هتک حرمت و تحقیر قرار داده و حتی برخی از آنان را در معرض نابودی و کشتار قرار می‌دادند. آقای غلام محمد غبار در این مورد چنین می‌نویسد:

«امیر عبدالرحمان خان... عده‌ی زیادی از مردم و روحانیون هزاره و قسما فتودال‌های مخالف را درو درو کرد.» در جای دیگر می‌افزاید: «تلفات روحانیون نسبت به فتودال‌ها بیشتر بود، زیرا فتودال‌ها اغلب به دولت تسلیم شدند در حالی که روحانیون کشته یا فراری گردیدند.»^۱

علماء دینی و روحانیون شیعه از همان زمان در بین جامعه هزاره از یک قداست و احترام خاصی برخوردار بودند لذا مردم هزاره تحمل توهین و تحقیر به زعمایی دینی خود را نداشتند زیرا علماء و دانشمندان متقی شیعه حلقه اتصال مردم و پیشوایان دینی و مذهبی شمرده شده و می‌شوند. مردم هزاره با اینکه مکراراً مورد ظلم و ستم قرار می‌گرفتند ولی هیچگاه آغازگر جنگ نبودند، مردم برای کسب تکلیف از علماء راهنمایی و هدایت خواستند و با هدایت آن‌ها آماده دفاع از حریم و ناموس خود گردیدند.

۴-۳. تجاوز و تعدی به نوامیس مردم

بعد از تسلط نیروهای اشغالگر، مردم از زنان خویش محروم ساخته می‌شوند و دختران آنان به اسارت گرفته می‌شوند. همان‌گونه که یک تن از جاسوسان عبدالرحمان خان برای وی گزارش داده و پرده از ستمگری‌های عساکر و قوماندانان امیر در مناطق اشغال شده بر می‌دارد:

«افسران و درجه داران عسکری افغان و در رأس آنها عبدالقدوس خان دختران بزرگان هزاره را به زور می‌گیرند که برای هر یک ایشان یک و یا دو دختر می‌رسد، آنان تمام وقت خود را به خوشگذرانی و مستی می‌گذرانند.»^۲

چنانکه «تجاوز سه نفر عسکر افغان از فوج زیر دست خان نسبت به زن یکی از بزرگان طایفه پهلوان و اعدام توأم با شکنجه‌های شدید شوهر آن زن»^۳ آتش قیام را در

۱. همان، افغانستان در مسیر تاریخ، میر غلام محمد غبار، ص ۱۰۶۵.

۲. تیمور خائف؛ تاریخ ملی هزاره، ص ۱۹۶.

۳. همان ص ۲۰۰

این خطه روشن ساخت. اقوام و بستگان این خانواده تصمیم گرفتند که (مرک صد بار بهتر از زندگی ذلت بار) است. لذا علیه نیروهای متجاوز دست به قیام مسلحانه زدند. موارد و عوامل فوق سبب شد که مردم مرد خیز ارزگان و سایر مناطق دست به قیام بزنند. با این قیام، ارزگان به عنوان تندیس ظلم ستیزی در تاریخ تبلور یافت و لو با تراژیدی غمبار و سرخ فام رو برو گردید که نمونه دیگری از قساوت حاکمان و کرسی نشینان کابل به حساب می‌آید. (ژراگری) طبیب شخصی امیر عبدالرحمان خان در باره‌ی قیام مردم هزاره اینگونه می‌نویسد:

«هزاره‌ها آماده هستند که مالیات سنگین به پادشاه شان بدهند، ولی آماده‌ی تحمل اعمال زور و ظلم نبوده و از فشار عساکر اعلیحضرت بجان آمده اند.»^۱

۵. حوادث ارزگان به روایت سراج التواریخ

کتاب سراج التواریخ تألیف مورخ بزرگ و شهیر کشور و پدر تاریخ افغانستان «ملا فیض محمد کاتب» یکی از معتبرترین و نادرترین کتب تاریخی کشور محسوب می‌گردد. مؤلف محترم با وجود آنکه تحت سانسور و استبداد شدیدی حکومت وقت قرار داشته است؛ در عین حال حوادث و اتفاقات هزارستان را به طور مفصل در جلد سوم سراج التواریخ (وقایع افغانستان) به رشته تحریر در آورده است. ممکن است برای کسی که اولین بار کتاب ارزشمند این مورخ نامی کشور را بخواند، این سؤال در ذهن او تداعی شود که چرا مرحوم کاتب در برخی موارد با کلمات و واژگان رکیک در مورد تراژیدی هزارستان و هزاره‌ها قلمفرسایی کرده است؟ اما اگر کسی با تاریخ افغانستان و نحوه نگارش تاریخ این کشور آگاهی داشته باشند، نیک می‌دانند که مرحوم کاتب برای بیان حقیقت و واقعیات زمان خود از جمله حوادث هزاره‌جات چاره‌ای جز توسل به این شیوه برای بیان حوادث زمان عبدالرحمان خان با توجه به اینکه وی تاریخ نویس دربار امیر کابل بود؛ نداشت. بیان و اظهار حقیقت فقط از همین طریق برای ایشان میسر بود و بس.

داکتر رضوی غزنوی در این مورد می‌نویسد:

« بارها این پرسش تلخ ذهن ساده‌ی مرا آزرده است که چرا بزرگمرد دانا و

قناعت پیشه‌ی وارسته و آگاه و دردمندی چون فیض محمد کاتب حاضر می‌شود آن همه کلمات زشت و نسبت‌های ناروا را به مردم خود به کار برد؟ آیا صرفاً برای اینکه فرمانفرمای بیدادگری را خوشنود گرداند؟ آیا او از چنین کاری احساس ناآرامی و درد و رنج نمی‌کرده است؟ اما نتیجه‌گیری‌های اهل تحقیق که کتاب را به دقت بیشتر خوانده‌اند، چون مرحوم حبیبی و فرهنگ و محقق نایل و دیگران، مرا قناعت داده است که فیض محمد کاتب از استعمال آن کلمات و نسبت‌ها بیش از ما رنج برده و توجهی به دل خوش کردن حکمرانان هم نداشته، بلکه این کار را در پرتو دور بینی و مآل اندیشی کرده است که فرزنانگان آینده‌نگری مثل او از آن هنر بهره‌منداند و ما امروز از برکات همین بزرگواری‌ها و از خود گذری‌ها معلومات ارزنده‌ای دست اول را داریم. هر چند قدر آن را کمتر می‌شناسیم.^۱

برای روشن شدن تاریخ خونفام مردم هزاره باید ارزش کاتب و آثار گرانسنگ وی را دانست و او بود که توانست مظلومیت این قوم را با خون جگر بر نوک قلم خویش جاری کند تا امروز بدست ما رسیده است. تاریخ نگار سختکوش معاصر جناب آقای دولت آبادی که هنگام بازنویسی کتاب وقایع افغانستان (اثر جاویدانه فیض محمد کاتب) بارها و بارها با گروه همکارش بر مظلالم و تراژیدی که بر مردم مظلوم هزاره تحمیل گردیده و بر قلم مرحوم کاتب که تحت سانسور شدید قرار داشته جاری گردیده است، گریه کرده‌اند؛ چنین می‌نویسد:

«ما بعد از یک قرن نمی‌توانیم جلو گریه خود را بگیریم، چگونه مرحوم کاتب توانسته خود را کنترل کند با اینکه شاهد صحنه بوده است؟ از لابلای اوراق تاریخ دریافتیم، او به جای اشک خون گریسته است، ولی خدا او را حفظ کرد تا لو نرود و بتواند حقایق را ثبت تاریخ نموده و به آیندگان منتقل کند.»^۲

ما در اینجا فقط اشاره‌ی گذرا به برخی از مطالب کتاب «سراج التواریخ» که مربوط به تراژیدی ارزگان است، اشاره می‌نماییم و برای مزید اطلاع، خوانندگان گرامی را به آثار ارزشمند و گزارشهای مستند مرحوم کاتب حواله می‌کنیم.

۱. رضوی غزنوی، سید علی؛ سراج، شماره ۱۲ سال ۱۳۷۶، به نقل از: هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت، دولت آبادی، ص ۳۰۲.

۲. دولت آبادی، بصیر احمد؛ هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت، ص ۳۰۳، قم، ابتکار دانش، ۱۳۸۵.

۵-۱. اعزام جنگجو به هزاره‌جات

عبدالرحمان خان در سال ۱۳۰۶ ق. قصد تسخیر هزاره‌جات را نمود. برای دست یابی به این هدف، جاسوسان و مأمورانی (از جمله؛ سید عبد الوهاب، سید نبی و سید بابا شاه)^۱ را گماشت که تا داخل هزاره‌جات شده:

«مقدار مسافت و سهل و صعوبت و منحنی و مستقیم طرق را و مواضع حرکت و فرود سپاه و تنگی و فراخی را و جمعیت مردم سکته‌اش با معمورات و مطمورات ایشان دیده و دانسته و همچنان منزل به منزل طی مراحل کرده»^۲ و به امیر جابر اطلاع دهند.

بدین ترتیب حوادث ناگوار هزارستان و ارزگان توسط شبکه‌ی جاسوسی و اطلاعاتی انگلیسی- عبد الرحمانی طرح و برنامه ریزی گردید. در سال ۱۳۰۸ هجری قمری سپاه عبدالرحمان خان به رهبری محمد الله خان کرنیل از کابل به قصد تسخیر هزاره‌جات گسیل گردید؛ عده‌ی از مردم هزاره‌جات اطاعت خود را از امیر کابل اعلام داشتند و عده‌ی دیگر مانند ارزگان، قوم فولاده، حجرستان، زاولی، سلطان احمد، اقوام دای چوپان، شوی، بوباش، سه پای، و هزاره‌های دایزنگی تا هنوز هشدارهای را مبنی بر اطاعت از امیر کابل، در یافت نکرده بودند؛ تا اینکه عبدالقدوس خان از بامیان نامه‌های را برای آن‌ها فرستاد تا از امیر کابل اطاعت کنند!

از آن طرف سردار عبدالقدوس خان شخصی را به نام غلام حسین خان بن حسین خان به تمزان برای جمع آوری غلوفه و آذوقه سپاه فرستد. وی وارد تمزان گردیده

« اساس جور نهاده بنیاد ستم را محکم ساخت تا که مردم نواحی تمزان از تعدی به ستوه آمده چنانچه قصد کشتنش کردند.»^۳

امیر جابر با اینکه توسط نامه‌های حاکم قندهار از ظلم و جور فراوان غلام حسین خان گدامدار آگاه گردید؛ در عین حال برای حاکم قندهار فرمان داد که « غلام حسین خان گدامدار را اگر سلیم و اگر سقیم است بگدامداری بر حال داشته در تمزانش فرستد.»^۴

۱. سراج التواریخ ج ۳ قسمت اول، ص ۵۱۷.

۲. همان ص ۴۰۴

۳. سراج التواریخ ج ۳ قسمت اول ص ۴۹۴

۴. همان ص ۴۹۹

بدین گونه ارزگان آبتن حوادث و جریانات ناگواری گردید که از نقطه‌ی آغاز تا خط پایان جز ظلم، تعدی و کشتار و از طرف دیگر حماسه و فداکاری چیزی دیگر دیده نمی‌شود. به دنبال حوادث تمزان و شورش مردم دایکندی و ابقاء گدامدار ظالم به امر امیر عبدالرحمان خان، سردار عبدالقدوس خان بامیان را به قصد تمزان ترک می‌کند. آنچه در تراژیدی ارزگان جلب توجه می‌کند ایجاد نفاق و وجود اختلاف در میان جامعه هزاره است چنانکه در تسخیر هزاره‌جات و سرکوب مردم ارزگان از خود مردم هزاره به عنوان پیش‌مرگان و جان‌نثاران امیر ستمگر استفاده شدند. کاتب در این زمینه می‌نگارد:

« محمد نبی خان حاکم هزاره بهسود با محمد الله خان کرنیل به عزم تسخیر حجرستان در موضع جرگی که قرب موطن آن اهل ضلالت و غی است با سپاه نظام فروکش کرده به آهنگ کش مکش استوار قیام ورزید.»^۱

در یورش وحشیانه و هجوم گستاخانه لشکر عبدالرحمان خان به هزارستان، نیروهای کثیری از هر نقطه و مکانی و از هر طایفه و قومی شرکت داشتند. چنانکه کاتب می‌نگارد:

« از قندهار و کلات و غزنین عساکر فیروزی مآثر نظامی و ملکی و توپخانه به امر حضرت والا مهیای حرکت شدند و سردار عبدالقدوس خان نیز سامان یورش را ساز کرده وارد تمزان شد و به ذریعه‌ی عریضه از کابل نیز کمک خواست چنانچه حضرت والا در اوایل ماه ذیقعه کرنیل فرهاد خان را با افواج پیاده‌ی هزاری از دار السلطنه به راه هزاره بهسود رهسپار حجرستان فرمود و او به سرعت و شتاب خود را در موضع جرگی رسانیده به اردوی نظامی و ملکی تحت رایت کرنیل محمد الله خان و محمد نبی خان حاکم هزاره‌ی بهسود ملحق گشته به اتفاق روی تسخیر به سوی حجرستان نهادند.»^۲

عبدالقدوس خان که در عداوت و دشمنی با هزاره‌ها و جامعه تشیع معروف بود؛ عبدالرحمان خان بنا به تقاضای او - گرچه انتخاب امیر روی شناخت که داشت صورت گرفت - فرمان تسخیر هزاره‌جات را صادر کرد و برای حاکمان ولایات اطراف:

۱. همان ص ۶۱۳

۲. همان ص ۵۱۴

« چون سردار محمد حسن خان حکمران غزنین و منصور خان حاکم مقر و غلام سرور خان حاکم کلات و محمد اسماعیل خان حاکم وردک و مولاداد خان حاکم فراه و میرزا آقاخان خان سر دفتر پشت رود و سردار عبدالقدوس خان سالار افواج مأمویره‌ی تسخیر هزاره‌جات و محمد نبی خان حاکم هزاره بهسود و غلام حسین خان بن گلستان خان حکمران هزاره‌ی محمد خواجه غزنین و سردار محمد علی خان حکمران قندهار... و حاکم دهرآود و حاکم تیرین و حاکم خاک ریز و حاکم غورات »^۱ گسیل داشت. و هم‌چنان امیر جابر برای « حاکمان و بزرگان و رعایای علاقه جات جلدک و دهله و کجور و دهرآود و بغنی و بفران و مردم کوچی قندهار نیز فرمان حرکت به سوی هزاره‌جات را صادر کرد.»^۲

از طرف هرات قاضی سعد الدین خان حاکم هرات و فرامرز خان نیز نیروی چندین هزار نفری را به سرکردگی (برگید زبر دست خان) رهسپار هزاره‌جات ساختند. با تاکتیک فوق بود که نیروهای متجاوز مردم مظلوم ارزگان را در حلقه محاصره خود قرار داده و علیه آنان دست به یورش زدند.

۵-۲. امیر جابر؛ ایجاد نفاق و وحشت

از مهمترین عوامل که باعث افت و نابودی جوامع و نهضت‌ها می‌گردد وجود اختلاف و رسوخ آن در سطح ملی و رهبری می‌باشد. عبدالرحمان خان و گماشتگان وی از این حربه برای سرکوبی و تضعیف روحیه مردم ارزگان استفاده فوق العاده کردند و از هر طریق ممکن برای تضعیف و سرکوب جامعه هزاره بخصوص ارزگانی‌ها بهره برداری لازم را نمودند. عبدالرحمان خان با ارسال و پخش نامه‌های تهدید آمیز به طور مخفیانه در بین مردم و محل عبور و مرور آنان بذر نفاق را در میان جامعه هزاره کاشت چنان‌که عده‌ی را از خود مردم هزاره به عنوان پیشقراولان جنگجویان مهاجم انتخاب کرد. و عده‌ی از خوانین را از قدرت بر کنار و عده‌ی دیگری را جایگزین آنها ساختند. معلوم است که طیف دوم (تازه به قدرت رسیده‌ها) بیشتر در خدمت آمال امیر جابر بودند. امیر جابر و همکاران انگلیسی او به خوبی می‌دانستند که بدون ایجاد نفاق و استخدام برخی از رهبران محلی هزاره، سرکوبی قیام هزاره‌ها به آسانی میسر نیست و

۱. همان ص ۵۳۶

۲. همان ص ۵۳۷

راه‌های صعب العبور و دره‌های ناهموار هزارستان محل پیکار و مصاف نیروهای مهاجم نیست. به هر حال این ترفند کار خود را کرد و مردم ارزگان، اجرستان و تمزان یکی پس از دیگری تسلیم قشون متجاوز گردیدند. عساکر نظامی و ملکی در اجرستان به رهبری (محمد الله خان) و در ارزگان به رهبری (برگید زبر دست خان) و در گیزاب و تمزان سپاه عبدالقدوس خان استقرار یافتند.

در مرحله اول مردم هزاره بدون مقاومت تسلیم نیروهای عبدالرحمان خان شدند؛ لیکن رفتار و عملکرد سردار عبدالقدوس خان و همکاران او در روند دستگیری بزرگان هزاره و گسیل داشتن آنان به کابل، زمینه قیام عمومی را هر چه بیشتر آماده می‌ساخت. کاتب در این زمینه می‌نویسد:

« سردار عبدالقدوس خان از تمامت بزرگان هزاره‌ی یاغستان که بواسطه‌ی اندرز نامه‌های نیکو بیان حضرت والا سر بر خط فرمان نهاده از راه اطاعت در نزدش حاضر شده بودند؛ قبل از آنکه به گرفتن اسلحه حریه آن مردم پردازد بزرگان طایفه سلطان احمد و اعیان طایفه‌ی زاوی و دره پهلوان معروف به پالان ارزگان را با چند تن از سرکردگان مردم نیک روز علاقه‌ی خود ارزگان، گسیل کرد.^۱ آنها بعد از رسیدن به کابل در محکمه کتوالی (نظامی) شهرزدانی شدند، به عده‌ی از آنها که مردم عادی بودند اجازه بازگشت داده شد و آنان احوال محبوسین را به بازماندگان شان رسانیدند. مردم هزاره بعد از واقعه مذکور و نحوه برخورد امیر عبدالرحمان و فرماندهان او، بارهبران هزاره به عمق قضایا پی برده و آماده یک قیام ناخواسته شدند تا زنگارهای تاریخ را با خون بزدایند. پیروان مکتب سرخ عاشورا نامه سرگشاده‌ی را عنوان سردار عبدالقدوس خان فرستادند. آن‌گونه که سراج التواریخ می‌نگارد:

« نه تن از وحشی صفتان دد خصال مردم ارزگان که از مکت و قوت پادشاهی غافل بودند مکتوبی به سردار عبدالقدوس خان فرستادند که به یاری پنج تن آل عبا، ما مردم بی‌دستگاه خود را دولت پنجم دانسته و آوازه‌ی این دولت پنجم را به معاونت شاه اولیاء در جهان گوشزد خلق خدا خواهیم کرد و امر پادشاه افغان را گردن نخواهیم نهاد.^۲ »

۱. سراج التواریخ ج ۳ قسمت اول، ص ۵۴۰

۲. همان ص ۵۴۴

این مکتوب در سال ۱۳۰۹ هجری قمری نگارش یافته است.

۵-۳. خلع سلاح عمومی و ادامه کشتار

عبدالقدوس خان بعد از تسخیر هزارستان تمام مردم هزاره را خلع سلاح کرد. در هنگام گرفتن اسلحه مأموران وی مردم را شدیداً مورد آزار و اذیت قرار می‌دادند و کسانی را که با مردم هزاره سابقه عداوت و دشمنی داشتند، به کار جمع آوری اسلحه گماشت. کاتب در این مورد چنین می‌نویسد:

« سردار عبد والقدوس خان همه‌ی سلاح‌ها را بتوسط محصلان کرنیل فرهاد خان و بزرگان مردم ملا خیل کوچی افغان که از دست مردم هزاره درد ناک و دلی پر حرمان بودند فراهم کرده در کابل فرستاده و در وقت گرفتن اسلحه عذاب و عقاب گوناگون که از حوصله‌ی طاقت بیرون بود به آن مردم رسانیدند تا که ایشان را دوباره به وادی بغاوت رسانیدند.»^۱

گویا امیر جابر و فرماندهان او به این آسانی امید تسخیر هزارستان را نداشتند؛ چنانکه بعد از تسخیر هزاره‌جات و استقرار نیروهای مهاجم در اکثر نقاط حساس ارزگان، عبدالقدوس خان:

«نامه‌ی فتح و تسخیر هزاره‌جات را نگار داده مصحوب درویشعلی نام خادم خویش نزد حکمران قندهار فرستاد و حکمران قندهار از مزده‌ی این فتح بی‌کارزار بیست و یک ضرب توپ شادمانه گشاد داد.»^۲

در تسخیر ارزگان (ارزگان خاص) بیست هزار نیروی جنگجو و جرار، سردار عبدالقدوس خان و کرنیل فرهاد خان را همراهی می‌کردند، این امر نشان دهنده آن است که آنها تسخیر هزاره‌جات بخصوص ارزگان را امری دشوار می‌دانستند. بعد از تسخیر ارزگان و خلع سلاح مردم که با ظلم و جور بسیار انجام شد؛ ظلم شدیدتر و بی‌رحمانه‌تری آغاز شد به نحوی که مردم تسلیم شده ارزگان:

« تمامت قلاع خود را به امر سردار موصوف (عبدالقدوس خان) خراب و پست کرده با بام‌های اندرون قلعه برابر ساختند و اسلحه‌ی ایشان را به سرعتی هرچه تمامتر فراهم آورده به سردار معزی الیه سپردند و سنگ و چوپ قلاع و بروج

۱. سراج التواریخ ج ۳ قسمت اول، ص ۵۴۵

۲. همان ص ۵۴۷

مخروبه را بدوش خویش در نقطه‌ی مرکزی‌ی علاقه ارزگان جهت تعمیر قلعه برای سکنای فوج نظام و انبارخانه و اصطبل و قورخانه‌ی پادشاهی حمل و نقل کردند.^۱

عبدالقدوس خان برای « کرنیل محمد الله خان را که با افواج پیاده نظام و توپخانه در علاقه‌ی حجرستان بود نامه فرستاده پیام داد که همچنان مقیم حجرستان بوده بدستکاری خود آن مردم سنگر سیدی به دور اردویش برافزاد و او این امر سردار عبدالقدوس خان را سند بی باکی خویش ساخته و به انواع جور و تعدی سنگری برافراشت و آن مردم که جدید رشته‌ی اطاعت را بگردن نهاده و گاهی چوپ محصل (مأمور) را ندیده بودند مرگ را بر زندگی ترجیح داده جویای فرصت بغاوت شدند.»^۲

در خلال این اتفاقات ناگوار «عرایض واقعه نگاران سپاه ظفر همراه که در رکاب سردار عبدالقدوس خان جاده پیما بودند به مسمع فیض مجمع حضرت والا رسید که سردار عبدالقدوس خان چند تن از دختران بزرگان هزاره را که در حسن و جمال ممتازند به اسم سرتی (صورتی) تصرف کرده و همچنین هر یک از قواد (افسران) سپاه یک یک و دو دو را در آغوش تمنا کشیده روز عشرت بنای و نوش می‌گذرانند.»^۳

« و از آن سوی پس از مطیع و منقاد شدن تمامت هزاره یاغیستان و خراب کردن قلاع و گرفتن اسلحه‌ی شان، سر کردگان لشکر و آحاد و افراد عسکر پادشاهی چشم آز به مال و جان آن مردم باز کرده دست ستم به گرفتن دختران و پسران ایشان دراز نموده اسلحه پالیدن و تمام ندادن آن را بهانه‌ی جستجوی خانه‌های آنها ساخته هرچه به قوه داشتند به فعل آوردن آغاز نهادند.»^۴

سردار عبدالقدوس خان در این رابطه نامه‌ی راعنوان عبدالرحمان خان فرستاد که:

« لشکر ملکی و نظامی که مأمور خلع سلاح هستند؛ از راه خود سری و هرزه‌داری به هر دره و منطقه‌ی رفته دو دو و ده ده از هزاره‌ها را به قتل رسانیده و بسیاری

۱. سراج التواریخ ج ۳ قسمت اول، ص ۵۵۰

۲. همان ص ۵۴۸

۳. پیشین

۴. همان ص ۵۵۹

را به زنجیر کشیده و به اسارت گرفته اند.»^۱

امیر جابر در پاسخ گزارش مذکور، دستور داد که افراد مظنون هزاره را بلا درنگ گسیل کابل دارید. نیروهای مهاجم نه تنها هزاره‌های به اصطلاح یاغی را با انواع و اقسام جور و شکنجه خلع سلاح کردند، بلکه:

« اسلحه‌ی مردم جاغوری و مالستان را که طریق خدمت دولت پیموده و می‌پیمودند به انواع زجر و توبیخ نیز بدون صدور حکم والا بگرفتند و همه را در ارزگان فراهم کرده به اراده آنکه به کابل ارسال دارند؛ در خانه و قلعه‌ی انداخته محافظ به حفاظت آن گماشته قلاع این دو قوم را هم خراب و با بام‌های خانه‌های اندرون هر یک برابر ساختند.»^۲

۵-۴. ادامه‌ی ظلم عبدالقدوس خان و قیام دوباره‌ی مردم

بر اثر ستمگری و جور بیش از حد نیروهای مهاجم کاسه‌ی صبر مردم هزاره لبریز گردیده و متهورانه از هر نقطه در مقابل قشون متجاوز دست به قیام زدند. قیام مردمی بعد از تجاوز سه نفر از سپاهیان امیر جابر به ناموس یکی از مردم دره پهلوان (پالان) آغاز گشت چنانکه مردم آن ناحیه در مقابل این‌گونه اعمال و بیداد گری سکوت سرد را شکستاندند و با فریاد (مرگ صد بار بهتر است از زندگی ذلت بار) قیام را آغاز کردند. کاتب در این زمینه چنین می‌نگارد:

« هزارگان دل به دادن سر و اسیر شدن عیال و اطفال و به تاراج رفتن ملک و مال نهاده آن سه تن سپاهی را کشتند و از بیم بازپرس و سیاست پادشاهی خود را در حالت تباهی دیده تمامت مردم دره‌ی پهلوان غریق بحر هراس گردیده بر قلعه‌ی که اسلحه مردم ارزگان را در آن نهاده بودند ریخته و حارسین قلعه و حافظین اسلحه را که از سپاهیان نظام بودند تمام کشته همه‌ی اسلحه را که در اندرون قلعه بود به غارت برداشتند.»^۳

اخبار این قیام‌ها در مرکز - کابل - مانند تندر خشم هزاران انسان علیه ظالم مستبد و پتک رهایی از قید و بند حاکمان جابر؛ بر فرق امیر عبدالرحمان فرود آمد امیر

۱. سراج التواریخ ج ۳ قسمت اول، ص ۵۵۹

۲. پیشین

۳. سراج التواریخ ج ۳ قسمت اول، ص ۵۸۲

جابر چنان هراسان شد که تمام نیروهایش را از هر گوشه و کنار بسیج و به سمت ارزگان گسیل داشت.

امیر جابر: « صد تن از سواران نظام را که جهت بعضی امور در علاقه‌ی مقر قیام داشتند فرمان کرد که به سرعت و شتاب از آنجا در مالستان نزد کمیدان (قوماندان) عبدالصمد خان رفته در اطفای نائره‌ی شورش و انقلاب با او همدست و هم رکاب باشد و هم بزرگان طوایف وردک و اندری و ترکی و علی خیل و هوتکی و غیره افغان (پشتون) و محمد خواجه و جیغتو و چهاردسته و جاغوری و مالستان و بهسود و غیره هزاره را با مردم تاجیک غزنین فرامین جدا گانه فرستاده امر کرد که ایشان با رجال اقوام وایل و احشام خود روی یورش بسوی موطن و مساکن هزاره^۱ نهاده و آن‌ها را قلع و قمع نمایند.

هم چنان امیر برای سپهسالار غلام حیدر خان مقیم مزار شریف دستور حرکت با دو فوج پیاده نظام و یک فوج سواره نظام را صادر کرد؛ که باید با لشکر دایزنگی و دایکندی راه ارزگان در پیش گیرند.

« از آن سوی فرقه‌ی باغیه میر آدینه قبل از وصول افواج منصوره‌ی مأمویره‌ی هزاره‌جات در آن حدود هنگامه آرای قتال شده محمد نبی خان مالستانی را که طریق خدمت دولت می‌پیمود در محاصره انداخته در تحت فشار انحصارش کشیدند.»^۲

امیر عبدالرحمان خان برای حکمران قندهار سردار عبدالله خان نیز فرمان داد که:

« فوج پیاده‌ی نظام مقیم شنکی را به سرعت هر چه تمامتر جانب علاقه‌ی چله‌کور رهسپار ساخته سواره‌ی نظام را همچنانکه هست در شنکی گذارد و او سردار فقیر محمد خان حاکم کلات را با فوج پیاده نظام مقیم شنکی و کمیدان عبد الصمد خان و لشکر ملکی افغانان سکنه‌ی جلگای ارغستان و معروف و جلدک و هوتک و غیره را امر رفتن در چله‌کور کرده و ایشان به مجرد وصول در علاقه مذکور دست به قتل و تاراج مردم هزاره دراز کرده و مطیع را از متمرّد فرق نکرده هر روز ده و بیست بیست از آن مردم می‌بایست و یا نمی‌شایست از دم تیغ همی‌گذرانیدند و در پایان کار عزم قتل مردم هزاره‌ی دای چوپان را که

۱. همان ص ۵۸۳

۲. همان ص ۵۸۴

بزرگ و میر ایشان گردی شاه سلطان و رحم علی خان برادر زاده او در دربار پادشاهی پیش خدمت بود جزم کرده اسب یورش بر سر مردم پاتان از قوم مذکور تاخته صد تن از آن مردم را به که در ظاهر خطایی از ایشان صادر نشده بود به خاک هلاک انداخته ده تن را زنده دستگیر ساختند و پنجاه تن از زنان و فرزندان و دختران ایشان را اسیر و گرفتار زنجیر تقصیر نموده در کلات فرستادند و چهار تن از دستگیر شدگان را به دهم (دهن) توپ بر بسته از این قتل و تاراج ولوله و آشوب در کوهستان هزاره‌جات انداختند.^۱

آری! قتل عام، اسارت، بردگی، آوارگی و غصب املاک و زمین‌های مردم بیگناه هزاره تنها به جرم هزاره و شیعه بودن و بدون هیچ گناه و تقصیری در خلال هشت سال تمام ادامه داشت و حاکم مستبد عبدالرحمان خان از این طریق توانست ۶۲ درصد مردم هزاره را در مقابل سکوت دولت انگلیس و سایر کشورهای همسایه از بین ببرد! عبدالرحمان خان می‌توانست از این تراژیدی جلوگیری کند، اما تعمداً حاضر به انجام آن نشد. این پالیسی ملهم از نیت شوم و شیطانی امیر ظالم و اربابان خارجی‌اش بویژه دولت استعمارگر انگلیس بود، که ان شاء الله در جای خود بیان خواهد شد.

از آن سوی «فرهاد خان کرنیل از سنگماشه حرکت کرده راه ارزگان بر گرفت حین ورودش در علاقه قلندر مردم نکوهیده سیر آنجا سد راه او شدند.» و از آن طرف «مردم دایه و فولاده‌ی حجرستان که آوازه‌ی شورش مردم ارزگان را شنیده تمرد ورزیده بودند روی ستیز به سوی اردوی کرنیل محمد الله خان نهاده و با فوج پیاده و سواره‌ی نظام و اتوایی که در تحت رایت داشت به عزم مدافعه از سنگری که بر افراخته بود بیرون خرامیده و با اشرار طرح پیکار انداخته در پایان مقاومت و توان مقاتلت در خود ندیده از راه هزیمت در سنگر مراجعت کرد و هزارگان اطراف سنگر را دایره سان گرفته کار را به کرنیل مذکور و سپاهیان‌ش به غایت دشوار ساختند چنانکه در تنگنای محاصره انداختند که در شب و روز از سنگر بیرون نمی‌توانستند شد بلکه سر نمی‌توانستند بر داشت.»^۲

اگرچه تاریخ خونین ارزگان مملو از حماسه‌ها، شجاعت‌ها، و از خود گذری‌ها است؛ لیکن عدم انسجام و هماهنگی نیروهای مقاومت و فقدان رهبری واحد و مؤثر و

۱. سراج التواریخ ج ۳ قسمت اول، ص ۵۹۸

۲. همان، ص ۶۰۰

عوامل دیگر سبب شد که مقاومت در هم بشکنند. از جمله اینکه پیش‌مرگان از خود مردم هزاره و جبهه مقامت، صفوف مقاومت را در هم شکستند.

« چنان‌که شیر محمد خان به اتفاق محمد نبی حاکم و لشکر ملکی هزاره‌ی بهسود به سرعت و شتاب قطع مسافت نموده از گرد راه با اشرار هزاره که کرنیل محمد الله خان را در سنگر به تنگنای محاصره انداخته بودند در آویخته و خون بسیار کس از هزارگان را ریخته از طرف سنگر پراکنده ساخته کرنیل محمد الله خان را از قید انحصار بر آوردند.»^۱

در این مصاف شیر محمد خان زخم برداشت و محمد نبی خان حاکم بهسود جان‌ش را از دست داد. بعد از تمام شدن امکانات و مهمات رزمی هزاره‌ها:

« سپاهیان نظام یورش برده قلعه را متصرف شده هر صد تن هزاره را از دم تیغ گذرانیده فتح حاصل کردند و دیگر قلاع حجرستان را که مردمش از راه تمرد گریخته در علاقه‌ی چخماق رفته بودند آتش زده تمام سوختند.»^۲

سردار محمد عظیم خان سه پای (شهرستان) که لقب سرداری را از امیر جابر دریافت کرده بود؛ با مشاهده ظلم و جور بیش از حد سرکردگان لشکر مهاجم، با عده‌ی از بزرگان هزاره پیمان و عهد‌نامه‌ی را مبنی بر مبارزه علیه نیروهای متجاوز امضاء کرده و وارد پیکار با نیروهای فرعون‌ی گردیدند اما دیگر کار از کار گذشته بود. آنسان که کاتب می‌نگارد:

« از آن سوی سردار محمد عظیم خان سه پای که سر از جیب تمرد کشیده بود با جم غفیری از هزارگان شریر کوتل کشکول (کج قول) را به عزم راه‌گیری سردار عبدالقدوس خان که در گیزاب بود استحکام داده استوار نشست تا که سردار نامدار به کوتل مذکور رسیده عبور کرد سردار محمد عظیم خان که سر راه بروی تنگ گرفته بود آهنگ جنگ با ساقه‌ی سپاهی که در تحت رایت سردار عبدالقدوس خان بود نموده و محاربه‌ی سخت روی داده لختی از لشکریان پادشاهی را قتل و جریح ساخته هزیمت در افواج سردار عبدالقدوس خان

۱. همان ص ۶۰۱

۲. همان ص ۶۰۲

انداخته و چندی از دولت خواهان را دستگیر کرده غالب آمد و اسب و اسلحه‌ی بسیار از افواج پادشاهی را قهرا و قسرا متصرف شد.^۱

« مقارن این حال برگد زبر دست خان با افواج نظام و بی‌نظام و اتوایی که از هرات راه هزاره‌جات بر گرفته و در ارزگان رسیده اقامت گزیده بود با مردم علاق‌ی ارزگان که شورش آغازیده بودند در آویخته و بسیار تن از همدیگر را خون هلاک ریخته آخر الامر اشرار هزاره مغلوب گردیده و نه دریند از قلاع متینه‌ی ایشان به تصرف سپاه نصرت همراه و برگد زبر دست خان در آمده و دو صد و پنجاه تن از مردان و زنان و پسران و دختران آن قوم « اسیر و گرفتار نیروهای مهاجم گردیدند.^۲

قوماندان عبدالصمد خان همراه با نیروهای وردک و غزنین شبانه بطور وحشیانه بر مردم مظلوم زاولی و غیره که در قشونک آماده پیکار بود، یورش بردند در نتیجه مردم زاولی متحمل شکست گردیده و منطقه بدست نیروهای مهاجم افتاد. نه تنها مردم ارزگان از ظلم، قتل و سفاکی سپاهیان عبدالرحمان خان به ستوه آمدند بلکه در خلال این حوادث هزاران انسان در اثر شیوع بیماری وبا که توسط نیروهی متجاوز از قندهار آورده شده بود؛ از پا درآمدند.

۵-۵. شجاعت در عین مظلومیت! اد اندیشه

نیروهای مهاجم با بیش از صد هزار جنگجو وامکانات تسلیحاتی فوق العاده برای درهم کوبیدن مقاومت هزاره‌ها وارد معرکه شدند، هزاره‌ها در حالی که نه امکانات داشتند و نه حامی و پشتیبان، چنان حماسه و شجاعت از خود نشان دادند که در شرایط آن روز بسیار اندک اتفاق می‌افتاد. این فداکاری‌ها در سراج التواریخ (با وجود این که تحت سانسور شدید قرار داشت؛ کاتب توانست با زیرکی خاص در زیر لفافه الفاظ و تعابیر کوبنده و توهین آمیز به هزاره‌ها، بخش از حقایق را ثبت تاریخ سازد) کم و بیش به چشم می‌خورد. از جمله وی می‌نویسد:

« از جمله‌ی از بزرگان طایفه‌ی ترکی و علی خیل که متصل جانب شرقی موطن هزاره‌ی قلندر جاغوری مسکن دارند از همه پیشتر با دو هزار و چهار صد تن

۱. سراج التواریخ ج ۳ قسمت اول، ص ۶۰۲.

۲. همان ص ۶۰۸.

پیاده و سوار از دلیران پیکارگزار هر دو قوم مذکور راه تدمیر قوم شریر هزاره‌ی قلندر بر گرفته هنگامه آرای کارزار شدند و در موضع ایچه باهم در آویختند و روز ۲۱-۲۲-۲۳ ماه شوال را بکش و کوشش بسرده یک صد و هشتاد تن از جنگجویان و دلیران ترکی و علی خیل از اصابت گلوله‌ی تفنگ هزارگان مقتول و مجروح گردیده جریح و قتل هزارگان به مشاهده نیوست که چند تن بودند... و هزارگان چیره دست گردیده و جسورانه حمله‌ها همی کردند.^۱

سید مهدی فرخ نیز در این باره می‌نویسد:

« هزاره‌ها در کمال شجاعت جنگیدند و دخترها و پسرهای خود را که در دست عبدالقدوس خان و سایر افغانه بود به قوه قهریه مسترد داشتند و مدت سه سال در مقابل تمام افغانستان پایداری کردند و با اینکه در قلب مملکت واقع و با تمام سرحدات روابط شان مقطوع و از هیچ طرف کمک و امداد حتی فشنگ و قورخانه به آن‌ها نمی‌رسید مکرراً افغانه را شکست داده از خود دفاع کردند. علاوه بر قوای دولتی، متجاوز از چهل هزار نفر از افغانه به عنوان جهاد به هزاره‌ها حمله نمودند.»^۲

آقای فرهنگ در این مورد می‌نویسد:

« جنگ برای سه سال با نهایت شدت دوام کرد. امیر که توسط ملایان، احساس مذهبی سنی(ها) را به درجه‌ی غلیان رسانده بود، بزرگترین قوای مختلط نظامی و قومی را از پنج سمت: کابل، غزنین، قندهار، هرات و مزار شریف به داخل هزاره‌جات سوق داد...»^۳

۵-۶. نامه عبدالرحمان خان به اقوام درانی

نامه‌های را که عبدالرحمان خان عنوان اقوام درانی نوشته و ارسال می‌دارد گویای نیات پلید و شوم او نسبت به هزاره‌ها است. وی خطاب به درانی‌ها چنین مرقوم می‌کند:

۱. کرسی نیشنال کابل، ص ۴۰۴، به نقل از: زمینه و پیشینه جنبش اصلاحی در افغانستان، عبدالمجید ناصری داوودی ص ۱۲۶.

۲. فرهنگ، میر محمد صدیق؛ افغانستان در پنج قرن اخیر ج ۱ ص ۴۰۲.

۳. سراج التواریخ ج ۳ قسمت اول، ص ۶۰۹.

« شکایت سردار عبدالقدوس خان از جای است که مردم درانی صد هزار خانوار اند و پنج صد الی شش صد تن از راه ایلیت و قومی در هزاره‌جات رفته باقی همه در خانه‌های خود نشسته اند و اگر چنانچه مردمی بودند و غیرت قومی داشتند از دو خانه یک نفر کمر نبرد به معاونت دولت می‌بستند همانا پنجاه هزار مرد جرار می‌شدند که دمار از روزگار اشرار هزاره کشیده وجود ایشان را از مملکت افغانستان نیست و نابود می‌کردند و از امر مکنون خاطر والا که پیشنهاد ضمیر منیر دارد و می‌خواهد که اراضی و املاک هزاره را به مردم درانی بدهد؛ آگاه می‌شدند زیرا که دولت انگلیس قدم تصرف پیش نهاده و جبل کوژک را شکافته و موضع چمن را که خاک طایفه‌ی اچکزایی از مردم درانی است عمارت کرده محل اقامت قرار داده است که این تصرف و تصاحب دولت مذکوره سر زمین مردم اچکزایی را، باعث پایداری مردم درانی است پس در وقتی از پای مالی مأمون و محفوظ خواهند گشت که املاک هزاره را صاحب و قابض شوند و اکنون مردم درانی بر بستر غفلت خوابیده خیر و شر و نفع و ضرر خود را نیک نمی‌دانند.»^۱

در ادامه قیام‌ها مردم هزاره‌ی چوره، کیساب (کیسو)، کجران، اسکه و تمزان قیام نمودند و عامل امیر ظالم، عبدالله خان و نیروهایش را از مناطق مذکور اخراج کردند. هرچند حاکم قندهار نامه‌های تهدید آمیز و بازدارنده برای مردم آن خطه ارسال کرد لیکن مردم اعتناء به چنین تهدیدهای نکردند لذا امیر کابل حاکم قندهار را مقصر دانسته و مورد عتاب قرار می‌دهد و می‌نویسد:

« مردم هزاره چوره کی مطیع و دولت‌خواه بودند که هزاره‌ی سکنه‌ی کجران و کیساب و اسکه و تمزان متقاد می‌شدند این همه از غفلت و کسالت اوست که بروی روز آمد چنانچه اگر او تهیه علوفه و لشکر ملکی را با قورخانه و بارگیر و غیره سامان لازمه بر طبق خواهش سردار عبدالقدوس خان نموده باو می‌رسانید و اشرار سکنه‌ی ارزگان به وجه شایان سرزنش و گوشمالی می‌یافت هزاره‌ی متعلقه قندهار از کجا توان این جسارت را حاصل می‌کرد.»^۲

۱. همان ص ۶۱۱

۲. سراج التواریخ ج ۳ قسمت اول ص ۶۱۱.

۵-۷. جهاد مقدس! حربه ای دیگر

امیر عبدالرحمان خان با دعوت و جمع آوری یک عده مولوی و ملایان درباری و دین فروش که از اسلام به عنوان وسیله‌ی ارتزاق و در آمد مادی بهره می‌بردند، احساسات خشک و مذهبی افغانها (پشتون‌ها) را به غلیان در آورده و آخرین نیرنگ عوام فریبانه را برای انهدام و نابودی مردم شیعه و هزاره به کار بستند. آنگونه که کاتب در سراج التواریخ می‌نگارد:

« چون آتش فتنه هزاره بغایت ملتهب گردیده شراره اش پیشی گرفته هواخواهان دولت را کار شگفت روی داد از جمله میر احمد خان به عینه این عبارت را رقم کرده و به مهر پادشاهی رسانیده در اطرف و اکناف ولایات انتشار داد که: چون کفر هزاره دایه و فولاده و زاولی و سلطان احمد و ارزگان و غیره بجای رسیده که بر جمیع غازیان و مسلمانان حکم کفر نمودند و سر کار اعلی در قلع و قمع بنیاد این بی‌دینان که اثر از ایشان در آن محال و خلال جبال نماند و املاک ایشان در بین اقوام غیلجایی و درانی تقسیم شود چنین سر رشته و تجویز فرمودند که سپاه نصرت پناه نظامی و الوسی از هر سمت و جانب مملکت دولت خداداد آن چنان در خاک طایفه‌ی باغیه هزارجات جمع شوند که نفری از آن طوایفه گمراهان جان به سلامت نبرند.»^۱

در این جهاد مقدس! صدویست هزار نیروی پیاده و سواره نظام از مناطق مختلف؛ قندهار، پشت رود، فراه، هرات، بلخ، قطغن، بدخشان، کهمرد، سیغان، خوست و میمنه شرکت داشتند. امیرجابر فرمان‌های حاوی بر تکفیر هزاره‌ها به حاکمان و ساکنان مناطق مذکور ارسال داشت که:

« طغیان سخت را که جماعت کفار اشرار هزاره نموده بر مسلمانان حکم کفر کرده‌اند، جزای سخت و سزای درست لازم است تا که در صفحه‌ی روزگار جزادادن آنها یادگار بماند.»^۲

با این ترفند نیروهای مهاجم با حجم وسیعی از هر سو به طرف خطه ارزگان سرازیر گردیده و صحنه را بر مردم بیدفاع آن، تنگ کردند. چنانکه برای تسخیر ارزگان

۱. همان ص ۶۱۲.

۲. همان ص ۶۱۳.

(خاص) عبدالقدوس خان از مسیر قول خار، عزیز الله خان با لشکر انبوه از مسیر کمسان و سردار محمد انور خان از راه چنارتو عازم آن منطقه گردیدند. نیروی بسیاری از تمزان به سرکردگی محمد یوسف خان و عزم الدین خان و امیر محمد خان طبق دستور سردار عبدالقدوس خان، راه گیزاب در پیش گرفتند و در کوتل کچ قول (کشکول) با مدافعان هزاره وارد کارزار گردیدند نیروهای مهاجم و جنگجویان امیر ستم پیشه هر چند با امکانات فوق العاده، حمله را آغاز کردند اما مدافعان با شجاعت تمام جلو پیشروی نیروهای متجاوز را سد کردند. کاتب در این مورد می نویسد:

نیروهای مهاجم « هنگامه‌ی گيرو دار بروی کار آوردن و آخر الامر نیروی گذشتن را از کوتل مذکور در بازوی خود ندیده در تمزان باز گشتند و در موضع اشتراکی از پیش رفتن باز مانده به حالت زبونی و ناتوانی فروکش کردند.»^۱

در این جنگ نابرابر هزاره‌ها شجاعت و دلاوری خاصی از خود نشان دادند. لیکن بخاطر قلت نیرو، نداشتن تسلیحات و آلات رزمی و عدم فرماندهی و رهبری واحد و گستردگی جبهات مقاومت نتوانستند مانع از ورود نیروهای مهاجم به ارزگان شوند لذا نیروهای مهاجم با فرماندهان زبده و ستمگر و امکانات فراوان از هر سو داخل ارزگان شده شروع به قتل، کشتار و اسارت مردم کردند و تمام قلعه‌های آنها را با خاک یکسان ساختند. تراژیدی غمبار ارزگان این گونه با قتل، ویرانی، غارت، اسارت، بردگی و فروش هزاران انسان بیگناه به وقوع پیوست. سر زمین ارزگان فریادها، ناله‌ها و دادخواهی مردم مظلوم آن خطه را در حافظه سپرده تا در مقابل انظار نسل‌های آینده و حقجویان تاریخ به نمایش بگذارد. امیر عبدالرحمان خان که داعیه‌ی پادشاهی و امارت اسلامی داشت و خود را امیر المسلمین و ضیاء الملئ و الدین می دانست دستورهای اکید برای سرکوبی هزاره‌ها به بهانه‌های مختلف صادر کرد. آنگونه که کاتب در سراج التواریخ می نگارد:

« ملا عبدالخالق نام که از حضور انور والا مأمور برانگیختن مردم به قتل و تاراج هزاره شده بود طوایف اندری و ترکی و علی خیل و هوتکی را بر وفق اشتها راتی که به تکفیر مردم هزاره جات شرف اصدار و عز انتشار یافته بودند بر

قتال و جدال هزاره ره نموده همچنین وارد هر علاقه شده مردم را بر می‌انگیخت.»^۱

امیر عبدالرحمان در اعلامیه‌ی دیگری، خطاب به سپاه اجیرش تاکید کرد: «کسانی که ضد من - امیر اسلام - طغیان کرده اند باید نابود شوند. سرهای آنها به من تعلق دارند و تمام اموال آنان و اطفال آنها را به شما می‌بخشم.»^۲ علمای درباری به جای فتوای جهاد بر ضد استعمار پیر انگلیس و نوکر حلقه بگوش آن عبدالرحمان خان:

« هر روز در مساجد بعد از ادای نماز در خطابه‌هایی که برای مردم می‌خواندند دائما مردم را علیه هزاره‌ها تحریک می‌کردند.»^۳

مردم هزاره که خود را در چنگال عفریت مرگ در هر حال - تسلیم یا مبارزه - گرفتار می‌دیدند از روی ناچاری و دفاع از حیثیت خود، قیام نموده و مبارزه را تشدید کردند هرچند عبدالرحمان خان می‌توانست از آن جلوگیری کرده تا فاجعه قتل عام هزاره‌ها آنگونه که به وقوع پیوست، اتفاق نیفتد.

بعد از گزارش فرماندهان نظامی به امیر جابر مبنی بر قیام دوباره مردم هزاره؛ از جمله هزاره‌های کمسان، میر آدینه، زردک، حجرستان، آق رباط و قلندر، امیر جابر:

« بر آشفت و تمامت افسران نظامی و ملکی را که در هزاره‌جات بودند و راه قتل و غارت اشرا (هزاره) می‌پیمودند فرمان جداگانه فرستاد امر کرد که هرچند مردم (پشتون) زن و پسر و دختر و مال م متاع اشرا هزاره را از راه غنیمت بدست آرند بر طبق آئین دین مبین حضرت سید المرسلین (ص) پنج یکش را حق دولت دانسته ارسال پایه‌ی سریر سلطنت نمایند و چهار خمس آن را حصه و بهره‌ی خود شمرده متصرف مالکانه شوند و از صدور این حکم بود که مردان به قتل رسیده و دختران و زنان و پسران ایشان به غلامی و کنیزی رفت.»^۴

سراج التواریخ در ادامه، این جنایات را چنین شرح می‌دهد: سردار عبدالله خان بعد از تسخیر ارزگان حین بر گشت به قندهار:

۱. سراج التواریخ ج ۳ قسمت دوم ص ۱۴

۲. ناصری داودی؛ زمینه و پیشینه جنبش اصلاحی در افغانستان ص ۱۲۵ و تاریخ و زبان در افغانستان ص ۲۳.

۳. همان

۴. سراج التواریخ ج ۳ قسمت دوم ص ۱۸.

« زنان و دختران مردم هزاره که اسیر و دستگیر اعداد سپاه شده بودند سه صد و شش تن خمس همه را که حصه دولت بودند در تیرین کوت فرستاده که از آنجا رهسپار شوند و سپاهیان ملکی و نظامی اسیران خود را بعضی فروخته و برخی متصرف شده به خانه‌ها و مقام خویش فرستادند و غیر از این اسیر آنکه در جنگ گرفته شده بودند هزاران زن و دختر دیگر را چون حکم خرید و فروش صادر شده بود از راه تجارت در داخل و خارج مملکت فرستادند چنانچه در اندرون مملکت کم کسی از شهریان و روستائیان نماند که زن و دختر هزاره را مالک و متصرف نشد.»^۱

در چنین اوضاع و احوال بود که امیر ستمگر فرمان ویرانی و تخریب قلعه‌های تمام مردم هزاره و خلع سلاح عمومی آنان را صادر کرد. همان‌گونه که او در پاسخ سپه سالار غلام حیدر خان ابراز می‌دارد:

« او (غلام حیدر خان) و همه افسران مأمورهی هزاره‌جات را جدا گانه فرمان کرد که در قتل و غارت و اسارت مردم هزاره دریغ را جایز نشمرده و فریب این قوم را نخورده اسلحه‌ی کسانی را که بغاوت نورزیده اند تمام گرفته و قلاع ایشان را خراب کرده آنانی را که تمرد و سرکشی نموده‌اند یکسر قتل و غارت و احدی را زنده نگذارند.»^۲

امیر جابر و ستمگر که چنین دستور ظالمانه را می‌دهد و فرماندهان و افسران جنگجوی خویش را به ریختن خون مردم بیگناه ترغیب و تحریص می‌کند؛ اما خطاب به عموهای فراری و ناراضی خویش چنین ادعا می‌کند:

« اراده و عزم این است که دو طرف افغانستان را کفار متصرف شده و هر یکی از این دو مرا نمی‌خواهد که زنده و در افغانستان باشم زیرا که من نمی‌گذارم که مردم افغانستان بی ناموس شوند.»^۳

خواننده عزیز با دقت در این دو گفتار عبدالرحمان خان خود قضاوت خواهد کرد که چگونه می‌توان تناقض آشکار بین گفتار و رفتار امیر جابر را درک کرد. از یک سو رفتار وی با مردم مظلوم هزاره بخصوص زنان و کودکان حاکی از شدت قساوت و

۱. همان ص ۵۰

۲. سراج التواریخ ج ۳ قسمت دوم ص ۲۴

۳. سراج التواریخ ج ۳ قسمت دوم ص ۶۲.

اندیشه‌های فاشیستی و تبارگرایانه او می‌باشد. رفتار غیر انسانی و اسلامی او با مردم هزاره نه با معیارهای اسلامی منطبق است و نه با معیارهای انسانی و بشری! از طرف دیگر همین حاکم ستمگر خود را مدافع حفظ حریم و ناموس مردم افغانستان معرفی می‌کند. شاید برخی گمان کند که عبدالرحمان خان مجبور بود دست به این اقدام وحشتناک بزند و با مردم هزاره وارد جنگ شود، در جنگ هر رفتار ناشایستی ممکن است واقع شود. باید در جواب آنان گفت که چرا وی با زنان و کودکان بی‌گناه، و طوایفی از هزاره‌ها که با او همکار بودند؛ این چنین خشن و سفاکانه رفتار کرد؟ پیام‌ها و نامه‌های او مبنی بر کشتار، اسارت و خرید و فروش زنان، کودکان و سالمندان بیگناه هزاره‌ها و غصب اموال و املاک آنان به نفع تبار پشتون را با چه ملاک و معیاری می‌توان توجیه و تبیین کرد؟

۵-۸. سردار محمد عظیم بیگ و فرجام کار او

همان‌گونه که قبلاً اشاره شد سردار محمد عظیم بیگ سه پای که لقب سرداری را از امیر جابر در یافت کرده بود؛ بعد از اشغال هزاره‌جات و مشاهده ستم و تعدی نیروهای اشغالگر، منشور اتحاد و پیمان هماهنگی را جهت مبارزه بر ضد امیر کابل و افسران و نظامیان او در هزاره‌جات با چند تن از شخصیت‌ها و رهبران محلی هزاره در حاشیه قرآن مجید امضاء کردند بدان سان که وی رهبری قسمت عمده نیروهای مدافع ارزگان را به عهده داشت و با حمله‌ی رعد آسا گیزاب را و هم‌چنان عده‌ی از اسرای مردم هزاره را از چنگال سردار عبدالقدوس خان آزاد کردند. ولی بر اثر هجوم گسترده نیروهای مهاجم و شکست مردم بی دفاع گیزاب، سردار محمد عظیم بیگ به طرف ناوهِی چخماق رهسپار گردید. اگر چه او در جنگ ناوهِ چخماق نهایت شجاعت از خود نشان داد و افرادی زیادی را از سپاه عبدالقدوس خان به هلاکت رساند، آخر الامر از طرف نیروهای مهاجم متحمل شکست گردیده و با خانواده خود به طرف تمزان آمد و به محمد جان بیگ و سلمان بیگ دایکندی که علیه نیروهای برگد محمد صادق خان قیام کرده بودند؛ پیوست. ولی دست تقدیر او و خانواده‌اش را در ناوهِی گشاب به دست انبیا بیگ، محمد شریف بیگ و محمد حسن بیگ نبیره‌های حسن سردار دایکندی که با دولت همکار بودند، گرفتار ساخت.

۵-۹. اشغال ارزگان

دژ استوار ارزگان ستون فقرات هزارستان پس از مقاومت‌ها و رشادت‌ها با حملات پیاپی و گستاخانه نیروهای مهاجم و غدار عبدالرحمان خان که از چهار طرف آغاز شده بود؛ بعد از سه سال مقاومت و دفاع در روز ۲۵ ماه صفر ۱۳۱۰ هجری قمری شکست و تراژیدی دیگری به اوراق تاریخ خونین تشیع افغانستان افزوده شد. آقای میر محمد صدیق فرهنگ آمار تلفات مردم شیعه و هزاره را در این تراژیدی و درامه این گونه گزارش می‌کند:

« در منطقه‌ی ارزگان که تا آن وقت قلب هزاره‌جات و مرکز آن محسوب می‌شد فقط یک اقلیت کوچک هزاره محروم از ملک و زمین باقی ماند و بس.»^۱

ملا فیض محمد کاتب هزاره در این مورد می‌نویسد:

« از آن سوی در همین روز (۲۵ ماه صفر ۱۳۱۰) سردار عبدالله خان حکمران قندهار با عساکر ملکی و نظامی آن دیار که در تحت رایت داشت بر طبق قراری که به امر حضرت والا تمامت افسران افواجی که از چار طرف رو به ارزگان نهاده و باهم قرار داده بودند که در یک روز داخل آنجا شوند از راه قول خار، طی مراحل کرده در موضع اوبه‌تو فرود گشت و در زیر کوتل ارزگان لشکرگاه قرار داد و از جانب دیگر جنرال شیر محمد خان و جنرال میر عطا خان و برگد محمد صادق خان و کرنیل فرهاد خان با افواج قاهره تحت ریایت ایشان که روی یورش به سوی ارزگان نهاده بودن در روز مذکور وارد گرماب گشته فرود شدند.»^۲

بدین ترتیب لشکر مهاجم با تسخیر ارزگان پایه‌های قدرت خویش را در هزاره‌جات مستحکم کردند اشغال ارزگان از اهمیت ویژه‌ی در فتوحات بعدی آن‌ها در هزاره‌جات، برخوردار بود لذا بعد از تسخیر ارزگان چندین گلوله توپ به نشانه موفقیت و پیروزی خود در این جنگ شلیک کردند. پس از سقوط و اشغال ارزگان نیروهای متجاوز شروع به قتل، غارت و اسارت مردان، زنان، پسران و دختران مردم هزاره کردند. در مرتبه اول صد و چهل نفر را به اسارت در آوردند کار به اینجا ختم نشد بلکه آن

۱. زمینه و پیشینه جنبش اصلاحی در افغانستان ص ۱۲۸.

۲. سراج التواریخ ج ۳ قسمت دوم ص ۳۸.

چنان قتل و کشتار راه انداختند که خود حاکم و عامل ارزگان سمندر خان و میرزا افضل احمد خان به عبدالرحمان خان چنین می‌نگارند:

« تمام مردم ارزگان در جبال اطراف پراکنده شده آواره از مسکن و مقام خویشند و منزل و مکان ایشان خراب گردیده محل اقامت کردن و جای گزیدن ندارند و از همه مردم دره‌ی شاه علی و طایفه قدم و قوم بهروز و بیتومر به مسکن مقیم و برخی پراکنده است و از مردم شیریه یک تن باز نگشته همه فرار کوهسارند. و از مردم زاولی هفتاد خانوار به منزل خویش جای گزیده دیگر همه ایشان فرار دایزنگی و دایکندی و چار شنیه اند و از مردم سلطان احمد شصت خانوار باز آمده دیگر تمام کشته گشته فراری ندارند و از مردم پشه‌ی و شیر داغ اکثر بجا و مأوی خود باز گردیده و مردم بوباش تمام در کوه مقام گزیده از واهمه فرود نمی‌شوند و همچنین صد خانوار از مردم دره‌ی پهلوان در کوه‌اند و مردمی که در قرب و جوار عسکرگاه جا و مأوی دارند در روز از بین سرگین ستوران دانه‌های جو و جواری را کبوتر آسا برچیده در شب قوت خویش می‌کنند.»^۱

آقای سید مهدی فرخ در باره اسرا می‌نگارد که:

« ۲۶ نفر از رؤسای مهم و میران هزاره را به کابل آورده و اعدام کردند و عده‌ی زیادی - که خود هزاره‌ها تا بیست هزار نفر نوشته‌اند - از هزاره‌ها اسیر آورده در کابل سر بردند و اگر اسیری در بین راه به واسطه خستگی قادر به حرکت نبود افاغنه (پشتون‌ها) سرش را بریده نخ‌ی به دو گوشش کشیده در کابل تحویل می‌نمودند. و عده‌ای از زنان و دختران شیعه در این موقع به دست اسیر کنندگان رسید از قرار هر نفری ده روپیه تا بیست روپیه، هفتاد هزار روپیه در قندهار به دست آمد و چهل و دو هزار روپیه در هرات و در سایر بلاد نیز از قبیل کابل و غزنین و جلال آباد و سایر قبایل و طوایف نتوانستیم اعداد صحیح به دست بیاوریم.»^۲

گفتار فوق عمق فاجعه، جنایات کم نظیر و تراژیدی المناک لشکر و جنگجویان امیری را نشان می‌دهد که مدعی حفظ حرمت و نوامیس مردم افغانستان است!

۱. پیشین ص ۸۸.

۲. فرخ، سید مهدی؛ تاریخ سیاسی افغانستان ص ۴۰۴.

با توجه به شواهد و مدارک موجود به نحو آشکار و مبرهن می‌توان دریافت و به آن نیز مکرراً اشاراتی شده است که قصد اصلی و هدف بنیادی عبدالرحمان خان جابر که حمایت بی‌شائبه استعمار پیر انگلیس را به همراه داشت، نابودی ملت هزاره بود نه انقیاد و اطاعت آنان از دولت مرکزی. وگرنه چگونه ممکن است کسی که خود را حافظ ملت و ناموس آن بداند (چنانکه خطاب به عموهای فراری خویش، خود را مدافع حریم و ناموس مردم افغانستان و نمود کرد) حکم به اسارت، کشتار و نابودی بخش بزرگی از یک قوم بدهد! و چنان صحنه را بر آنان تنگ سازد که مجبور باشند برای زنده ماندن از میانگین سرگین ستوران لشکر زمامداری که ادعای دفاع از ناموس و حریم آنان را دارد، قوت لایموت خویش را بدست آورند! می‌بایست توجه نمود که مطالب مذکور تنها به گوشه‌ی کوچک از جنایات سرداران و لشکریان جاهل و سفاک عبدالرحمان خان اشعار دارد و الا عمق فاجعه به مراتب وحشتناکتر از آن چیزی است که از غربال سانسور امیر و پیروان فاشیست او گذشته و به دست ما رسیده است. و آنگهی تبیین و تشریح تراژیدی ارزگان با بیان و بنان در توان انسان نمی‌گنجد تا صفحات تاریخ را از این طریق مکدر سازد.

۵-۱۰. حماسه ای ماندگار!

بعد از اشغال ارزگان و قتل عام مردم آن خطه، زنان و دختران مردم هزاره که برای حفظ ناموس و جان خود به کوه‌ها و دره‌ها پناه برده بودند؛ مورد تعقیب و تهاجم نیروهای ستمگر امیر ستم پیشه قرار گرفتند. آنان برای اینکه به دست کثیف نیروهای عبدالرحمان خان گرفتار نشوند دست به خود کشی دسته جمعی زدند. دو مورد از این نوع خود گذشتگی زنان و دختران مظلوم هزاره برای حفظ ناموس و حیثیت خویش در منابع تاریخی با جزئیات گزارش شده است. مورد اول را مرحوم ریاضی در کتاب عین الوقایع چنین نقل کرده است که:

« چون خونخواران عبدالرحمان به تفحص مردم به سوی کوه‌ها و دره‌ها حمله ور شدند، جمعی از زنان و دختران شیعه «غزالان» به «کوه بلند» رفته پس از مدتی «فرار و تعاقب» سر انجام به جای رسیدند که دیگر فرار بر ایشان ممکن نبود، زیرا (سر راهشان، گشت بند) و به بن بست رسیدند:

نه دست ستیز و نه پای گریز سراسر به احوال خود اشک ریز

به چشم پر از اشک و مژگان تر	وداعی نمودند با یک دیگر
ز غیرت از آن کوه گردون سریر	فگندند خود را یکایک به زیر
بر آن سنگ خارا و ریگ درشت	یکی بر سر افتاد و دیگر به پشت
به هر سنگ یک قطعه چون بلور	جدا شد ز اعضای آن خیل حور
بدادند جان و ندادند دست	که ناید به ناموس آن‌ها شکست
به رسم غیرت همین است و بس	نه زن عشوہ گر باشد و بوالهوس
بیاید پی حفظ ناموس و دین	چون آن ماه رویان به عزم رسین
به جای گرش عرصه گردید تنگ	ز غیرت زند شیشه تن به سنگ» ^۱

خود کشی دوم غزالان ارزگان که در چنگال صیادان سنگین دل گرفتار بودند، در جاغوری اتفاق افتاد چنانکه:

« حدود چهار صد زن و دختر اسیر دایه و ارزگان را که به طرف کابل انتقال می‌دادند، این اسیران وقتی بالای پل (رود خانه بزرگ) جاغوری رسیدند یک باره خود را از بالای پل به زیر انداختند و در کام امواج خروشان رود خانه غرق شدند و از رنج اسارت و ننگ بردگی رهایی یافتند.»^۲

۱۱-۵. قیام دایکندی و دایزنگی

در پی صدور فرمان‌های متعدد مبنی بر دستگیری سادات، ملایان، کربلای، زوار و میر زادگان هزاره‌جات و اعزام آنها به کابل، موج از وحشت، اختناق و اضطراب سراسر آن مرز و بوم را فرا گرفت. مردم هزاره که بیش از بیست در صد آنان دارای این ویژگی بودند؛ خود را فرا روی نابودی دیده لذا قیام را بر تسلیم شدن - که در هر دو صورت چنگال مرگ گریبانگیر آن‌ها بود - ترجیح دادند و قیام را آغازیدند. در رأس قیام میر محمد حسین بیگ از لعل، میر غلام حسین بیگ از اشترلی، میر یوسف بیگ از تخت و میر سلمان بیگ از ورس قرار داشتند. مردم دایکندی که از جور و ستم نیروهای دولت کابل و عمال آن، به ستوه آمده بودند، علیه آنان قیام نمودند به روایت سراج التواریخ که:

۱. ریاضی، محمد یوسف؛ عین الوقایع ص ۲۶۰.

۲. همان، و حسین علی یزدانی، (حاج کاظم)، صحنه‌های خونین از تاریخ تشیع در افغانستان ص ۳۱۸.

«هزاره‌های دایکندی چون گردی حسین بیگ خضر (خدیر) و پسر احمد بیگ شهرستانی و باقر بیگ کمسانی و حسن زوار ده خودی با صد سوار قصد گرفتن محمد رحیم خان حاکم گیزاب و قاضی سر بلند خان را با تبعه‌ی ایشان که از راه فراهم آوردن علوفه و... وارد ده خودی شده بودند هر دو تن را با همراهمان ایشان دستگیر و محبوس نمودند و هم چنین قاسم علی بیگ و بابا شاه بیگ و مصطفی بیگ و یعقوب علی بیگ شینه تخت و احمد بیگ و عباس بیگ کورگه به گرفتار کردن عمال و ضباط و خدام دولت را که در بین مردم هزاره‌ی دایکندی و دایزنگی اقامت خدمت داشتند تمام محبوس کردند.»^۱

امور ذیل را می‌توان به طور خلاصه به عنوان علل اصلی قیام مجدد مردم هزاره که در طول چندین سال و به تناوب در مناطق مختلف از جمله در دایکندی به وقوع پیوست، بر شمرد:

الف. امیر جابر علی رغم که اطلاع از وضع آشفته هزاره‌جات داشت، هیچ گونه اقدام مبنی بر توقف بیدادگری نیروهای خودسر و حاکمان ستمگر خود در آن مناطق انجام نداد. امیر جابر با اینکه توسط نامه‌های حاکم قندهار از ظلم و جور فراوان غلام حسین خان گدامدار آگاه گردید؛ در عین حال برای حاکم قندهار فرمان داد که:

« غلام حسین خان گدامدار را اگر سلیم و اگر سقیم است بگدامداری بر حال داشته در تمزانش فرستد.»^۲

ب. مولوی‌های در باری حکم تکفیر عموم مردم هزاره را صادر کردند و جهاد مقدس را علیه آنها فرض اعلام کردند!

ج. فراخوانی و جلب بخش عمده از مردم هزاره به بهانه‌های مختلف و واهی بسوی کابل، که این امر با خشونت زاید الوصفی همراه بود و افراد زیادی بودند که در مسیر راه و یا در زندان‌های کابل به خاطر شکنجه حکومت مستبد عبدالرحمان خان از بین رفتند و به شهادت رسیدند و یا از دم تیغ جلادان امیر ستم پیشه کابل شربت شهادت نوشیدند. حتی افرادی که بخاطر مریضی و ناتوانی جسمی در بین راه جان شان را از دست می‌دادند مأموران امیر ستمگر سر شان را از بدن جدا کرده نخی در بناگوش آنها

۱. همان ص ۱۳۹

۲. سراج التواریخ ج ۳ قسمت اول ص ۴۹۹.

انداخته کشان کشان به کابل آورده تحویل جلادان امیر عبدالرحمان خان می دادند. این امور باعث شد که مردم هزاره دوباره قیام کنند و در مقابل جنگجویان امیر مستبد قد علم نمایند. امیر عبدالرحمان خان برای ایجاد رعب و وحشت در بین مردم هزاره جات، از حربه نفاق، گسیل جاسوسان و پخش نامه های تهدید آمیز بهره برداری شایان کرد. برای مأموران و جاسوسان که موظف به توزیع اینگونه نامه ها و توقیعات بودند، پاداش گزاف در نظر گرفته شده بود. به هر حال همه ترفندهای فوق الذکر، عبدالرحمان خان را به هدف نرسانید وی طی فرمان های اکید به قوماندانان، جنرالان و حاکمان خود در سراسر هزاره جات و خارج از آن حکم آماده باش داد. چنانکه به جنرال شیر محمد خان مقیم ارزگان خاص، کرنیل فرهاد خان مقیم میر آدینه، کمیدان (قوماندان) خان مقیم گیزاب، کمیدان خان مقیم اجرستان، کمیدان محمد حسین خان مقیم سنگماشه جاغوری و کمیدان غلام حیدر خان مقیم آشکارآباد و افواج تحت فرمان هر یک دستور آمادگی لازم را صادر می کند و به آن ها مژده پیوستن نیروهای کمکی از کابل، ترکستان، غزنی، قندهار و هرات را می دهد. به این ترتیب قشون بسیاری برای سرکوبی و نابودی قیام کنندگان به سوی هزاره جات سرازیر شدند. رزم های کوتل تمزان و کنار رود هیرمند یادگار آن زمان است که سنگر مقاومت هزاره ها تاکنون در جای جای هزاره جات دیده می شود. رهبری جنگجویان مهاجم در جنگ های کوتل تمزان و کنار رود هیرمند با برگید محمد صادق خان و جنرال شیر محمد خان بود. در این نبرد نابرابر عده ی زیادی از مردم هزاره کشته شدند و نیروهای متجاوز به طور وحشیانه چهارصد سر از کشته شدگان را بریده به بامیان فرستادند تا با آنها کله مناری در آنجا ساخته شود! کاتب در این زمینه چنین می نویسد:

« برگد محمد صادق خان که داخل تمزان شده بود میر محمد رضا بیگ القانی را مأمور نمود که مردم کوه بُر شده سنگموم را به مساکن ایشان باز گرداند و هم چنین عباس بیگ کورگه را به استمالت مردم خضر (خدیر) گماشت... و از جانب دیگر سپه سالار غالم حیدر خان که راه دستگیر کردن هزارگان که در کوهسار خضر پناه گزیده مصمم فرار بودند بر گرفته چون وارد موضع دوغر شد اشار از آنجا به خیال اینکه غار گزینان لیکان در امانند روی بدانجا نهاده و

اطراف غار را چنانچه گذشت از ابطال و رجال که جنرال میر عطا خان استحکام

داده بود مسدود دیده ناچار فرار و پراکنده کوهسار ادبار شدند.»^۱

بدین سان حاکمان و قوماندانان امیر کابل بعد از سرکوبی قیام مردم هزاره و استقرار در آن ساحات، شروع به غارت، چپاول، اسارت و آواره سازی آنها کردند. تمام بزرگان، روحانیون، میرزادگان، زواران و سادات آنها را گرفتار نموده و به کابل فرستادند تا از دم تیغ جلادان امیر گذرانده شوند و اینگونه بود که بزرگترین فاجعه نسل کشی (تقریباً ۶۲ درصد) هزاره‌ها در پرتو سکوت سایر کشورهای اسلامی و غیر اسلامی از جمله کشورهای که با آنان اشتراکات مذهبی داشتند و در پرتو سکوت سایر اقوام ساکن در افغانستان اتفاق افتاد. و اگر این حادثه پیش نیامده بود وضعیت اکثریت و اقلیت مذهبی - قومی امروز به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد و هزاره‌ها بزرگترین کتله‌ای قومی و مذهبی را به خود اختصاص می‌داد.



فصل سوم

هزارستان و پیامدهای بعد از شکست

۱. مصادره زمین‌های مردم هزاره بویژه ارزگان

زمین‌های اشغال شده و علف چرها و مراتع مردم ارزگان و نواحی آن به دستور شخص عبدالرحمان خان توسط عمالان وی مصادره شد و به افغانها (پشتون‌های) مهاجر و کوچی‌های بیابان گرد که از سرحدات هند بریتانوی به افغانستان آمده بودند، تسلیم و توزیع گردید. افغانهای کوچی بعد از تسلط بر زمین‌های مردم هزاره که به حیث تحایف و هدایای ملوکانه عبدالرحمان خان به آنها داده شد، خسارات سنگین و جبران ناپذیر به محصولات و زراعت که از آن هزاره‌ها قلمداد می‌شدند، وارد کردند و گله‌های حیوانات آنها، کشتزارها و باغستان‌های آنها را پایمال می‌ساختند. تلاش هزاره‌ها برای جلوگیری از ضایع شدن زراعت و محصولات شان سبب شد تا هزاران نفر از مردم هزاره توسط جلادان کوچی با حمایت نیروهای اشغالگر به شهادت برسند. حکومت محلی و گماشتگان امیر با مشاهده جنایات کوچی‌ها و تشویق آنان بر استمرار عمل مزبور، خود مجری سیاست مرموز و آشکار امیر ستمگر بودند. این سیاست مرموز و خطرناک از پیامها و مکاتبات امیر با اقوام مختلف افغان قابل استنباط است. چنان که کاتب می‌نگارد:

امیر خطاب به درانی‌ها می‌نویسد: «... و اگر چنانچه مردمی بودند و غیرت قومی می‌داشتند از دو خانه یک نفر کمر به معاونت دولت می‌بستند همانا پنجاه هزار مرد جرار می‌شدند که دمار از روزگار اشرار هزاره کشیده و جود ایشان را از مملکت افغانستان نیست و نابود می‌کردند و از امر مکنون خاطر والا که پیشنهاد ضمیر منیر دارد و می‌خواهد که اراضی و املاک هزاره را به مردم درانی بدهد؛ آگاه می‌شدند زیرا که دولت انگلیس قدم تصرف پیش نهاده و جبل کوژک را شکافته و موضع چمن را که خاک طایفه‌ی اچکزایی از مردم درانی است عمارت کرده محل اقامت قرار داده است که این تصرف و تصاحب دولت مذکوره سر

زمین مردم اچکزایی را، باعث پایمالی مردم درانی است پس در وقتی از پایمالی مأمون و محفوظ خواهند گشت که املاک هزاره را صاحب و قابض شوند و اکنون مردم درانی بر بستر غفلت خوابیده خیر و شر و نفع و ضرر خود را نیک نمی‌دانند.»^۱

اینگونه بود که حاکم تبارگری کابل و گماشتگان وی در هزاره‌جات برای جبران خسارات که توسط دولت انگلیس بر اقوام مختلف پشتون وارد شده بود؛ سرزمین‌های حاصلخیز هزاره‌ها را غصب کرده و به ناحق به هم تباران خویش پیشکش نمود. میر احمد خان یکی از مولوی‌های دربار امیر، در تکفیر نامه‌ی که در سرتاسر افغانستان و خطاب به اقوام افغان منتشر شد می‌نویسد و به مهر پادشاهی نیز می‌رساند؛ که:

« سرکار اعلی در قلع و قمع بنیاد این بی دینان که اثر از ایشان در آن محال و خلال جبال نماند و املاک ایشان در بین اقوام غلجایی و درانی تقسیم شود چنین سر رشته و تجویز فرمودند که سپاه نصرت پناه نظامی و الوسی از هر سمت و جانب مملکت دولت خداداد آن چنان در خاک طایفه باغیه هزاره‌جات جمع شوند که نفری از آن طایف گمراهان جان به سلامت نبرد.»^۲

مردم هزاره چله کور که هیچ گونه رفتار بر خلاف لشکر امیر جابر و مأموران او انجام نداده بودند و برای عده‌ی از آنها پاداشی از طرف امیر در نظر گرفته شده بود ولی « در پایان کار اراضی و عقار این مردم را ایشیک آقاسی دوست محمد خان و قاضی عبدالشکور خان چنانچه بیاید به مهاجر و ناقل افغانان دادند.»^۳

همچنان امیر جابر در سال ۱۳۱۱ هجری فرمان را مبنی بر سلب مالکیت مردم هزاره صادر می‌کند. کاتب در این مورد می‌نویسد:

« در ماه شوال حضرت والا اشتهاری به نام رعایا و حکام هزاره‌جات چون سمندر خان حاکم ارزگان و دادمحمد خان حاکم آشکار آباد و غلام محی الدین خان حاکم میر آدینه و مالستان و سعید احمد خان حاکم حجرستان و سعید محمد خان حاکم جاعوری و کهن دل خان حاکم بهسود و محمد رحیم خان

۱. سراج التواریخ ج ۳ قسمت اول ص ۱۶۰۹.

۲. همان

۳. سراج التواریخ ج ۳ قسمت دوم ص ۲۰۳.

حاکم گیزاب و عبدالکریم خان حاکم یکه و لنگ و خدا بخش خان حاکم بامیان و منشی محمد یوسف خان حاکم کهمرد و سیغان و غلام علی خان حاکم غزنین در باب مرغزارهای که تا این وقت دواب و مواشی مردم هزاره در آن ها چرایش کرده و آن مردم بهره یاب بودند و بواسطه‌ی مال داری روز معیشت را به وسعت می‌گذرانیدند اصدار و انتشار فرمود که مردم هزاره را منع و قدغن کنند که چمن‌ها را چنانچه سابق علف دواب و مواشی خود کرده تلف می‌نمودند پس از این روز تصرف نکنند و قلیل و کثیر هر چه باشد همه را حق دولت دانند. و از صدور و انتشار این اشتهار رفته رفته مرغزار های هزاره‌جات به حکام و مستأجران جداگانه مفوض گشت و ایشان آن ها را به مردم افغان کوچی فروختند.»^۱

« و هم از عریضه‌ی محمد رحیم خان حاکم گیزاب و میزرا عبد المجید خان عامل آنجا حالی رأی معدلت پیرای حضرت والا شد که املاک و اراضی میران هزاره که خود شان در کابل محبوسند و حکم ضبط آنها شرف نفاذ یافته است اکثر را مردم هزاره از مستملکات خود قرار داده اظهار می‌کنند که میران بجور و اکراه متصرف شده بودند و از آنجا که از نیاکان ایشان به میراث مانده قباله نیز ندارند و کار گزاران پادشاهی همه را ضبط دیوان سلطنت می‌نمایند و از این معنی اعداد رعیتی خویش را بی‌ملک و زمین دانسته فرار اختیار کرده طریق دیگر دیار پیش می‌گیرند.»^۲

« و هم ملا سکندر دهباشی را با دوازده تن مساح چون عبد الوهاب و سید حسن و فضل حق و حضرت شاه و عبدالناصر و ابو بکر و عبدالعزیز و دوست محمد و عبداللطیف و امام الدین و محمد ایوب و محمد شریف از حضور انور مأمور پیمایش املاک و اراضی اشراار هزاره دایزنگی و دایکندی شده امر شد که مزارع میران و کسانی که در جنگ کشته شده اند و سید و کربلایی و زوار و میر زاده که به اسیری در کابل آمده اند تمام در قید مساحت و ضبط در آورند و آحاد و

۱. همان ص ۲۸۴

۲. همان ص ۳۱۹

افراد رعیت که مجبورا بغی ورزیده و در محاربات کشته گشته اگر وارث نداشته باشند نیز زمین و ملکش را ضبط نمایند.»^۱

کاتب در ادامه می‌نگارد که:

«وهم در تضاعیف واقعات مسطورہ ابراہیم خان علیزایی و سیف آخوند زاده ی اسحاق زایی و غلام جیت خان و عطا محمد خان و احمد خان و نور محمد خان و امیر خان نامان قوم کاکری از افغان خانه به دوش کوچی با ایل و حشم و رمه و گله‌ی گوسپندان و اشتران خود از راه بیلاق و چرایش دواب و مواشی خود وارد شنیہ تخت هزارہ‌ی دایکندی شدہ مزارع و مراتع مردم آن موضع را علف دواب و تلف کردند و از ہزارگانی کہ راہ ممانعت و مدافعت بر گرفتند چہار تن را مقتول و پنج تن را مجروح ساختند و اکرم و قنبر نامان ہزارہ از راہ داد خواہی نزد قاضی سربلند خان شدہ ماجرا باز گفتند و او عریضہ نگار پایہ‌ی سریر سلطنت گردیدہ در روز بیست و نہم ماہ محرم فرمان سیاست نمودن افغانان و بازخواست کردن از ایشان بہ نام حاکم دایزنگی و دایکندی از حضور انور شرف اصدار و عز ارسال یافتہ چون افغانان مذکورہ کویہ گرد و بادبہ نشین اند از آن جا برخاستہ در دیگر سر زمین فروکش کردند باز پرس خون ہزارگان و تلافی خسارت مزارع و مراتع ایشان بروی روز نیامد.»^۲

۲. از بین بردن بزرگان ہزارہ بویژہ سران ارزگان

میرہا و خوانین کہ از نقطہ نظر اجتماعی قشر حاکم مردم ہزارہ را تشکیل می‌دادند، بہ طور کامل نابود گشتند و حتی کسانی کہ ہمکار خوب و فرمان بردار مطیع امیر ستم پیشہ و سردارانش بودند، بہ جوخہ اعدام سپردہ شدند مگر عدہ‌ی اندک کہ از دار مجازات امیر نجات یافتند. و همچنان اطرافیان خوانین (نوکران و غلامان آنها) کہ نیروی رزمی آنان بہ حساب می‌آمد نیز نابود شدند. اکثر روحانیت شیعیہ کہ رہبر اعتقادی مردم بہ حساب می‌آمد و بر اساس سنت اسلامی پاسخگوی نیازہای عقیدتی مردم بودند، توسط کارگزاران امیر ستمگر بہ شہادت رسیدند. حکومت برای از بین بردن بزرگان و رہبران محلی و تحمیل خواستہ‌های نامشروع خود، در ہر منطقہ

۱. همان ص ۳۱۹

۲. همان ص ۳۳۴

مسکونی چندین نفر عسکر افغان را بحیث متصدی امور مقرر کردند. علاوه بر این، اقداماتی دیگری نیز برای مذهب زدایی مذهب شیعه (مذهب جعفری) و تحمیل مذهب حنفی بر هزاره ها و وادار ساختن آنها به قبول آن، صورت گرفت از جمله:

« مثلا در میان هزاره های دایزنگی چندین مسجد با قواعد مذهب حنفی بنا گردید که در رأس آنها قاضی عبدالقیوم خان قرار داشت، قواعد مذهب اهل سنت به هزاره ها تعلیم داده می شد »^۱

لیکن این اقدامات و عمل کردها در هزاره جات نتیجه معکوس داد و احدی از هزاره ها دست از آئین و مذهب خود بر نداشتند.

۳. وضع مالیات جدید و مشکل ارزگانی ها

بعد از سرکوبی قیام هزاره جات و استقرار نیروهای مسلح امیر کابل، مالیات های مختلف و متعدد بر هزاره ها تحمیل شد از جمله:

الف. مالیات بر نفوس؛ سالانه از هر نفر دو قران مالیات اخذ می شد که این مبلغ بعدا به چهار قران افزایش یافت که اکثر مردم توان پرداخت آن را نداشتند.

ب. مالیات دو پولی؛ هزاره ها مجبور بودند علاوه بر مالیات بر نفوس، مالیات دیگری که بر هر خانه وضع و تعیین گردیده بود بپردازند.

ج. مالیات سالیانه؛ مالیات فوق العاده سنگین نیز بر هزاره ها تحمیل شد که بر اساس آن هر خانوار هزاره مجبور بودند نه قران سالانه به نفع خانواده های سربازان مقتول دولتی که در جریان اشغال هزاره جات کشته شده بودند به حکومت کابل بپردازند.

ه. مالیات اراضی و احشام؛ مأموران و گماشتگان امیر برای جمع آوری مالیات از زمین داران زمین های آنها را به قید مساحت در می آوردند و مالیات هنگفت را بر زمین های مساحی شده وضع می کردند و همچنان برای تحصیل مالیات از مالداران تعداد حیوانات را تعیین و مالیات آنها را وصول می کردند. مالیات زمین به گونه ای وضع شده بود که نصف تمام محصولات بنام مالیه اخذ می شد حتی از آسیاب آبی مالیات به نام « آسیاب پولی » گرفته می شد. تحمیل مالیات سنگین بر هزاره ها و اجبار آنها در پرداخت مالیات

۱. تیمور خانف؛ تاریخ ملی هزاره، مترجم، عزیز طغیان ص ۲۵۸.

مذکور، سبب شد که هزاره‌ها نتوانند مالیات را یک جا و نقدا بپردازند. برای اینکه از شر مأموران امیر خون آشام در امان باشند، به راههای ذیل رو آوردند:

۱-۳. عده‌ی کثیری از آنان با ترک زمین و خانه‌های خود، راه مهاجرت به کشورهای همسایه را در پیش گرفتند. چنانکه عده‌ی از همین مهاجرین در کشورهای همجوار ایران، هند بریتانوی (پاکستان) و آسیای میانه رفتند و بعد از مدت‌ها تابعیت این کشورها را اخذ کردند.

۳-۲. آن عده‌ی که در ساحات محل زیست خود باقی ماندند برای تأدیه مالیات جدید، از روی ناچاری و اکراه زمین، باغها و حیوانات خود را بفروش رساندند. مشتریان این داد و ستد اجباری هم افغانهای بودند که امیر ستم پیشه کرارا با آنها در مورد تملک و اخذ اراضی و دارایی مردم هزاره سخن گفته بود، چنین موقعیتی برای آنها فرصت طلایی بحساب می‌آمد. دولت به اصطلاح حامی حقوق و ناموس مردم برای تأدیه مالیات که خود وضع کرده بود فرمانی را با این عبارت صادر کرد که:

« اگر مردم شیعه بخواهند زن و دختر و پسر خود را بفروشند به سجل (ثبت) و مهر قاضی و حاکم هر قدر که کارکنان دولت می‌خواهند غلام و کنیز خریده ده یک بهای آن را (به عنوان مالیات) محصول به دولت بدهند.»^۱

۳-۳. مأموران جمع آوری مالیات آن چنان خشن و ستمگر بودند که مردم برای حفظ جان، ناموس و عرض خود، علاوه بر مالیات تعیین شده و تأمین مخارج مأموران و محصلان و تهیه علوفه برای اسبهای آنها، مجبور بودند مبالغی هنگفت را به آنان رشوه دهند. چه بسیار از اموال مردم هزاره به بهانه‌ی گرفتن مالیات به زور از آنها گرفته شد که صاحبان اموال نتوانستند از حق خویش در مقابل عمال عبدالرحمان خان و کوچی‌های افغان که لاشخور صفت در خوان گسترده هزاره‌جات در هر شام و پگاه حاضر بودند، دفاع کنند. سیاست آدم کشی، برده فروشی و آوارگی تحمیلی امیر جابر بعد از شکست کامل هزاره‌ها، تبدیل به سیاست زمین خواری و اشغال سرزمین‌های سرسبز و حاصل خیز مردم هزاره توسط کوچی‌های که معاف از پرداخت مالیات بودند؛ گردید.

۱. ملا فیض محمد کاتب، سراج التواریخ ج ۳ ص ۷۳۹ و میر محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر ص ۴۰۳.

فصل چهارم

ارزگان و قیامهای بعد از شکست

بعد از شکست کمرشکن هزاره‌ها در عصر عبدالرحمان خان، ساختن کله منارها از سر کشته‌های آنان و اشغال اراضی آنها توسط سیاه پوشان غلجایی و درانی، رمق غیرت، غرور، مردانگی و گردن فرازی هزاره‌ها کم فروغ گردیده و تدریجاً رو به خاموشی نهاد. بسیاری از آنان راه غربت را در پیش گرفتند و به ولایات دیگر و کشورهای مجاور برای همیشه آواره شدند. همان هزاره‌های که در آغاز قیام مردم ارزگان در نامه‌ای به رژیم مستبد عبد الرحمانی خود را "دولت پنجم" در قبال سایر اقوام می‌دانستند؛ اما بعد از سرکوبی خونین و تصفیه‌ای نژادی هزاره‌ها توسط حکومت عبدالرحمان خان، دیگر از آن غرور و سرفرازی آن مردم در کوههای سرفراز غرjestان خبری و اثری نبود. تنها در برخی مناطق و بعضی موارد بعد از سالیان متمادی یکی از هزاران مادر هزاره فرزندی به دنیا می‌آورد که ژن غرور و فرازمندی نسل‌های گذشته را با خود حمل کرده و در مواقع لزوم که کارد به استخوان نحیف و چوبین مردم رنج‌دیده هزاره می‌رسید، به حرکت و جنبش در می‌آمدند؛ که تاریخ خونفام و آکنده از مظلومیت مردم هزاره‌ی هزارستان این نمونه‌ها را فقط در سینه‌ها و حافظه‌ها ثبت و ضبط کرده است و با فانی شدن صاحبان حافظه‌ها و سینه‌ها، تاریخ این مردم و رشادتهای سربداران آنها نیز به دار خواهند رفت. لذا شایسته و بایسته است که قیام گردن‌فرازان و سربداران دیروز که توسط حکومت مستبد وقت؛ یاغیان، راهزنان و دزدان لقب گرفته بودند، از سینه‌ها و حافظه‌ها بر بستر سفید کاغذ جاری گردد و این امانت‌های ارزشمند به نسلهای بعد بدون غل و غش و بدور از خیانت و بزرگ نمایی رسانده شده و در تاریخ ملی ثبت گردد.

آری! در طول تاریخ هزارستان کسانی بودند که رگ غیرت و غرور گذشتگان را با خود داشته و در برهه‌های از تاریخ، علیه استبداد و استثمار حاکمان وقت دست به قیام زدند و برای مدتی ولو کوتاه دستگاه حاکم را متوجه نابسامانی‌ها و معضلات

اجتماعی و سیاسی این خطه نمودند. هر چند این مسأله بعد از سرکوب خونین قیام هزاره‌ها توسط امیر غدار عبدالرحمان خان و نابودی ۶۲ درصد مردم هزاره بسیار به ندرت اتفاق می‌افتاد. اما می‌توان از کسانی که علیه ظلم و بیدادگری گماشتگان کرسی نشینان کابل در هزارستان بخصوص خطه ارزگان دست به قیام زدند و ژن مردانگی و سرفرازی نیاکان خود را به نمایش گذاشتند؛ از ابراهیم خان گاو سوار، نجف بیگ شیرو، ملا خداداد لورو و قربان زوار دایکندی در زمان زمامداری نادر غدار و اخلاف وی (ظاهر و عموهای مستبدش) نام برد.

ذکر این نکته لازم به نظر می‌رسد که دولت و حاکمان محلی برای بدنام جلوه دادند و لوث کردند اهداف مبارزین و قیام کنندگان؛ آنها را دزد، یاغی، سرکش، طاغی و باغی در مقابل سایه خدا (ظل الله) معرفی می‌کردند! و حوادث مربوط به این قیامها توسط حکومت وقت عمداً بایکوت و سانسور می‌گردید. همانگونه که عبدالرحمان خان به کمک مولوی‌های درباری و دین فروش، هزاره‌ها را یاغی، کافر، مه‌دور الدم، رافضی و واجب القتل و منطقه مسکونی شان را بنام "یاغیستان" معرفی کرده و اسارت زن و فرزندان شان را مجاز و مباح اعلام نمود.

برای روشن شدن اهمیت قیامهای که از زمان سرکوب خونین هزاره‌ها توسط عبدالرحمان خان و بعد از استبداد کبیر عبدالرحمانی؛ به وقوع پیوسته اند، بررسی گذرا و اجمالی اوضاع اجتماعی- سیاسی هزارستان در آن مقطع لازم به نظر می‌رسد تا پیش زمینه و پس زمینه این قیامها و اهمیت آنها در شرایط آن روز بهتر و ملموس‌تر درک شود.

اوضاع اجتماعی- سیاسی هزاره‌جات در آستانه قیامها

همانگونه که در فصل قبل ذکر شد بعد از سرکوب خونین قیام مردم هزاره بخصوص ارزگان، کرسی نشینان کابل و گماشتگان آنان در مناطق اشغال شده هزاره‌جات شرایط نهایت دشواری را در مسیر سنگلاخ زندگی مردم شکست خورده هزاره وضع و تحمیل کرده بودند که عبارت‌اند از: (الف) مالیات بر نفوس؛ (ب) مالیات دوپولی؛ (ج) مالیات سالیانه؛ (ه) مالیات بر اراضی و احشام؛ (و) مساحی و به قید مساحت در آوردن اراضی مردم هزاره؛ (ز) مصادره و غصب املاک و اراضی مردم هزاره. این سیاست کمرشکن، در راستای تضعیف اقتصاد بدوی مردم هزاره و خشکاندن آن از

بیخ و بن، در سالهای بعد نیز به نحوی ادامه پیدا کرد. در آستانه قیام‌های که در ارزگان بخصوص در شهرستان و دایکندی در دهه دوم و سوم قرن ۱۴ش در برابر تبعیض و ستم آشکار اخلاف عبدالرحمان خان صورت گرفت، چندین پروسه برای نابودی و آواره شدن کامل این مردم در حال اجرا بود که اینک به برخی از آنها اشاره گذرا می‌شود:

۱. وضع و تحمیل انواع مالیات

۱.۱. مالیه روغن شرکت یا روغن «کته پاوی» و یا روغن «مواشی»: حاکمان محلی، مالیه روغن شرکت را بر اساس پرداخت «محصول مواشی» بالای مردم هزاره حواله کردند؛ یعنی از هر رأس حیوان سالیانه یک چارک (حدود ۲ کیلو گرم) روغن زرد دریافت می‌شد. این شیوه نامعقول باعث گردید تا از حیواناتی که اصولاً مولد روغن نیستند مانند اسب، الاغ و قاطر و همچنین از حیوانات نر نیز مالیات روغن دریافت شود. به قول معروف؛ دولت از خر نر روغن زرد مالیات می‌گرفت!

۱.۲. مالیه خسبری: یک نوع غارت و اخاذی که در قالب و تحت عنوان عشر (زکات) اعمال می‌گردید. براساس آن از زمین‌های غیر مزروع یا مزروع دیمی از ده سیر محصول، یک سیر به کیسه حکومت سرازیر می‌گشت.

۱.۳. شاخ پولی: نوعی مالیه که در برابر هر رأس حیوان وضع شده بود. از هر رأس گاو چهار افغانی، اسب و الاغ پنج افغانی، بز و گوسفند دو افغانی اخذ می‌گردید.

۱.۴. سر پولی: نوع دیگری از مالیه که بر انسان‌ها وضع شده بود و از هر نفر بدون در نظر داشت سن و جنس از ۵ تا ۷ افغانی اخذ می‌گردید.

۱.۵. گندم گدام: فشار دیگری که گهگاه حلقوم هزاره را می‌فشرد و ظاهراً بطور منظم و دایمی نبوده است، گندام گدام بود که هر از گاهی در مقیاس ۷۰۰ خروار یا بیشتر حواله می‌گردید. علاوه بر آن، گاه ۴۰-۳۰ هزار سیر گندم بنام «خوش خریدی» از طرف صدر اعظم حواله می‌شد.

۶. ۱. سرچربی بی بی و چادر ملکه: غارت‌گری دیگری بنام سرچربی بی بی و چادر ملکه نیز اعمال می‌گردید که از میزان و کیفیت آنها اطلاع دقیقی در دست نیست.^۱

۲. عسکری اجباری

علاوه بر موارد فوق، عسکری اجباری و تحمیلی بر مردم هزاره و وادار کردن عساکر هزاره به کارهای شاقه و طاقت‌فرسا در مناطق جنوبی و شرقی و گسیل نیروهای رزمی مردم هزاره به مناطق خشک و سوزان که اصلاً با طبیعت که مردم هزاره در آن رشد یافته بودند سنخیت نداشت، باعث شد که عسکری رفتن مساوی با مرگ تلقی شود. زیرا در این مسیر سنگلاخ و طاقت‌فرسا بیش از ۸۰ درصد عساکر و جلبی مردم هزاره در مناطق متذکره هنگام عسکری و همچنان زیر کارهای شاقه تحمیلی حکومت آل یحیی فوت می‌کردند در حالی که هم تباران حاکمان کابل از مکلفیت اجباری عسکری در جزیره امن بسر می‌بردند. مردم هزاره هم عسکری می‌رفتند و هم کارهای شاقه سازندگی را بر بازوان چوبین خویش تحمل می‌کردند. برای درک وضعیت دردناک عساکر مردم هزاره به این فراز از تاریخ پردرد و حرمان این مردم که از زبان یکی از وکلای آنان ثبت و ضبط شده است؛ دقت شود:

«هنوز بیاد دارم در حدود سالهای ۱۳۲۲ زمانی که هزاره جات مربوط ولایت کابل بود افراد جلبی منطقه شهرستان و سایر نقاط یک کاروان پانصد نفری را شکل داده و با نظم و دیسپلین خاص که خودشان وضع کرده بودند تا در مسیر راه به کسی زیان نرسانند، از منطقه ما عبور کردند و راهی کابل شدند. بعد از مدتی از همان پانصد نفر، چهل نفر شان زنده برگشتند که آنها هم زنده‌های نیمه جان بودند، حتماً تا آخر عمر از مرض‌هایی نخواهند یافت که دیگر رفقای آنها همگی در خوست مرده بودند...»^۲

۱. نجفی، علی؛ روایت افتخار، (تاریخچه مبارزات ابراهیم خان گاو سوار) ص ۷۴-۷۳ و دولت آبادی، بصیر احمد؛ هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت ص ۳۶۸-۳۶۲ با تلخیص.

۲. مقصودی، عبدالحسین؛ هزاره‌جات سرزمین محرومان ص ۱۸-۱۷، به نقل از روایت افتخار، علی نجفی ص ۷۷.

۳. هجوم کوچی‌ها به هزاره‌جات

آنگهی علاوه بر مشکلات فوق، معضل تهاجم کوچی‌ها، از بین بردن کشتزارها و مراتع مردم هزاره و تصاحب املاک و مراتع آنان که از زمان تسلط عبدالرحمان خان آغاز شده بود، روز بروز بیشتر گردیده و حکومت محلی نیز بی‌شائبه از این پروسه حمایت می‌کرد؛ جهت رعایت اختصار تنها برای آرایه نمونه از ستمگری‌های کوچی‌ها با حمایت دولت مرکزی، به این دو قطعه تاریخی پرداخته می‌شود:

« از جمله در لعل و سرجنگل، هزاره‌ی توسط کوچی به قتل رسید، دولت جابر خون او را ششصد روپیه فیصله کرد و در مقابل، پای شتر افغان شکست، تاوان آن را از هزاره، چهار هزار روپیه اخذ نمود.»^۱

در « حادثه گرماب لعل که در آن ۱۲ نفر از کوچی‌ها توسط دسته‌ای از هزاره‌ها به سرکردگی شخصی بنام علی حسین درار، کشته شدند و حاکمان فاشیست به تلافی این حادثه، دستور آتش زدن کل قریه گرماب را صادر کردند.»^۲

با توجه به آنچه گفته شد؛ ایجاد هسته‌های مقاومت علیه حکومت ستمگر، گماشتگان محلی و کوچی‌های بیابانگرد از اهمیت زیاد و برجسته‌ای در آن مقطع تاریخی برخوردار است که اینک به نحو گذارا به برخی از آنها اشاره می‌شود. ترتیب ذکر قیامها براساس مقطع تقریبی زمانی است که قیامها در آن به وقوع پیوسته‌اند. در این فصل تنها به چهار مورد از قیامها که از همه برجسته تر است پرداخته می‌شود که کنکاش در مورد سایر قیامها خود فرصت مقتضی دیگری را می‌طلبد.

۱. نجف بیگ شیرو

بعد از اشغال ارزگان و تسخیر هزاره‌جات توسط نیروهای عبد الرحمان خان، حالت یأس و ظلم‌پذیری ملموس در جامعه هزاره به وجود آمده بود. البته این امر با توجه به شرایط آن زمان و قتل عام بیش از ۶۲ درصد مردم هزاره، آوارگی عده‌ی کثیری از مردم هزاره به مناطق و کشورهای همجوار و عدم حمایت داخلی و بیرونی حتی به صورت محدود و دراماتیک؛ یک امر طبیعی به نظر می‌رسید بخصوص اینکه از دید رژیم حاکم و محاکم قضایی دولتی، هزاره بودن برابر با مجرم بودن به حساب می‌آمد.

۱. غرجستانی، محمد عیسی؛ تاریخ نوین هزاره‌جات ص ۲۳۱، به نقل از روایت افتخار ص ۸۳.

۲. نجفی، علی؛ روایت افتخار ص ۸۱.

اما در گوشه و کنار کسانی بودند که برای زدودن آثار این تراژیدی اسفناک از جان و مال خود مایه گذاشته و برای رساندن صدای مظلومیت این قوم تلاش و کوشش قابل توجهی انجام دادند.

یکی از کسانی که مظلومانه و بخاطر اعلام انزجار از ستمگری حکومت افغان و پشتونهای همسو با حکومت به شهادت رسید، نجف بیگ شیرو است. نجف بیگ به عنوان بزرگ مردم هزاره در زمان نادر خان پدر ظاهر خان در شیرو که با مناطق اشغال شده ارزگان توسط پشتون‌ها و کوچی‌ها، از جمله گیزاب اشغال شده هم‌مرز بود، برای حسن همجواری و زندگی مسالمت آمیز با همسایه‌های جدید تحمیلی که با زور و حمایت حکومت عبدالرحمان خان و جانشینان وی بر سر زمین حاصلخیز ارزگان تسلط یافته بودند، عهد و پیمان حسن همجواری و عدم مزاحمت می‌بندد تا از این طریق بقیهٔ السیف امیر عبدالرحمان خان یک زندگی سالم و بدور از تجاوزگری و استبداد برخی از پشتونها و کوچی‌ها داشته باشند. نجف بیگ با افراد خویش که برخی تا دو هزار جنگجو نقل کرده‌اند^۱ با هجوم کوچی‌ها مبارزه فراوانی کرد و معرکه‌ها آفرید. افغان‌های که با نجف بیگ معاهده و پیمان بسته بودند به پیمان خود خیانت ورزیده و شبانگاه قلعه نجف بیگ را در شیرو به محاصره انداخته و چند تن از محافظانش را کشتند که محاصره قلعه وی چندین روز به درازا کشید و سرانجام روز بروز حلقه محاصره وی تنگتر و تنگتر گردید. نجف بیگ بعد از اینکه خود و خانواده‌اش را در محاصره پیمان شکنان می‌بیند، در داخل قلعه می‌ماند و در قلعه را محکم بسته و تصمیم می‌گیرد که تا جان دارد نگذارد احدی از پیمان شکنان وارد حریم وی گردد. سرانجام بعد از مقاومت چند ساله در گذشته و چند روزه در این غایله در مقابل فزون خواهی پیمان شکنان افغان، برای اینکه همسر و فرزندان وی به اسارت قشون پشتون‌ها در نیابند، توسط باروت موجود در قلعه، بخشی از قلعه را منفجر می‌کند که در این حادثه همسر و برخی از فرزندان وی در اثر خفگی ناشی از دود باروت و جراحات وارده کشته می‌شوند و سرانجام نجف بیگ توسط خوانین و پیمان شکنان اشغالگر مظلومانه به شهادت می‌رسد که ظاهراً این اتفاق در ماه رمضان افتاده است.

روایتی دیگر در مورد نجف بیگ؛ استاد یزدانی در باره او می‌نویسد:

۱. نجفی، علی؛ روایت افتخار ص ۴۶.

« نجف بیگ شیرو از مردان بزرگ و مشهوری بود که در یک تهاجم غافلگیرانه که از سوی کوچی‌ها ترتیب یافته بود، مورد هجوم قرار گرفت. نجف بیگ پس از چند روز مقاومت قهرمانه در حالیکه تلفات سنگینی به مهاجمین وارد کرده بود با لب تشنه به شهادت رسید. [حادثه در ماه رمضان بوقوع پیوسته بود] و تاجور آغه خانم دلیر و شجاع او نیز در کنار شوهر بر ضد دشمنان جنگید و قبل از شوهر به شهادت رسید. نجف بیگ بدن همسر خویش را داخل گنجینه‌ای پنهان کرد تا بعداً بدست دشمن نیفتد... مهاجمین پس از شهادت نجف بیگ قلعه او را بباروت منفجر کردند و کودکان او را سر بریدند. و طرح اصلی این فاجعه توسط نادر خان و برادران او ریخته شده بود.»^۱

در این خصوص که طراح اصلی این جنایت هولناک، نادر غدار بوده است، مرحوم طالب حسین قندهاری می‌نویسد:

« راز دل و نیت ناپاک نادر خان پدر ظاهر خان را یک نفر از خوانین پشتون‌های کوچی بنام شهزاد، هرجا فاش می‌گفت: "... وقت و فرصت همین قدر دست داد که تنها نجف بیگ هزاره را کشتیم و نادر خان بابا به ما اجازه داده و گفته در بین هزاره‌جات آدم‌های نامدارشان را زنده نگذارید تا هزاره‌ها مجبور به واگذاری زمین و املاک شان شوند. شهزاد پشتون مزدور با این راست گفتن حیات خود را از دست داد..."»^۲

برخی از اشعار محلی که حکایت‌گر مظلومیت نجف بیگ شیرو است، توسط مردم تا سالها زمزمه می‌گردید و الآن نیز برخی از آنها در خاطره‌ها باقیست.

نجف کشته شده ده ماه روزه	گردی قلعه نجف گل‌های تازه
تاجور آغه ده گنجینه بی کسه	موی سیاه بل روی شی رَغسه

۱. یزدانی؛ فرهنگ عامیانه طوایف هزاره ص ۲۱۱، به نقل از روایت افتخار ص ۴۷.

۲. قندهاری، طالب حسین؛ نگاهی به دیروز و امروز افغانستان ص ۲۹ به نقل از روایت افتخار، نجفی، ص ۴۶.

۲. قیام ملا خداداد لورو

ملا خداداد فرزند قلی در قریه موسوم به لوران خوشک چشم به جهان گشود و در زادگاه خویش تا سطح شرح لمعه و حاشیه ملا عبد الله به تحصیل پرداخت. وی مانند سایر مردم آن خطه با مشکلات زندگی دست و پنجه نرم می‌کرد. علاوه بر مشکلات روز مره زندگی؛ فشار حکومت مستبد محلی با همکاری ارباب‌ها و داروغه‌ها کارد را به استخوان مردم نحیف و مالیات دهنده هزاره رسانده بود. مردمی که روغن زرد آنان به عنوان مالیات روغن "کته پای" با ترس و وحشت از محصلان، با خیک‌ها و مشک‌ها از فراز قله‌ها به دره‌ها، از کوتل‌ها به دشت‌ها و از قریه‌ها به جلگه‌ها به سمت مرکز حکومت محلی سرازیر می‌گردید. از سوی دیگر اشغال اراضی و مراتع مردم هزاره و پایمال شدن کشتزارهای آنان توسط کوچی‌ها، سالیان متمادی ادامه داشت.

قیام ملا خداداد لورانی در سال ۱۳۲۱ ش در چنین برهه‌ای در برابر سه نیروی اهریمنی (حکومت محلی، خوانین و کوچی‌ها) صورت گرفت. منشأ قیام وی ستمگری‌های دستگاه حاکم و نماینده آن در دایکندی، خوانین و داروغه‌های محلی که خود را حلقه اتصال مردم به حکومت قلمداد می‌کردند، بود. حاکم مستبد محلی خدیر عبد الستار خان در یک عمل غیر انسانی بخشی از زمین‌های ملا را به قباله شخصی درآورد. ملا خداداد هرچه برای استرداد آن تلاش کرد، نتیجه حاصل نشد و نتوانست ملک خود را به دست آورد لذا قیام آخرین راه بود که ملا به آن مبادرت کرد. این ستمگری‌ها و حق کشی‌ها بعد از سرکوب قیام هزاره‌ها توسط عبدالرحمان خان به عنوان یک عمل عادی و مرتکز برای حاکمان و اطرافیان آنان در هزاره‌جات محسوب می‌گردید و کم کم به یک سنت تبدیل شده بود. از باب نمونه؛ به این داستان تکراری و همیشگی توجه نمایید: کوچی‌های افغان پارچه‌های را بنام «کرباس و جیم» از سرحد پاکستان همراه خود می‌آوردند و به اکراه به مردم محل بفروش می‌رساندند. اگر در پایان کار مقدار پارچه‌ای اضافی باقی می‌ماند و خریداری نداشت، کوچی‌ها آن پارچه‌ها را بدون رضایت هزاره‌ها از پنجره و یا نورگیر^۱ منازل شان به درون خانه‌ها می‌انداختند و می‌گفتند ما در سال آینده از همین «تیرکش و موری» قیمت آنها را خواهیم گرفت. ستمگری حکومت محلی بگونه‌ای بود که اگر یک عسکر معمولی در منطقه‌ی برای

۱. در اصطلاح محلی، به پنجره یا اروسی "تیرکش" گفته می‌شود و به نورگیر "موری".

انجام مأموریت قدم می گذاشت، خود در محلی اتراق کرده و تنها کمربند خود را به عنوان کمربند "محصل" توسط پیکی به محل دیگر ارسال می کرد و مردم محل را از این طریق نزد خود احضار نموده و پیام همراه خود را به آنان ابلاغ می نمود!

برخی از خوانین و میران محلی نیز جهت تحکیم پایه های قدرت و شوکت خود و دست یازدند به نان بی ننگی با ستمگری های گماشتگان حکومت کابل همراهی می کردند. بعد از قیام ملا خداداد لورانی به همراه یاران خود از جمله بخشو (حسین بخش) فرزند ارشد ملا خداداد، نظر فرزند الیاس کربلای، نظر تر و خشک، رضا داد برادر ملا خداداد و... که تعداد آنها بیش از هفت الی هشت نفر نبودند و بعداً محمد علم فرزند سعید احمد که توسط برخی از خوانین تطمیع شده بود تا ملا خداداد را به قتل برساند، نیز به آنان ملحق شد؛ سه دسته برای سرکوب کردن آنها دست بدست هم دادند تا این قیام را که بخاطر ستمگری هیئت حاکمه آن خطه و خوانین محلی رخ نموده بود، در نطفه خفه سازند؛ بعد از قیام ملا خداداد و متواری شدن او از منطقه لوران، افضل کربلای که بزرگ و خان این منطقه بود، شورش مذکور را به حکومت محلی خدیر راپور می دهد. هیأتی از طرف حکومت دایکندی به سرپرستی حاکم خدیر به منطقه اعزام می شوند تا ملا را دستگیر کرده با خود به خدیر ببرند. هیأت مذکور بعد از اتراق چند روزه در لوران، موفق به دستگیری ملا خداداد نمی شوند. طبق هدایت هیأت متذکره، عساکر دولت و نوکران خوانین، خانواده ملا را که متشکل از زنان، دختران و پسران خرد سال بودند، به عنوان گروگان به طرف خدیر حرکت می دهند. ملا خداداد بعد از اطلاع از دستگیری خانواده خود، به همراه یاران خویش راه هیأت، عساکر همراه آنها و برخی از نوکران ارباب ها را در کوتل سر لوران که حد فاصل شیلان کورگه و لوران است مسدود کرده و با آنها برای اولین بار به مبارزه رو در رو می پردازند و بعد از کشته شدن شخصی بنام دیدار گپرو که همراه هیأت از لوران آمده بود و لت و کوب شدید برخی از عساکر حکومت، ملا خداداد موفق می شود خانواده خود را از اسارت آنها آزاد سازد. بعد از هزیمت هیأت حکومت محلی خدیر بدون کدام دستاورد و نتیجه ملموس و عزیمت آنان به خدیر، عاشور بیگ کورگه برای گرفتار کردن ملا خداداد و یارانش به سمت سر لوران لشکر کشی می کند که در جنگ که گروه چریکی ملا با آنها داشتند، شخصی بنام حیدر نیکقدم از افراد عاشور بیگ در سر شیلان کورگه کشته می شود و لشکر بیگ کورگه شکست خورده به محل خود باز می گردند. کوچی ها که در

آن زمان در منطقه حضور داشتند، به طرفداری از دولت برخاسته و به مصاف گروه ملا خداداد آمده و هنگامه ساز معرکه می‌شوند. بعد از ناکامی هیأت حکومتی و شکست عاشور بیگ در مصاف با گروه ملا خداداد، سرخیل و رهبر کوچی‌ها «حاج محمد یعقوب خان سرخیل» با طعنه و استهزا به خان‌های کورگه و خوشک که نمی‌توانند به اصطلاح چند نفر یاغی را دستگیر کنند؛ در یکی از روزها با نیروهای خود بالای سنگر گروه ملا خداداد که در اطراف سر لوران (کوه شاه) قرار گرفته بود، بی محابا حمله‌ور می‌شوند و با فریاد بلند و غَب غَب کتان می‌گویند: "ملا خداداد صاحب! اگر غیرت داری بیا با من بجنگ، ما را که می‌شناسی ملا صاحب!" ملا خداداد می‌گوید: "آری می‌شناسمت و الآن جواب تو را خواهم داد." ملا تفنگ خود را برداشته سرخیل مذکور را که متهورانه به سمت سنگر آنان در حال هجوم بود، نشان می‌گیرد و با صدای اولین فیر تفنگ ملا خداداد که در نشان زنی زبان زد عام و خاص بود، سرخیل موصوف نگونسار گردیده و از بالای تپه غلتان و غلتان به ته دره سقوط می‌کند و جنگجویان کوچی بعد از کشته شدن سرخیل موصوف نیز منهزم می‌شوند.

وقوع این حادثه، حکومت محلی خدیر را سخت تکان داد چنانکه برای سرکوب قیام ملا خداداد، اتحاد سیاه و ننگینی از حکومت مستبد محلی دایکندی، خوانین و دار و دسته آنها از مناطق دایکندی، کجران، شهرستان و کوچی‌های سیاه پوش و بیابانگرد افغان به وجود آمد. یکی از قلم بدستان وطن در این باره چنین می‌نگارد:

«ملا خداداد لورانی یکی از مردان سلحشور و آزاده ارزگان بود. بر اثر ظلم و ستم حکومت، او دست به یاغی‌گری و حکومت ستیزی زد و همراه با شش نفر از بستگانش به کوه برآمد. حکومت دایکندی با همکاری برخی از ارباب‌ها هرچه تلاش کردند موفق به مهار ملا و یارانش نشدند. بعد لشکر ایلجاری کوچی را علیه ملا خداداد بسیج نمودند که با کشته شدن سر دسته کوچی‌ها با گلوله خشم ملا، آنان نیز با شکست و شرمساری از معرکه گریختند. دولت آن زمان که آشکارا در برابر پیکار پیگیر ملا و یارانش احساس عجز و درماندگی می‌نمود، دست به بسیج گسترده نیرو علیه آنها زد. علاوه بر عساکر حکومت و افغان‌های سیاه‌پوش، خوانین و ارباب‌های هزاره را نیز علیه ملا بسیج نمود. طبق

دستور حکومت، کلیه خوانین و ارباب‌های شهرستان، دایکندی و کجران موظف شدند که هرکدام همراه بیست نفر مسلح در جنگ ملا خداداد شرکت کنند.^۱

اینگونه بود که منطقه خوشک از چند طرف در حلقه محاصره قرار می‌گیرد، از سمت لرگر، برگر، کورگه، چهارقل، بغل‌کندو، عبدی و صد خانه تا راههای این مناطق را مسدود کرده و نگذارند که ملا خداداد و یارانش از منطقه خارج شوند. بعد از هشدار مکرر ملا خداداد به برخی از نوکران و چاکران خوانین و داروغه‌ها مبنی بر اینکه متعرض آنها نشوند و برای دستگیری آنها تلاش نورزند. لیکن در این میان عده‌ای بودند که برای خوش خدمتی به حکومت مستبد محلی و با انگیزه دریافت جوایز و تحایف حکومتی برای به اسارت کشیدن و یا کشتن ملا تلاش فراوانی ورزیدند که بعد از روبرو شدن گروه ملا خداداد با آنها، گروه مذکور برای ارسال پیام کوبنده به حکومت، خوانین و کوچی‌ها و عبرت گیری خوانین و نوکران آنها سنگیر (رگ) پشت پای برخی از آنها را بریده و برخی دیگر را قسمت پائین گوش شان را قطع کردند و از این طریق به حکومت و حامیان آنها پیام معنا داری فرستادند. در حالیکه می‌توانستند افراد مذکور را به قتل برسانند اما این کار را نمی‌کردند بلکه در برخی موارد افراد فرصت طلبی را که از قیام ملا سوء استفاده کرده و دست به دزدی و چپاولگری اموال مردم می‌زدند، به شدت مجازات و تنبیه می‌کردند. قیام ملا خداداد و گروه وی در حدود دو سال و چند ماه طول کشید و به صورت نامنظم جنگ‌های را علیه حکومت و نیروهای محلی حامی آنان به راه انداختند. بر اساس اظهارات برخی از شاهدان عینی که از نزدیک ماجرا را دیده‌اند و خود در آن زمان حضور فزیک داشتند، جنگ چریکی گروه ملا خداداد در منطقه خوشک، عبدی، بغل‌کندو، شهرستان، کوه شاه سر لوران و در سر شیلان کورگه و کشتن برخی از نیروهای کوچی بخصوص سر خیل آنها، زلزله‌ای در اردوگاه حکومت ظالم محلی و خوانین که طریق خدمت دولت می‌پیمودند، انداخت.

حکومت هم‌زمان با تحت فشار قرار دادن گروه ملا خداداد، برای فرو نشاندن قیام وی دست به دامن برخی از متنفذین محلی و مذهبی نیز می‌زند که از جمله از حاج شیخ قاسمعلی واعظی سنگ‌تخت استمداد می‌طلبد، شیخ قاسمعلی واعظی می‌گوید:

"اگر من بروم می‌توانم ملا خداداد را از سنگر پائین بیاورم اما من این کار نخواهیم کرد زیرا حکومت بعد از دستگیری وی به عهد و تعهدات خود عمل نخواهد کرد."^۱

افضل کربلای خان لوران، کریمداد بیگ خان سیاده و محمد ایوب خان ارباب شیخمیران به دستور حکومت برای فرونشاندن قیام ملا به کوه شاه (مزار شاه) سر لوران نزد ملا می‌روند و با تزویر از ملا می‌خواهند که به حکومت تسلیم شود ملا با قاطعیت خواسته آنان را رد کرده چنین می‌گوید: "چه من از قیام دست بردارم و چه به آن ادامه دهم کشته خواهم شد لذا دست بسته و با ذلت در مقابل حکومت تسلیم نخواهم شد". بعد از اینکه تزویر آنان کارگر نمی‌افتد، خان‌های سه منطقه شروع به تهدید می‌کنند که اگر به خواسته آنها توجه نکنند، آنها ملا را دست بسته تحویل حکومت خواهند داد. ملا با خشم پاسخ مناسب به تهدیدات آنها داده و با برخورد فیزیکی مقداری از ریش و بروت (سبیل) کریمداد بیگ را کنده و افضل خان را نیز در نزد خود نگه می‌دارد و محمد ایوب خان را آزاد می‌کند و خطاب به او می‌گوید: بر اساس خبرهای رسیده تا کنون "آغه ات" (همسرت) هشت گاو نذر کرده است که تو به سلامت برگردی. افضل کربلای با توجه به اینکه با ملا سابقه رقابت و هم چشمی منطقه‌ای داشت و قیام و یاغی‌گری او را در آغاز به مرکز حکومت محلی خدیر گزارش داده بود؛ در عین حال ملا خداداد بجز برای زهر چشم گرفتن از وی که او را چندین بار با طنابی که از لنگی (عمامه) افضل کربلای درست شده بود، از ستیغ کوه شاه با سر آویزان کرد، دیگر آسیبی به او نرساند. بعد از تجمع لشکر در آن ناحیه و محاصره محل اُتراق و سنگر ملا خداداد، ملا به لشکر و سرکرده آنها پیشنهاد می‌کند که در قبال آزادی افضل خان راه را بروی آنان باز بگذارند تا آنها از محاصره نجات یابند. لشکر پیشنهاد ملا را پذیرفته و راه را برای عبور امن آنان می‌گشایند و بدین ترتیب گروه چریکی ملا از محاصره نجات می‌یابند. گروه چریکی ملا خداداد به طور متحرک گاهی در شیلان و گاهی در سیوک واقع در سیاه دره و گاهی در لرگر و برگر و زمان در عبدی و فهرستان و بغل کندو و گاهی در صد خانه شهرستان مستقر می‌شوند. متحرک بودن گروه ملا برای رعایت امنیت، حفظ جان شان و سردرگم کردن نیروهای حکومتی و خوانین

۱. البته این گفتار را تنها از دو راوی شنیده‌ام.

محلی بعد از هرچند روز از منطقه‌ای به منطقه دیگر و از کوهی به دره‌ای دیگر اتفاق می‌افتاد.

سر انجام بعد از جنگ و گریز و ستیز متعدد چند ساله بر اساس روایت مشهور، بخشو فرزند ارشد ملا خداداد در منطقه صد خانه در یک صبح زمستانی در حالی که مقر آنان توسط نیروهای مختلط حکومتی و خوانین شهرستان، دایکندی و کجران شبانگاه به محاصره درآمده بود، برای وضو گرفتن از مقر خود بدون اطلاع از دامی که برای وی گسترده شده بود، خارج می‌شود بعد از انجام وضو و در حال خواندن نماز در زیر دالان خانه‌ی که مقر آنان بود، مورد اصابت گلوله یوسف بیگ از خوانین شهرستان قرار گرفته و کشته می‌شود. بعد از جدا کردن سر از تن بخشو، سر مقتول توسط نیروهای حکومت و خوانین محلی به مرکز حکومت سه پای در القان فرستاده می‌شود. در همین غائله یکی دیگر از یاران شجاع ملا، بنام نظر فرزند الیاس کربلای زخمی می‌شود که وی بعد از کشته شدن ملا خداداد و شکست قیام، پنهانی دایکندی را به مقصد ترکستان ترک می‌گوید. سر انجام بعد از چند سال مبارزه نفس گیر علیه سه نیروی حاکم و موجود در منطقه و کشته و زخمی شدن برخی از یاران و افراد گروه ملا، ملا خداداد در منطقه لُربز توسط یکی از همراهان خود بنام محمد علم (بچه سعید احمد) همانگونه که قبلاً یاد آوری شد، با وعده و وعید حکومت و خوانین محلی اغفال گردیده و به گروه ملا پیوسته بود؛ کشته می‌شود و اینگونه پرونده قیام ملا به تاریخ می‌پیوندد.^۱

ماجرای کشته شدن ملا خداداد

بعد از رسیدن گروه چریکی ملا خداداد به سرلوران، گروه مذکور بنا به پیشنهاد محمد علم به سمت لُربز حرکت می‌کنند. بعد از رسیدن به منطقه لربز طبق

۱. در گفتگوی که با فرزند ملا خداداد لورو «غلامعباس ملا خداداد معروف به کلبی کربلای» در سال ۱۳۷۵ داشتم وی می‌گفت: "روزی محمد علم قاتل پدرم را که بسیار ضعیف و فرتوت شده بود، در کوئته پاکستان شناسایی کردم و بدون اینکه مرا بشناسد، از وی سؤال کردم که شما کیستید؟ جواب داد: محمد علم بچه سعید محمد، گفتم من هم کلبی فرزند ملا خداداد لورو هستم، الآن می‌خواهی قصاص خون پدرم را از تو بگیرم؟ با شنیدن این سخن رنگش تغییر کرد و با صدای لرزان گفت: می‌توانی. من گفتم: ولی من تو و پدرم را به محکمه خدا واگذار می‌کنم تا آنجا به دوسیه قاتل و مقتول رسیدگی شود".

نقشه قبلی محمد علم اشپلاق می‌کند و فریاد می‌زند که در محاصره قرار گرفته‌ایم، همه افراد برای سنگرگیری و احیانا فرار از معرکه و دام گسترده شده، از اطراف ملا پراکنده می‌شوند در این موقعیت محمد علم فرصت را مناسب دیده و تیر آلوده و مسموم به سم خیانتش را نثار ملا می‌کند و ملا بعد از فیر تفنگ نقش بر زمین می‌شود. محمد علم بعد از انجام مأموریت محوله، پا به فرار گذاشته و از صحنه متواری می‌شود. رضا داد برادر ملا خداداد برای کشتن قاتل برادر چندین بار بدنبال او فیر می‌کند تا شاید قصاص خون برادر کرده باشد، لیکن قاتل از صحنه جان سالم بدر می‌برد. محمد علم شامگاه همان روز بعد از اینکه هوا گرگ و میش گردیده بود خود را به دروازه قلعه افضل خان در زمین کلان لوران که از لربز (محل کشته شدن ملا) کمتر از یک ساعت پیاده‌روی فاصله دارد، می‌رساند. در حال که خان موصوف همراه با سایر سرشناسان لوران در داخل قلعه جلسه کرده بودند و در مورد چند و چون قیام ملا سخن می‌گفتند؛ محمد علم خود را به نگهبان قلعه معرفی کرده چنین می‌گوید: من ملا خداداد را در لربز کشتم. نگهبان می‌گوید: اگر راست می‌گویی لباست را لوچ (لخت) کن و با بدن برهنه نزدیک دروازه قلعه شو. قاتل امروز ملا و یار دیروز او برای نشان دادن صداقت خود، خواسته نگهبان را اجابت می‌کند و با بدن برهنه، خود را نزدیک دروازه قلعه رسانده و وارد قلعه افضل کربلای می‌شود. بعد از کشته شدن ملا خداداد، عساکر و قوماندان حکومت که در منطقه برای سرکوبی قیام وی مستقر گردیده بودند، سر او را از بدن جدا کرده به خدیر و سپس از آنجا همراه با خانواده اسیر شده ملا به کابل ارسال می‌دارند. خواهر ملا خداداد وقت بالای جنازه بی‌سر برادر در منطقه لربز می‌آید نمی‌تواند نعش برادرش را تشخیص دهد. تنها از طریق نشان و خال که ملا خداداد در پا داشت، توانست بدن برادر را شناسایی کند. بعد از شهادت ملا خداداد حکومت طبق رویه ستمگرانه که برای همیشه جهت سرکوبی مخالفان خود از آن استفاده می‌کرد، خانواده ملا خداداد به شمول همسر، فرزندان خردسال و سایر بستگان ملا از جمله خلیفه نوروز کربلای نوبندک شوهر خواهر نظر الیاس کربلای یکی از یاران ملا و محمد رحیم نوجک شوهر خواهر ملا خداداد را که در این قیام نقشی نداشتند اسیر نموده و با جبر و اکراه به سمت کابل

گسیل می‌دارند. افراد اسیر شده بیش از سه سال بدون تشکیل دادگاه و اثبات جرم در زندان پلچرخی کابل تنها به جرم وابستگی اتنیکی به ملا خداداد لورو زندانی می‌شوند.^۱ بعد از کشته شدن ملا خداداد، مردم محل در مویه که یادگار قیام و بیانگر زوایایی اهداف و نشاندهنده شجاعت و مظلومیت او و همزمانش می‌باشد، اشعاری را به زبان محلی سروده بودند، که برای نمونه در اینجا چند مصرع از آن اشعار را می‌آوریم.

سر کوی بلند ای داد و بیداد	پیرو تنبو سفید ملا خدایداد
عجب ملا استه ملای لورو	سینگیره می‌زنه از جلغه تنبو
خبر آمد که خدایداد دَ بِنده	ریش و باروت کریمداد دَ کنده
دَ ملک هزاره امروز آلیگو	اول ملا، دوم نظر و بخشو

الیگونا زمانه در گرفته	ملای پیشنماز سنگر گرفته
ملای پیشنماز ملای لورو	سینگیره می‌زنه از جلغه تنبو
تفنگ یازده تیر ماشه موکونه	ضابده پس سنگ تاشه موکونه
سر کوه سیاه تخ تفنگه	ملای پیشنماز درگیری جنگه

سر کوه سیاه سنگر گرفته	همو بخشوی نام آور گرفته
راه کَجَک کَجَک دَ سر لورو	زننده بَشه سر نظر و بخشو
علاقه دار دَ تمزو اماده	بلده گرفتن بخشو اماده
سرکوه بلند جنگ جای بخشو	حاکم کُشی استه مُدای بخشو

آلیگونا که دنیا در گرفته	همه قولای مو ره لشکر گرفته
ملا زوار برای ننگ و ناموس	بله کوه سیاه سنگر گرفته
نظره گفت: برو بُلونه بگیر	کوه سیاه سر لورونه بگیر

۱. برای تنظیم مطالب مربوط به قیام ملا خداداد لورانی، علاوه بر شنیدن مکرر شفاهی این حادثه از زبان کسانی که در آن زمان حضور عینی داشتند؛ از اطلاعات شفاهی که یگانه فرزند باقی مانده ملا خداداد «مرحوم کلبی کربلای» چند سال قبل در گفتگوی که با او داشتم، در اختیارم گذاشته بود، از خاطرات پدر مرحومم شیخ غلامعباس کربلای که خود از نزدیک شاهد این قیام بوده است، از گفت و شنود اشرف کربلای و دیگر شاهدان عینی ... نیز استفاده شده است.

کوه سیاه سر لورو چه باشه سیاداره و شخمیرونه بگیر

خداداد جان عجب مردی موکونه کاکای حاکمه زخمی موکونه
حاکم و قومندان دَ جنگ ملا خدا باشه پشت و پناه ملا
جنگ کتّه شده بندی تَغس پی حاکمه روفنده بندی د بندی
خدا بخش و نظر سر نیلی یه تفنگ گردون شی یه دَ جنگ ریه

مَ یوسف بیگ وُری هیچ میر ندیدم ازو وُری میر خنزیر ندیدم
لشکر یوسف بیگ لب آوخنه کشته سر نماز در کی روایه
سر بخشونه دَ زردنی موبره گله کافر که پی در پی موبره
بخشو بیرار دَشتی برگیرشی موشید خُونده تفنگ یازده تیرشی موشید

۳. قیام ابراهیم خان گاو سوار

ابراهیم خان گاوسوار فرزند ارباب موسی برگر از تبار قوم اخی^۱ بعد از کشته شدن پدرش ارباب موسی گاوسوار در معرکه جنگ با کوچی‌ها، به عنوان ارباب و مهتر برگر شهرستان جانشین پدر گردید. او مانند سایر کودکان محروم و محکوم هزارستان از مکتب و معلم بدور ماند؛ اما قرآن کریم و سواد خواندن و نوشتن فارسی را نزد ملای محل و از دامن محراب فرا گرفت. ابراهیم خان بر خلاف پسران نازپرورده خوانین از آوان کودکی با تفنگ و جنگ هم‌اورد بود و در کنار پدر علیه بیدادگری کوچی‌ها دست به مبارزه و هنگامه سازی می‌زد. البته ابراهیم خان در آوان اربابی خود یک خان و ارباب منطقه و رئیس قبیله برگر بیش نبود و همانند سایر خوانین با حکومت محلی همکاری و تعامل داشت. چنانکه ابراهیم خان در سرکوبی قیام ملا خداداد در کنار سایر خوانین شهرستان، دایکندی و کجران با چند تن از ملازمان خویش شرکت داشتند. هر چند استنباط نویسنده روایت افتخار این است که «این حادثه در سال‌های بعد از قیام ابراهیم خان» و بعد از برگشت او از کابل به شهرستان پیش آمده است؛ لیکن براساس شواهد

۱. ابراهیم خان فرزند موسی خان، معروف به گاوسوار و یا بچه گاوسوار، در سال ۱۲۹۴ ش در قریه "جرفک" از توابع "برگر" مربوط ولسوالی شهرستان کنونی در خانواده شناخته شده و معروف هزاره‌جات به دنیا آمد. «دولت آبادی، بصیر احمد؛ هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت ص ۳۵۸».

و اظهارات شاهدان که تاهنوز برخی از آنها در قید حیات هستند؛ قیام ملا خداداد در سالهای ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۳ هـ.ش به وقوع پیوسته است که در آن زمان ابراهیم خان به عنوان یک خان معمولی در شهرستان مشغول زندگی خویش بوده است. در حالی که طبق نوشته نویسنده موصوف اولین رویارویی میان ابراهیم خان و حکومت در سال ۱۳۲۳ ش به وقوع پیوسته است.

همانگونه که قبلاً یاد آور شدیم در آستانه قیام سربداران شهرستان و دایکندی، هزاره‌جات با یک تراژیدی خاموش روبرو بود. از روغن شرکت یا کته پاوی گرفته تا سرچربی بی بی و چادر ملکه، از مالیات سرانه گرفته تا شاخ پولی حیوانات، از گندم گدام گرفته تا عشر محصولات زراعی دیمی و للمی! از عسکری اجباری تا اردوگاه مرگ بند قرغه، سرک تنگی غارو، بند ماهی پر، بند چک وردک، تونل سالنگ و... همه و همه مخصوص هزاره‌ها بود و باید آنان هزینه جانی و مالی آن پروژه‌ها را می‌پرداختند. هم تباران شاه و پادشاه از داخل و خارج مملکت که از نعمت‌های این کشور مفت و مجانی بهره‌مند بودند و از پروژه‌های مذکور که با خون عساکر هزاره‌ها و دیگر اقوام محکوم و محروم عجین شده بودند، تنها آنان استفاده کرده و بهره می‌بردند، در عین حال از مکلفیت‌های عسکری و سوق دهی اجباری به اردوگاه مرگ آزاد و مبرا بودند و در جزیره سلامتی و امن! در اینجا ماجرای قیام ابراهیم خان گاوسوار را به فراخور گستره جزوه حاضر از زبان «روایت افتخار»^۱ گزینش و چینش کرده، دنبال می‌کنیم:

۳-۱. حرکت اول

« روزی از روزهای سال ۱۳۲۳ ش ابراهیم خان مانند دیگر کلان‌های «سه پای» در قصر حکومت (القان) حضور داشت. قلعه حکومتی پر بود از افراد باقی‌دار روغن شرکت و گندم گدام و افراد جلبی عسکری. ارباب‌ها و خوانین از جمله ابراهیم خان، اسامی افراد باقی‌دار و جلبی را به حکومت می‌سپردند. در این زمان، حاکم شهرستان شخصی بود بنام عبد الجلیل از مردم کوهدامن که به دلیل فلج بودن انگشت دستش، مردم او را «قُتنه» می‌گفتند. آنروز جناب قتنه بر تعدادی از باقی‌داران روغن شرکت، خشم گرفته بود. آنها را به نوبت چوب

۱. مطالب مربوط به قیام ابراهیم خان گاوسوار از کتاب «روایت افتخار، تاریخچه مبارزات ابراهیم خان گاوسوار» علی نجفی، گزینش و چینش شده است. عبارت داخل گیومه (») عین عبارت کتاب می‌باشد.

می‌زد و دشنام و ناسزا نثارشان می‌کرد. حاکم خشمگین که فحش و دشنام مغضوبین به تنهایی دل پر عقد و کینش را خنک نکرد، دشنام و اهانت به مذهب را نیز چاشنی فحاشی‌اش نمود. ماجرا به اینجا که رسید دیگر ابراهیم خان طاقت نیاورد. ابتدا نزد مفتی رفت و از او خواست که حاکم را از ناسزاگویی باز دارد. مفتی پذیرفت و نزد حاکم رفت. اما تذکر مفتی به حاکم گویا روغنی بود که روی آتش خشم او ریخته شد و گستاخ‌تر از پیش دشمنان را متوجه مغضوبین و مذهب و مقدسات آنها نمود. ابراهیم خان که وضع را چنان دید، این بار خود در مقابل حاکم ایستاد و عین همان دشنام‌ها را نثار خود حاکم نمود، سپس چپلی خود را کشید و به حاکم حمله‌ور شد؛ اما حاضران وساطت کردند و چپلی را از دستش گرفتند. ابراهیم خان که رگهای خشمش حسابی آماس کرده بود، بلافاصله تفنگچه‌اش را از بغل کشید و برای تیراندازی عیار نمود. حاکم بی‌درنگ صحنه را خالی نمود و از پیش چشم و خشم ابراهیم خان گریخت داخل یکی از اتاق‌های مجاور خزید و دروازه را پشت سرش محکم کرد. در این هنگام ابراهیم خان به برادرها و ملازمانش نهیب زد که زود بروید اسلحه‌ها را بیاورید. آنها با شتاب به سوی قلعه رستم بیگ، خسور (پدر زن) ابراهیم خان که در سمت غرب قلعه موقعیت داشت، رفتند و اسلحه‌ها را آوردند. اما قبل از رسیدن سلاح و افراد، مأموران و عساکر، دروازه قلعه را بستند. ابراهیم خان و همراهانش بدون کدام اقدامی، طرف قلعه رستم بیگ رفتند. او یکی از همراهان خود را به عنوان حاضرباش در اطراف قلعه گذاشت تا مترصد و مراقب اوضاع باشد و هر پیش‌آمدی را برای او راپور دهد. پس از رفتن ابراهیم خان، عبد الجلیل همراه با جمعی از عساکر و مأمورین برای دستگیری ابراهیم خان حرکت کردند. حاضر باش ماجرا را به اطلاع او رساند. گاوسوار فوراً به بام خانه برآمد و به سوی حاکم و همراهانش تیراندازی کرد. حاکم به ناچار دوباره به سمت قلعه حکومتی بازگشت. آن وقت به سوی برادر حاکم که نزدیک محکمه در بیرون قلعه، در حال قدم زدن بود، تیراندازی نمود. مأمورین که وضع را چنان دیدند، جمله به درون قلعه پناه بردند و دروازه را محکم کردند. آن گاه ابراهیم خان همراه با برادرها و افرادش با حالت خشم و غضب رهسپار خانه و دیار شان

(برگر) شدند و میان مردم آوازه افتاد که بچه گاوسوار یاغی شده است. بدین ترتیب نطفه کشیدگی میان او و عبدالجلیل (حاکم شهرستان) بسته شد.»

بعد از این ماجرا عبد الجلیل، کوتوال (قوماندان امنیه) را برای احضار ابراهیم خان به برگر فرستاد که وی موفق به آوردن ابراهیم خان نشد و با دست خالی خدمت حاکم رسیده و شرح ماجرا را به او بیان کرد.

« عبد الجلیل از این پیشامد بسیار خشمگین گردید. باردیگر ارباب‌ها را بحضور طلبید و به مشورت و رایزنی پرداختند. این‌بار چنین تدبیر اندیشیدند که رستم بیگ را نزد ابراهیم خان بفرستند. حاکم او را طلبید و با چرب زبانی گفت: نزد دامادت برو و به او بگو اگر نزد من بیایی نه تنها ضرری به تو نمی‌رسانم بلکه تو را بسیار قدر و عزت خواهم داد؛ اگر تو از حکم من سرپیچی کنی دیگران هم اینکار را خواهند کرد... رستم بیگ در جواب گفت: اگر با من عهد و قسم نمایی من می‌توانم او را بیاورم. حاکم بلافاصله سوگند یاد کرد که اگر ابراهیم خان را بیاوری به او کاری نداشته باشم. رستم بیگ به برگر آمد. سوگند و پیمان حاکم را به اطلاع دامادش رساند و از او خواست که به القان برود. ابراهیم خان در پاسخ گفت: اینها حيله و نیرنگ اوست تا مرا به تلک اندازد؛ به قسم‌های او هرگز اعتبار نیست. تو در خانه‌ات باش، مرا بحال خودم بگذار هرچه باداباد. اما رستم بیگ آن قدر کوشش و پافشاری به خرج داد که ابراهیم خان را منقلب و غمگین ساخت. پس یارانش را طلبید و رهسپار القان گردید.»

در روز بعد که ابراهیم خان به نزد حاکم فراخوانده شد، حاکم برای سرزنش و ملامت کردن ابراهیم خان سؤالاتی را نوشته و به دست ابراهیم خان داد:

« تو و اجدادت چگونه همیشه با بغاوت و سرکشی زندگی می‌کنید؟ چرا مردم را غارت و تباه کردی؟ ... ابراهیم خان سؤال‌ها را خواند و هیچ جوابی نداد. به فکر فرورفت و دانست که حدس او در مورد فریب بودن سوگندهای حاکم، صحیح بوده است. سپس خطاب به حاکم گفت: اکنون مرا از پاسخ معذور بدار که در پایم درد شدیدی عارض شده است. فردا پاسخ اینها را خواهم نوشت. بلافاصله عصا بدست گرفت و با زحمت بسیار از جا برخاست به ابروایش گره انداخت و لنگان لنگان از نزد حاکم دور شد. همین که از دید حاکم ناپدید شد، نه از درد خبری بود و نه می‌لنگید، بدینوسیله خود را از آن مخمصه نجات داد.»

بعد از درگیری که بین ابراهیم خان و حاکم القان در اطراف خانه رستم بیگ به وقوع پیوست که به منهزم شدند حاکم و اربابان طرفدار حکومت انجامید، ابراهیم خان بجز مقر حکومت، سایر قلعه‌ها و دوایر دولتی را تسخیر کرده و غنائم بسیار بدست آوردند که همه آنها را بعد از عزیمت به برگر میان جنگجویان خویش تقسیم کرد.

از آن سوی « عبد الجلیل مجدداً ارباب‌ها را بحضور طلبید. نامه مفصلی برای سید عباس لوگری حکمران حکومت کلان نوشت. از الف تا یای ماجرا را به تفصیل در نامه درج نمود و ارزش اموال به تاراج رفته حکومت را ۵۰ هزار افغانی برآورد کرد. از بغاوت ابراهیم خان ناله‌ها کرد. ارباب‌ها و متنفذین حاضر به عنوان شاهد و گواه، نامه را امضاء کردند... حکمران با خواندن مکتوب بسیار خشمگین گردید و فوراً مأمورین حکومت کلان را جمع کرد. نامه را برای آنان خواند و وقایع را شرح داد. در ادامه گفت: اگر این آدم به سزای اعمالش نرسد دیگر آبرو برای حکومت باقی نخواهد ماند؛ دیگر کسی به حرف حکومت گوش نمی‌دهد و یاغی و راهزن زیاد خواهد شد. در پایان مجلس اضطراری، حاضران به این فیصله رسیدند که حکمران، کلان‌های دایزنگی، دایکندی، بهسود، شهرستان و سایر نقاط هزاره‌جات را مأمور ختم این غائله نماید. سید عباس، بزرگان مناطق مذکور را به شمول احمد علی خان وکیل، سرور خان جم، محمد حسین خان ترغای، شاه میرزا حسین خان یکاولنگ، ارضی حسین خان قوناق، صفدر بیگ، شاه موسی و... را به مرکز حکومت کلان فراخواند. به آنها گفت: وظیفه شما کلان‌های قوم هزاره است که این فتنه را خاموش کنید. جملگی طرف سه‌پای بروید و این جوان مغرور و سرکش را به هر وسیله‌ای که می‌توانید بیاورید که چرا دست به چنین کاری زده است. کلان‌های قوم خواهش حکمران را پذیرفتند و دسته جمعی راه شهرستان را در پیش گرفتند. آنها در برگر بر ابراهیم خان وارد شدند و باب گفت و شنود را گشودند. مصلحان، نخست زبان به ملامت و نکوهش گاوسوار گشودند: چرا با پادشاه و حکومت دست به یخن می‌شوی! چرا چنین کارهای از اندازه بیرون می‌کنی! با این کارها هم خود را تباه می‌کنی و هم مردم را... ما کلان‌های قوم و صاحب اختیار و اقتدار هستیم؛ حکمران ما را پیش تو فرستاده و قول داده است که اگر نزدش بروی تو را عفو کند و هیچ آزاری به تو نرساند. حکمران با ما تعهد و پیمان سپرده است؛ اگر او

به پیمان‌ش عمل نکرد ما با تو پیمان می‌بندیم که همراه تو باشیم و دشمنی را دشمن بداریم. بعد از این سخنان، کلام خدا را در میان گذاشتند و همه سوگند یاد کردند که اگر حکمران به تعهد خود عمل نکرد، ما همه در کنار تو باشیم و دشمن تو را دشمن بداریم. ابراهیم خان پیشنهاد آنها را پذیرفت اما شرط کرد که دیگر ارباب‌ها و هم‌چنین عبدالجلیل از القان بیایند و آنها هم در این پیمان و سوگند شرکت کنند؛ آنگاه یکجا به طرف پنجاب برویم. مصلحان پذیرفتند و نامه‌ی به القان فرستادند. عبد الجلیل از آمدن امتناع کرد. یوسف بیگ، ارباب موسی و محمد جان کربلایی آمدند و در تعهد و سوگند اشتراک کردند؛ آنگاه جمله بسوی پنجاب رهسپار شدند... بعد از حضور ابراهیم خان در پنجاب و در محضر حاکم، حکمران (سید عباس لوگری) زبان به نصیحت او گشود و همان نغمه‌های کهنه را ساز کرد: اموال مردم را غارت می‌کنی، اموال سرکاری را غارت می‌کنی! پادشاه و حکومت برای همین است که حق مظلوم را از ظالم بگیرد... در پایان خطاب به ابراهیم خان گفت: تو را بخشیدم، به خانه‌ات برگرد و مال مردم و حکومت را پس بده و با عبد الجلیل هم سازش کن. این بگفت و آنها را مرخص کرد. ابراهیم خان رهسپار دیارش شد و مورد استقبال گرم طرفدارنش قرار گرفت.»

« ابراهیم خان که از پنجاب بازگشت برخلاف انتظار و توصیه حکمران نه اموال حکومت را بازگرداند و نه در پی آشتی و مصالحه با عبد الجلیل برآمد. باقی مانده سال ۲۳ و همین‌طور تا سنبه سال ۲۴ همچنان اطاعت و متابعت به حکومت نداشت. به مرکز القان رفت و آمد نمی‌کرد؛ مالیات نمی‌پرداخت و حکومت محلی و نیز حکومت کلان هم سعی می‌کردند کاری به کار او نداشته باشند. اما ظلم و ستم حکومت بر مردم هم چنان در مقیاس غیر تحمل ادامه داشت. فشار روغن شرکت، گندم گدام و جلب عسکری روزبروز تشدید می‌گردید. گروه‌های که برای تحصیل این مالیه‌ها از جانب حکومت اعزام می‌شدند و «محصلان» نامیده می‌شدند، چنان و حشت و خشونت به خرج می‌دادند که عرصه را بر همگان تنگ ساخته بودند.»

ابراهیم خان گاوسوار با دیدن این همه مظلالم بر مردم پا برهنه هزاره و شکایت مردم در نزد وی، در مقابل یک مقطع تاریخی و سرنوشت ساز قرار گرفته بود.

وی بعد از اندیشیه و تأمل در فرجام این کار، خود برای اظهار دادخواهی و رساندن صدای نحیف مردم هزاره به مرکز حکومت کلان نزد سید عباس لوگری رفته و به او چنین می‌گوید:

« مردم توان پرداخت مالیه روغن مواشی و گندم گدام را ندارند؛ این بار سنگین از قدرت مردم خارج است؛ شما حکومت هستید به داد رعیت برسید و این مظالم را از سر مردم بردارید... اما همه اینها در حکم کوبیدن پتک بر آهن سرد بود و رخنه‌ای در اندیشه‌های فاشیستی حکمران ایجاد نکرد. سید عباس بجای دادرسی و بررسی، دادخواه بینوا را چهل روز بندی و کوتاه قفلی نمود. پس از چهل روز سر انجام با دخالت و ضمانت سران قوم، ابراهیم خان آزاد گردید و دوباره به شهرستان بازگشت.»

۲-۳. حرکت دوم

گاو سوار بعد از بازگشت از پنجاب تصمیم خود را گرفت و برای نیروهای خود دستور داد که تمام محصلان را که همانند کُنه به جان، مال و عرض مردم افتاده، و مشغول مکیدن آخرین رمق حیاتی و چپاول دارایی آنان بودند؛ از برگر و اطراف آن و دیگر نواحی دستگیر کنند. بعد از فراغت از آفت محصلان، یاران خود را آماده عزیمت به القان نمود.

« روز موعود (پنجم سنبله ۱۳۲۴) از گرد راه رسید. افراد مسلح ابراهیم خان، سواره و پیاده با شور و اشتیاق از هر سو گرد آمدند. یوسف بیگ نیز بر اساس پیمان قبلی همراه با تفنگچی‌های خود به جمع آنان پیوستند. اسلم بیگ و طرفدارانش نیز در میقات حضور یافتند. لشکر بزرگی تشکیل گردید که از برق تفنگ‌های شان، برق امید و نجات در دل مردم رنج‌دیده و به ستوه آمده، می‌تابید. دستور حرکت به سوی مرکز صادر شد. ابتدا محصلان دستگیر شده را دست بسته و زنجیر پیچ، جلو انداختند؛ سپس از جا جنبیدند و پشت سر محصلان به حرکت درآمد. عبد الجلیل که تا آن زمان بویی از ماجرا نبرده بود، از مواجه ناگهانی با آن سپاه خشمگین، سخت تکان خورد و به وحشت افتاد. در این هنگام ارباب موسی چوچی که پیش قلعه حکومتی بود، سریع خود را به یوسف بیگ رساند و از چند و چون ماجرا پرسید. یوسف بیگ هم قرار و مدار برگر و مقصد لشکر کشی را بدون کم و کاست برای او بازگو نمود. ارباب موسی با

آگاهی از انگیزه حرکت، شروع کرد به سرزنش و وسوسه کردن یوسف بیگ: "ابراهیم خان و اجدادش عمرشان را با طغیان و سرکشی گذرانده‌اند؛ اما تو که آدم کلان و نام‌گیره هستی چرا دست به این کار خطرناک زده‌ای؟ آیا گمان کرده‌ای که با چند تفنگ دودی می‌توانی حکومت را بگیری..." آن قدر گفت و گفت تا وسوسه‌هایش بر یوسف بیگ اثر کرد و او را دستخوش تردید و تزلزل ساخت.

بدین ترتیب یوسف بیگ از لشکر قومی هزاره جدا شد و درون حصار حکومتی نزد عبد الجلیل رفت. ابراهیم خان از این پیشامد بسیار متأثر گردید و بعد از بررسی وضعیت به این نتیجه رسید که اگر وارد معرکه کارزار گردد، می‌بایست با افراد یوسف بیگ و دیگر ارباب‌ها نیز هم‌اورد شود لذا با اندوه و افسوس به نیروهایش دستور داد که رهسپار برگرد شوند و اینگونه حرکت دوم وی با خیانت و پیمان شکنی برخی از ارباب‌ها بدون نتیجه پایان یافت.

۳-۳. حرکت سوم

هر چند قیام سال ۲۴ که در نتیجه خیانت برخی از خوانین هم پیمان ابراهیم خان به نتیجه نرسید؛ توانست عبد الجلیل حاکم سه‌پای را همراه با دیگر ارباب‌ها از ماه عقرب همان سال از القان به پنجاب که مرکز حکومت کلان بود، براند. بعد از مطلع شدن سید عباس حاکم پنجاب از ماجرا، یک گروه صد نفری را به سرکردگی مراد خالروی از سگ‌دیز پنجاب به سوی شهرستان سوق داد تا با زور برچه و قمچین هم مالیه‌های کمرشکن دولت را وصول کنند و هم زهر چشم به ابراهیم خان نشان دهند. گروه مذکور بعد از وارد شدن به منطقه بنای ظلم نهادند و مردم را چنان در فشار قرار دادند که مردم جان شان به لب رسیدند. از جمله:

« شخصی بنام اسحاق زوار از سیاده برگر خود را به خانه ابراهیم خان رساند و آنچه را آن شب (توسط خالروی و افرادش) بر او و خانواده‌اش گذشته بود، اینگونه روایت کرد: "خالروی و افرادش امشب به خانه‌ام سرازیر شده، گوسفندم را کشته، گاوم را کشته، به ناموسم هم دست اندازی کرده‌اند". از این حدیث جگرخراش، دریای غیرت ابراهیم خان طوفانی گردید و به تلاطم آمد. پنجاه مرد دلاور و آتش مزاج از قوم خود و مردم منطقه را دستچین نمود و خشمناک و کینه‌مند به سوی سیاده تاخت.»

گاو‌سوار همراه با جنگجویان خود تمام محصلان و سرکرده آنان را دستگیر کرده و تحت بازخواست قرار داده و اسلحه‌های شان را نیز ضبط کردند. خالروی که به واسطه وساطت برخی از همراهان گاو‌سوار از مرگ نجات یافته بود، به سمت پنجاب فرستاده شد و ابراهیم خان به او گفت: «برو به سید عباس بگو بیا روغن بگیر که چطور می‌گیری!»

« پس از این ماجرا، ابراهیم خان به عموم مردم اعلام کرد که بعد از این هیچ کس حق ندارد روغن کته‌پاوی را به حکومت ظالم پرداخت کند و اگر حکومت بخواهد بزور مالیه از مردم بگیرد، تا ابراهیم زنده است از قومش دفاع خواهد کرد. همزمان با این اعلام (یا کمی بعدتر) به مردمان نواحی مختلف ابلاغ نمود که دارایی و احشام شان را بفروشند و در فکر تهیه اوراق و کارتوس باشند. این اعلان‌ها مانند بمب در شهرستان صدا کرد و چون شعله‌های آتش زمستانی، به پیکر یخ زده و کرخت مردم، گرما و حرارت بخشید.»

از آنسوی بعد از حرکت سوم گاو‌سوار « حکومت کلان هزاره‌جات نیز برای مهار اوضاع سه پای وارد معرکه گردید. سید عباس پس از رسیدن خالروی و همراهان به پنجاب و راپور اوضاع شهرستان، عبدالقدوس پغمانی قوماندان امنیه حکومت کلان را همراه ۵۰ عسکر مسلح به سوی شهرستان سوق داد تا علاوه بر دستگیری گاو‌سوار، نظم و امنیت آن را در آن سامان برقرار نماید و در غیاب حاکم اداره امور شهرستان را به دست گیرد... قوماندان و همراهان داخل شهرستان شدند و یکراست به طرف برگز رفتند. ابراهیم خان که از آمدن آنها مطلع شدند، اقدام به گردآوری نیرو و سنگربندی نمود.»

قوماندان موصوف بدون درگیری و بدون توجه به تمهیدات ابراهیم خان به سمت قلعه وی حرکت کرد. گاو‌سوار نیز متوجه شد که قوماندان قصد جنگ ندارد. لذا قوماندان را از خوانین که همراه او بودند، جدا کرد. ارباب‌های که قبلاً به ابراهیم خان خیانت ورزیده بود توسط عرضی حسین برادر ابراهیم خان به قلعه دیگر هدایت شده و بعد زندانی می‌شوند. قوماندان موصوف بعد از اطلاع یافتن از سرنوشت ارباب‌ها، از ابراهیم خان اجازه رفتن خواست.

« ابراهیم خان خطاب به قوماندان گفت: با این همه طمطراق و این تعداد تنگنچی برای چه آمده‌ای؟ آمده‌ای که گاو‌سوار را بگیری و همانطور که یوسف

بیگ را دربند انداخته‌ای؟ من می‌توانم ترا بندی کنم تا حکمران یوسف بیگ را آزاد کند؛ اما چون پیش دروازه‌ام آمده‌ای و مهمانم هستی، من نامرد نیستم، اینجا به تو کاری ندارم. برو القان نیروهایت را جمع کن، خود را محکم کن که بجنگیم.»

طبق نقل "روایت افتخار" ابراهیم خان با تعدادی از روحانیون منطقه مشوره نمود و از آنها در باره مشروعیت قیام کسب تکلیف کرد. علماء با توجه به وضعیت دردناک آن زمان، قیام و مخالفت با حکومت را تجویز نموده و با آن مخالفت نورزیدند. بعداً با سران قومی و متنفذان محلی به شور و مشورت پرداخت و هدف اصلی خود را با آنها در میان گذاشت.

« پس از این مشورت‌ها صریحاً به مردم اعلام کرد که از ما و حکومت جنگ است و باید شرّاً این حکومت ظالم را از سر مردم کم کرد... نخست اقوام و بستگان ابراهیم خان که تعداد شان به ۶۰۰ تا ۷۰۰ نفر می‌رسید به سرکردگی عرضی حسین، ملا یوسف و نعیم اجتماع کردند؛ سپس اسلم بیگ یکی از هم‌پیمانان گاوسوار در قیام دوم و از مردان مؤثر در این قیام، همراه با افراد و تفنگچی‌هایش به آنان پیوستند. آنگاه مردم گروه گروه، سوار و پیاده، مسلح و چوبکی، چون جویبارهای پراکنده از هر قریه و ناوه به سوی چرخ برگر جریان یافتند.»

مردم کتوت به سرکردگی محمد امیر (حاجی امیرک)، مردم گلدان در رکاب محمد موسی، مردم تخوی به سرکردگی حسین علی، مردم نالیج تحت زعامت نرگرگ، کولنگی و خدا رحیم چوچو به سیل خروشان لشکر مصمم گاوسوار پیوستند. پس از این مقدمات، دستور حرکت به سوی مرکز از طرف رهبریت قیام صادر گردید.

آغاز نبرد

« لشکر به آرامی فاصله میان خوجه چاشت و القان را پیمود. ساعت ۹ شب به حوالی القان رسیدند و پیشروی به سوی مراکز استقرار نیروهای حکومت را آغاز کردند. مدتی با سکوت و همه‌همه گذشت تا صدای نخستین فیر، سینه سکوت را شکافت و به کوه‌های القان پیچید.»

بعد از شروع جنگ نیروهای گاوسوار حالت تهاجمی به خود می‌گیرند و خطوط دفاعی حکومت یکی پس از دیگری بدست آنان فتح می‌شود. افراد اجیر شده و

تفنگچی‌های ارباب‌ها با استفاده از تاریکی شب رهسپار خانه و دیار شان می‌شوند و عساکر و افراد حکومتی داخل قلعه حکومتی گردیده و دروازه را محکم می‌بندند. محاصره قلعه توسط قیام کنندگان در مجموع یازده روز طول کشید که در روز هشتم انفجار یکی از برجهای قلعه حکومتی که توسط مردم قیام کننده نقبی به زیر آن زده شده بود؛ قواعد بازی را تغییر داد. قوماندان حکومت با افراد و خوانین که خود را در تنگنای محاصره می‌دیدند، به

« سید حسن (معروف به سید قوق) متوسل شدند. او یکی از فرستادگان گاو‌سوار به نزد قوماندان بود که عبدالقدوس بر خلاف ادب و رسم معمول او را زندانی ساخته بود. سید را از بندی خانه بیرون آوردند: قرآنی به پشتش و ریسمانی به کمرش بسته از بالای حصار پایین کردند. او از بالای حصار با صدای رسا فریاد زد و خود را معرفی کرد که فلانی هستم و برای مصالحه می‌آیم. پایین آمد و به نزد ابراهیم خان رفت. پیام عبدالقدوس را رساند که ما تسلیم می‌شویم و همه چیز را به تو واگذار می‌کنیم به این شرط که ما را نکشید. ابراهیم خان پذیرفت و گفت: گرچه آنها با ما بدی کردند ولی ما از تقصیرات آنها گذشتیم. اما شرط کرد که ارباب‌های خائن مشمول این عفو نیستند... به این ترتیب حکومت سه‌پای تسخیر گردید. به علاوه قوماندان امنیه کل هزاره‌جات و نیروهای حکومت کلان هم با شکست و سرافکندگی، تسلیم مردم شدند. این جنگ ۱۱ روز به طول انجامید. در مجموع ۱۵-۱۰ نفر از افراد حکومت کشته شدند و حدود ۲۰-۱۵ نفر از مردم.»

« با این همه، حکومت دست از تلاش و تکاپو برنداشت. از آنجاکه بسیاری از ارباب‌ها و دیگر افراد فرومایه از آن وضع دردناک به نان بی‌ننگی رسیده بودند و ادامه آن سیه‌کاری‌ها و غارتگری‌ها را به سود خود می‌دانستند، حکومت توانست به یاری این عصاهای دست و آشنا کشان بیگانه‌پرور، لشکر بزرگی از دایکندی، دایزنگی، بهسود، یکاولنگ و سایر نقاط گرد آورد و به سوی شهرستان سوق دهد. لشکر اعزامی حکومت کلان در منطقه رباط فرود آمده، شروع به چپاول و آزار و اذیت مردم کردند. از آن سوی آوازه به زردنی رسید که لشکر حکمران به مرزهای شهرستان هجوم آورده است. ابراهیم خان به مردم ابلاغ نمود که برای مقابله با لشکر مهاجم مهبیای رزم شوند... وقتی در منطقه رباط، در مقابل اردوی خصم رسیدند، آنان سخت دچار وحشت و سردرگمی گشتند؛ بخصوص که آوازه‌های

میان مردم جریان داشت که مردم شهرستان را بیشتر به افسانه شبیه می‌ساخت. «نیروهای حکومت توان هماورد و هنگامه‌سازی را در توان خود ندیده و منهزم‌مانه به مرکز حکومت کلان عزیمت کردند.

۳-۴. فرجام قیام

با آغاز سال ۱۳۲۵ ش دامنه قیام شهرستان گسترده‌تر گردید و حکومت کابل توسط پیام سید عباس لوگری حکمران حکومت کلان از ماجرا مطلع شد که هزاره‌جات در حال از دست رفتن است و باید نیروی کمکی اعزام شود. این قیام پرشکوه از نقطه‌ای که هرگز تصور آن نمی‌رفت، ظاهر شاه را متوجه این حقیقت عریان ساخت که حکومت جابرانه کاکایش هاشم خان حتی در دور افتاده‌ترین نقاط موجب طغیان و عصیان مردم گردیده است. بنا به عقیده نویسنده کتاب روایت افتخار، یکی از علل برکناری هاشم خان از صدارت عظمی در ۲۹ حمل ۱۳۲۵ ش قیام مردم شهرستان به رهبری ابراهیم خان گاوسوار بود. اکبر خان نرگس یکی از آگاهان تاریخ معاصر نیز معتقد بود که هاشم خان بر اثر همین مسأله (قیام شهرستان به رهبری گاوسوار) از صدارت عظمی کنار گذاشته شد.^۱

«به هرحال پس از هاشم خان، برادرش شاه محمود بر جایگاه او تکیه زد. صدر اعظم جدید راه مصالحه و سازش را در برابر قیام مردم هزاره در پیش گرفت و تلاش کرد از راه مدارا و ملایمت به این خیزش پایان دهد. براساس این پالیسی، پيامی برای کلیه سران و کلان‌های هزاره فرستاد و از آنان خواست تا خود پا در میانی کرده و به شورش پایان دهند و گرنه منطقه باخاک یکسان خواهد شد.

بدنبال این پیام (و هم اخطاریه) صدر اعظم، سران قوم، خوانین، صاحب منصبان و روحانیون هزاره از نواحی مختلف رهسپار شهرستان شدند. جمعی به شمول عبد الله خان رئیس تفتیش وزارت داخله از هزاره‌های جاغوری، رئیس نادر علی خان رئیس تهیه ارزاق کابل از جاغوری، مرحوم آیت الله مدرس (ره)، شیخ محمد باقر مالستان، ارباب جعفر خان مالستان، نجف علی خان جاغوری، کرنیل اسحاق خان و قنبر علی همراه با تعداد دیگری از هزاره‌های غزنی از مسیر دایه

۱. نجفی، علی؛ روایت افتخار ص ۱۴۲.

(اجرستان) راهی شهرستان شدند. از دیگر سو، اسماعیل خان مایار والی ولایت کابل از مردم لوگر به حیث فرستاده حکومت همراه با جمعی از سران هزاره شمال، شیخعلی و ترکمن مانند جنرال عیسی خان شیخعلی از راه بهسود، رهسپار پنجاب شدند. همزمان با ورود این دو کاروان، دیگر روحانیون، خوانین و بزرگان هزاره دایزنگی، دایکندی، بهسود و سایر نقاط مانند مرحوم آیت الله سید حسن معروف به رئیس یکاولنگ، کلبی رضا بیگ لعل، ارباب فقیر علی تخت و... در پنجاب اجتماع کردند. والی اسماعیل خان در پنجاب توقف نمود. مجموع بزرگان هزاره که در پنجاب گرد آمده بودند، عازم محل رویش آتشفشان (شهرستان) شدند. اسماعیل خان به آنان تعهد سپرد که شخص شاه به خواسته‌های قیام کنندگان رسیدگی کند.»

بعد از رسیدن هیأت‌های مذکور به شهرستان، جرگه و نشست بزرگی قومی در زردنی شهرستان تشکیل گردید و مذاکرات اینگونه آغاز شد.

« ابراهیم خان قبل از پرداختن به موضوع اصلی، ابتدا مقداری از سران قوم گلایه کرد و گفت: امروز فضل خدا یک لشکر کلان قوم اینجا جمع شده‌اید و ما از دیدن شما امیدوار شدیم که هزاره هم کس داشته و بی کس نبوده؛ اما زمان که در فلان منطقه گوش چندین هزاره به تنه درخت، میخ زده شد، شما کجا بودید؟ آن وقت که پنجاه نفر هزاره با یک ریسمان بسته می‌شد و پای لوچ از کوتل‌های پربرف به سوی حکومت برده می‌شد، یکدفعه از این قوم غریب خود خبر می‌گرفتید! زمانی که ناموس این مردم بدبخت در بدل روغن شرکت گرفته می‌شد، آیا این گپ‌ها هیچ به گوش شما نرسیده بود...»

پس از این گلایه دوستانه در پاسخ به درخواست اصلی سران قوم گفت: مرا بحال خودم بگذارید؛ ما تا آخرین کارتوس می‌جنگیم. بگذارید من کشته شوم از یک ابراهیم نه دنیا پر است و نه خالی. "من می‌خواهم این همه سختی از بالای مردم برداشته شود. اگر دولت مرا به دم توپ هم‌پیراند، شما نباید مانع شوید، بگذارید من قربانی ملت شوم. من از روز اول که دست به این کار زدم، کشته شدن را بجان خود خریدم."»

پس از اصرار فراوان هیأت قومی که متشکل از روحانیون بلند پایه، خوانین متنفذ و صاحب منصبان بود و از سراسر هزارستان در جلسه مذکور شرکت کرده بودند و بعد از گفتگوهای مفصل، سرانجام ابراهیم خان خطاب به اعضاء هیأت چنین گفت:

« حال که شما این همه سید، روحانی، صاحب منصب، خان و تمام آبرو داران هزاره از سراسر افغانستان جمع شده‌اید و این قدر کمر بسته هستید، من نامرد نیستم، آبروی شما کلان‌های هزاره را در افغانستان نمی‌ریزم همراه شما می‌روم. شش هزار مرد جنگی اینجا هستند. ولی سه شرط دارم که باید برآورده شود: ۱. هزار خروار روغن که دولت بالای هزاره‌جات حواله کرده است، برداشته شود. ۲. به ظلم و ستم مأموران دولت در هزاره‌جات رسیدگی شود. ۳. تمام یاران و همکارانم در این جنگ مورد بازخواست و تحت تعقیب قرار نگیرند. هیأت صلح در برابر این شرائط، تعهد فرستاده حکومت را مبنی بر اینکه شخص شاه به خواسته‌های قیام کنندگان رسیدگی نماید، تکرار کردند. ابراهیم خان پذیرفت که همراه هیأت به کابل برود. او نیروهایش را تقسیم بندی و جابجا نمود. برادرش عرضی حسین را بحیث فرمانده لشکر و مسئول اداره شهرستان تعیین نمود و به او یادآور شد: هیچگونه هراسی به دل راه نده. این همه مردان جنگی با تو هست. اگر حکومت به وعده‌های خود عمل نکرد آن قدر بجنگید که نام تان در تاریخ بماند.»

بعد از رفتن گاوسوار همراه هیأت قومی هزاره به پنجاب، اسماعیل خان استقبال گرمی از آنان به عمل آورد و سپس همراه با اسماعیل خان در قالب یک کاروان ۲۰۰ الی ۳۰۰ نفری عازم کابل گردید. در خاطرات مرحوم علامه مدرس یکی از اعضاء هیأت چنین آمده است:

« روزی که وارد کابل شدیم جمعیت زیاد در اطراف سرک‌ها و چهارراه‌ها به تماشا آمده بودند تا بچه گاوسوار را ببینند؛ مردی که در برابر شاه قد علم کرده بود.»^۱

۳-۵. ملاقات گاوسوار با ظاهر شاه

گاوسوار بعد از چند روز استراحت در کابل همراه با هیأت صلح با شاه محمود و سپس با ظاهر شاه ملاقات کرد. طبق نوشته روایت افتخار:

« گاوسوار و همراهان و هیأت صلح با تشریفات و هلله خاص به دیدار ظاهر شاه برده شدند. سالن ملاقات را با پرده‌های سایه آذین‌بندی کرده بودند که نشانه خشم همایونی بود! در آن دیدار " ظاهر شاه نطقی ایراد و تمام گناهان را به گردن مأمورین دون پایه گذاشت و این مثل را آورد که اگر دیدید آب از سرچشمه پاک وزلال است، عاقلانه آن خواهد بود که از سرچشمه آب بردارید... وقتی مأمورین محلی ظلم و ستم می‌کردند شما باید به کابل آمده به خودم شکایت می‌کردید. من همه ملت افغانستان را به یک چشم می‌بینم. هزاره‌ها رعایای صادق و خدمتگزار این مملکت اند. اگر کسی از صاحب منصبی کار ناشایسته ببیند باید به مقام بالاتری عارض شود نه اینکه خود اسلحه بردارد." پس از نطق، ظاهر شاه از ابراهیم خان پرسید که چرا دست به این کار زدی؟ مگر حکومت نبود که عریضه می‌کردی؟ ابراهیم خان در پاسخ گفت: قصد من از این کار این نبود که پادشاه شوم، برای این بود که از حال رعیت خبردار شوی. مأموران شما از اسب و الاغ ما هم مالیه روغن می‌گیرند. خود ما با علف‌خواری روزگار می‌گذرانیم. از شکل انسانی بیرون شده‌ایم و دیگر برای ما توانی نمانده است. اگر عطسه کنیم، بند تنبان ما پاره می‌شود. دخترهای خود را فروختیم و در بدل روغن شرکت دادیم. به غیر از زنهای ما دیگر چیزی باقی نمانده بود. از این زندگی بهتر است دستور دهی ما را مثل گوسفند حلال (ذبح) کنند. تا حالا بیش از یکصد عریضه به حکومت کلان، صدارت و دار الانشاء دربار داده ام هیچ‌کس حرف مرا نشنید. مجبور سر حکومت حمله کردم تا به داد ما برسید. ظاهر شاه پس از استماع این سخنان، لب به سخن گشود و گفت: "من روغن شرکت را بخشیدم. دستور می‌دهم که دیگر از هزاره‌جات این روغن را نگیرند. تو گرچه فرزندانم (مأموران حکومت) را کشته‌ای؛ ولی تو را هم بخشیدم. اگر فرزند خطاء کرد، وظیفه پدر است که او را ببخشد." با این سخنان شاه، شلیک کف زدن حاضران، سالن ملاقات را پر کرد. در پایان این ملاقات، نشان خدمت و نیز هدایایی به حاضران اهداء گردید و دیدار خاتمه یافت. به این ترتیب دو شرط از

شرایط سه گانه ابراهیم خان برآورده شد. به تعقیب درخواست سوم گاوسوار مبنی بر رسیدگی به مظالم عمال حکومت در هزاره‌جات، سید عباس لوگری حکمران بی‌رحم و سنگ دل هزاره‌جات از حکمرانی برکنار و به جایش حاجی ملک، حکمران حکومت کلان دایزنگی تعیین گردید.»

بدین منوال بعد از سال‌ها مبارزه طاقت‌فرسا و نفس‌گیر مردم شهرستان، قیام آنان به رهبری گاوسوار به بار نشست و برخی از مظالم و ستمگری حکومت کلان از سر مردم هزاره و لو به طور موقت بر داشته شد. هر چند ابراهیم خان بعد از مصالحه و تبعید خاندان وی به پلخمری و استقرار وی در کابل؛ نیز کارهای مهم و تأثیر گذاری دیگر از جمله همکاری بی‌شائبه با علامه شهید بلخی برای برچیدن بساط حکومت استبدادی انجام داد که به جهت پرهیز از اطاله سخن تنها به دو نکته‌ی که تاریخ نگاران سختکوش معاصر؛ حاج کاظم یزدانی و بصیر احمد دولت آبادی در باب پیامدها و فرجام قیام مردم شهرستان نوشته‌اند، بسنده می‌کنیم. استاد یزدانی ضمن نقل خاطرات مرحوم آیت الله مدرّس افغانی، در نتیجه‌گیری خود می‌نویسد:

« من نمی‌توانم بگویم که اگر ابراهیم خان تسلیم نشده بود چه می‌شد، آیا دامنه قیام به سراسر هزاره‌جات گسترش می‌یافت، یا به شدت سرکوب می‌شد؟ اما می‌توانم بگویم که اگر این قیام نبود، هزاره‌ها از هستی ساقط می‌شدند. و زمین‌های شان در اختیار کوچی‌ها قرار می‌گرفت. این قیام به مردم روحیه داد، روغن کته پاوی موقوف شد و مأمورین دولتی حساب دست شان آمد. این قیام را می‌توانیم با یکی از قیام‌های پرثمر و نجات بخش تاریخی مقایسه کنیم. قیامی که حتی بلخی جوان را که در آن وقت در هرات بود به شور و هیجان آورد و او به کابل آمد و طرح براندازی دولت را ریخت...»^۱

آقای دولت آبادی در مورد فرجام و نتیجه قیام شهرستان اینگونه می‌نگارد:

« قیام شهرستان به مردم هزاره و شیعه جرأت داد تا دست به فعالیت‌های سیاسی بزنند که نتیجه آن طرح براندازی حکومت از سوی بلخی و یارانش بود، چرا که: روحانی مجاهد، اندیشمند بزرگ علامه بلخی به فکر تأسیس جمهوری اسلامی افغانستان افتاد. اما از آنجا که یک نفر خائن در جمع شان نفوذ کرده بود، دولت

۱. یزدانی، حسین علی؛ مجله سراج شماره ۵ ص ۴۲ به نقل از هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت ص ۳۹۴.

به موقع از ماجرا آگاه گردید، بلخی و همراهانش را در نوروز ۱۳۲۹ دستگیر و به زندان انداخت و بچه گاوسوار نیز همراه بلخی به جرم کودتا زندانی شد.^۱

۴. قربان زوار دایکندی

در مورد چند و چون قیام قربان زوار دایکندی و به اصطلاح ادبیات سیاسی حکومتی، از طغیان وی متأسفانه اطلاع دقیقی در دست نیست. آنچه در زبان مردم و شاهدان عینی جاری است، تا هنوز به طور دقیق و شفاف بر صفحات مکتوب تاریخ این مرز و بوم جاری نگردیده است. هرچند نسل‌های که آن زمان را درک اند، تاهنوز برخی از آنان در قید حیات هستند، در عین حال کنکاش در این موضوعات که تلاش و فعالیت میدانی گسترده می‌طلبد و یادداشت برداری از خاطره‌های در حال محو شدن؛ کاری است بسی دشوار و طاقت فرسا. قیام قربان زوار نیز از قاعده همگانی که حوادث و قیام مرتبط با هزاره‌ها باید مورد بایکوت قرار گرفته و در منابع حکومتی و نشریات خبری آن زمان ذکری از آنها نشده و مورد سانسور قرار گرفته‌اند و اگر احیاناً ذکر شده باشند، سران قیام با القاب طغیانگر، دزد، راهزن و یاغی مورد نوازش قرار گرفته‌اند، مستثنا نیست. برای اینکه وجیزه کنونی از ذکر حال و سرگذشت مبهم وی خالی نباشد، اشاره گذرا به سرنوشت وی که به مناسبت دستگیری مجدد ابراهیم خان گاوسوار در سال ۱۳۲۸ بعد از بازگشت گاوسوار از کابل به شهرستان، در روایت افتخار طرح گردیده است، آورده می‌شود و از ذکر روایات شفاهی و خاطرات شاهدان عینی چشم پوشی می‌گردد:

« از دیگر سو در همین سال (۱۳۲۸ ش.) مردی بنام «قربان زوار» از دایکندی، دست به حکومت ستیزی زد و در کوه و کمر، همنشین قله‌های مغرور و عقابان بلند پرواز گردید. حکومت محلی دایکندی و ارباب‌ها هرچه تلاش کردند، موفق به دستگیری او نشدند. بدین منوال، دایکندی هم در کنار شهرستان و ورس ناامن گردید.

مجموعه این تحولات باعث گردید که حکومت مرکزی مجدداً وارد معرکه گردد. بار دیگر والی اسماعیل خان، آیت الله سید محمد حسن رئیس و عده‌ای

۱. دولت آبادی، بصیر احمد؛ مجله سراج، سال دوم، شماره ۵، پاییز ۷۴ به نقل از روایت افتخار ص ۱۶۲.

دیگر از کلانهای هزاره از طرف شاه محمود مأموریت یافتند تا به هزاره‌جات رفته، مسائل آنجا را از طریق مسالمت و مدارا حل و فصل نمایند. این هیأت ابتدا به دایکندی سفر کرد که آن روزها جولانگاه قربان زوار بود. همزمان با ورود هیأت صلح، نیروهای حکومتی و ایلجاری در مقیاس وسیع، قربان زوار را در منطقه «صد خانه» در محاصره گرفتند. پس از محاصره طولانی و درگیری فرسایشی، سرانجام هیأت صلح با فرستادن قرآن و امان‌نامه ذریعه مرحوم رئیس به قربان زوار، او را از سنگر پایین آورد. این هیأت در راه بازگشت از مسیر شهرستان رهسپار پنجاب گردید و ابراهیم خان را نیز به سوی پنجاب برد. قربان زوار همین که به پنجاب رسید در بندی‌خانه آنجا درگذشت. گویا آن بندی‌خانه آدمخوار بوده است! اما چنانکه میان مردم شایع بوده و هست، حکومت بر خلاف سوگند و امان‌نامه، او را در زندان مسموم ساخت.^۱



۱. نجفی، علی؛ روایت افتخار ص ۱۵۳.



فصل پنجم

هزارستان؛ آغاز گر قیام عمومی علیه کمونیست‌ها

بعد از سرکوبی و تصفیه‌ی نژادی- مذهبی هزاره‌ها توسط عبدالرحمان خان متأسفانه حالت یأس، سکوت و ظلم‌پذیری کم و بیش بر جامعه هزاره برای مدتی حاکم گردید، لیکن در خلال این سکوت معنا دار، افراد و اشخاص روشن ضمیری بودند که از جان مایه گذاشتند و برای ابراز نارضایتی و تعدیل رفتار ناشایست حاکمان و کرسی نشینان کابل و ایادی آن‌ها، از نافرمانی اجتماعی و قیام مسلحانه در هزاره‌جات خصوصا در ارزگان استفاده کردند. از نمونه‌های بارز نافرمانی‌های اجتماعی همانگونه که در فصل قبل اشاره شد، قیام ابراهیم خان گاو سوار، نجف بیک شیرو و ملا خداداد لورو را می‌توان بر شمرد. وقوع این قیام‌ها و نافرمانی در جو آکنده از اختناق و وحشت ناشی از دردهای بی درمان مردم ماست که علیه پالیسی رژیم‌های حاکم صورت گرفته و در جای خود بیش از پیش قابل تأمل و تحلیل است.

بعد از وقوع کودتای ننگین هفت ثور ۱۳۵۷ و به قدرت رسیدن جناح خلق و پرچم، فضای کشور مملو از وحشت و اضطراب گردید. دستور رژیم الحادی کابل مبنی بر دستگیری و حبس روحانیون، روشنفکران، دانشمندان و متنفذان جامعه، اختطاف و اعدام کثیری از آنها اوضاع را هرچه بیشتر آشفته تر ساخت. کمونیست‌ها که تشنه قدرت بودند؛ بجهت عدم تجربه دست به اقدامات و به اصطلاح اصطلاحاتی زدند که مغایر با شئون و ارزش‌های حاکم بر جامعه اسلامی بود. آن‌ها می‌خواستند ملت و مملکت را که نود و نه صد آن مسلمان و پیرو آئین اسلام بوده و سالیان متمادی با آموزش‌های اسلامی و تعصبات دینی رشد و نمو کرده بودند، یکشنبه دست از عقاید و اصول اسلامی خود برداشته در مقابل، اصول و ارزشهای به اصطلاح مساواتی جامعه کمونیستی را در طول یک روز پذیرا گردند.

در چنین فضای است که انسان‌های مسئول و بادرد دینی در جامعه تبارز می‌کنند و به فرموده پیامبر گرامی اسلام (ص): (اِذَا ظَهَرَ الْبَدْعُ فِي أُمَّتِي فَلْيُظْهِرِ

العالم علمه فمن لم يفعل فعليه لعنة الله^۱ » هرگاه در میان امت من بدعت‌ها آشکار شود، باید دانشمندان با دانش خود جلو آن را بگیرند و هرکس چنین نکند، لعنت خدا بر او باد « عمل نموده در مقابل هجمه‌های شیطانی و اغواگران منافق از حدود و مرزهای کیان جامعه اسلامی به هر نحوی ممکن حمایت و دفاع می‌کند، گاهی از طریق خطابه، سخنرانی، نشر جراید و تبیین ارزش‌های اسلامی و گاه (در صورت لزوم) از قدرت مردم و سازمان دهی آن‌ها و برنامه ریزی قیام مسلحانه برای انهدام و نابودی رژیم‌های الحادی بهره می‌جویند.

قیام و حرکت‌های مردمی علیه نظام کمونیستی به زعامت رهبران دینی در همین راستا قابل تفسیر و توجیه است. اولین جرقه‌ی مخالفت با نظام الحادی توسط شیعیان مظلوم افغانستان روشن شد که این حرکت‌های جسورانه راه را برای قیام‌های بعدی و در فرجام، نابودی رژیم کمونیستی از افغانستان و حتی از سطح جهان را هموار ساخت. همچنانکه الآن از رژیم کمونیستی اتحاد جماهیر شوروی که بیش از هفتاد سال بر برخی از کشورهای مسلمان آسیای میانه و برخی از کشورهای اروپای شرقی تسلط داشت، تنها نام از آن در تاریخ باقی است.

قیام مردم دره‌صوف در ۲۷ دلو ۱۳۵۷ش و قیام مردم چهار کنت در ۳ حوت ۱۳۵۷ش علیه رژیم کمونیستی و سفاکان مستقر در مناطق مذکور، که در حدود ده ماه بعد از کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ش به وقوع پیوست؛ باعث می‌شود که مردم متدین افغانستان و بزرگان قوم به فکر کوتاه کردن شر رژیم دست نشانده کمونیستی برآیند. لذا قیام‌ها با آغاز سال نو - ۱۳۵۸شمسی - شدت بیشتری می‌یابند و در نتیجه به سقوط مراکز حکومتی و ولسوالی‌ها یکی پس از دیگری در هزاره‌جات می‌انجامد.

قیام دایکندی در ۱۸ حمل ۱۳۵۸

هنوز یکسال از به قدرت رسیدن رژیم الحادی کمونیستی سپری نشده بود؛ که فرمان‌های مسلسل‌وار و منظم رژیم کابل مبنی بر اختطاف دانشمندان و بزرگان جامعه در سراسر افغانستان، آگاهان و رهبران مردم را در مقابل مسئولیت خطیر و طاقت فرسای قرار داد که باید برای حفظ اسلام، کیان جامعه اسلامی واز سقوط کشور در دام ابر قدرت بلوک شرق اتحاد جماهیر شوروی سابق عکس العمل مناسب نشان دهند. قیام

۱. وسایل الشیعه ج ۱۱ ص ۵۱۰.

قهرمانانه مردم دایکندی در ۱۸ حمل سال ۱۳۵۸ ش جرقه‌ی بود که روشن شد و در اثر قیام مذکور تمام هستی رژیم کمونیستی و دست نشانده روس در سالهای بعد در خطه هزارستان خاکستر گردید بلکه این نهضت زمینه ساز شکست مفتضحانه اتحاد جماهیر شوروی سابق و بزرگترین قدرت بلوک شرق را از افغانستان فراهم ساخت. قیام دایکندی و آزاد سازی ولسوالی خدیر آغاز یک پایان بود که زمینه‌ی تکوین و رشد قیام ملت مسلمان افغانستان را هموار ساخت و بساط قدرت پوشالی رژیم کمونیستی را از هزارستان برچید. رهبری این نهضت و قیام را روحانیون و فارغ التحصیلان حوزه‌های علمیه به عهده داشتند. در جو حاکم آن روز کسانی زعامت قیام و نهضت را به دست می‌گرفتند که از جان و مال و خانواده خود دست شسته و زندگی همراه با مشکلات و محرومیت در کوه پایه‌ها و سنگرها را بر زندگی آرام و بی‌درد سر ترجیح می‌دادند.

قیام دایکندی به تدبیر و زعامت استاد شهید حجة الاسلام و المسلمین صادقی نیلی با همکاری و هماهنگی آقایان حجج اسلام ناطقی شفایی، موحدی دره خودی، دانش لزی و سایر علماء و متنفذین صورت گرفت. قیام کنندگان با توجه به پیامد نهضت و با اتکاء به قدرت خداوند با دست خالی و بعضاً با اسلحه سرد (از قبیل تبر، کارد، بیل) اما مجهز به ایمان راسخ و انگیزه شهادت خواهی، خدیر را که مرکز ولسوالی دایکندی بود، متصرف می‌شوند. بعد از فتح ولسوالی خدیر شهید صادقی همراه با سایر مجاهدین دایکندی مسیر ولسوالی پنجاب را در پیش می‌گیرند، اما درست در همین زمان شایعه اعدام روحانیون و متنفذان قومی ولسوالی لعل بعد از جشن کودتای ننگین هفت ثور بر سر زبان‌ها افتاده بود، استاد شهید مجاهدین را به آن سو سوق می‌دهند و ولسوالی لعل با جان فشانی و مجاهدت مجاهدین دایکندی با همکاری مجاهدین منطقه لعل و سرجنگل از وجود کمونیستها پاک سازی می‌شود.

بعد از پیروزی مجاهدین در لعل استاد شهید صادقی مجاهدین را به طرف ولسوالی پنجاب رهنمایی می‌کنند. بعد از رزم کوتاه ولسوالی مذکور به تصرف مجاهدین در می‌آید. استاد صادقی و همراهان وی همچنان برای امحای رژیم الحادی کمونیستی از هزاره‌جات تلاش زیادی می‌کند، لذا بعد از فتح ولسوالی پنجاب مجاهدین را به سمت یکاولنگ و بامیان سوق می‌دهند. در جنگ بامیان که گویا شدیدترین رزم و جنگ با رژیم کمونیستی در آن برهه محسوب می‌شد، در حدود هفتاد نفر از مجاهدین

و رزمندگان اسلام شربت شهادت نوشیده و یا مجروح می‌گردد. به فاصله اندک از فتح ولسولی دایکندی، ولسولی شهرستان با قیام مردمی به رهبریت روحانیون آگاه از چنگ حکومت کمونیستی آزاد می‌گردد. در خلال قیام و نهضت مردم، افرادی بودند که با ظاهر جذاب و زبان گویا تلاش فوق العاده‌ی را برای تخویف مردم از قیام و پیامدهای نبرد مسلحانه با رژیم الحادی کابل انجام دادند و گاه رژیم الحادی کمونیستی را مظهر اجرای عدالت اجتماعی و برداشته شدن ستم ملی معرفی می‌کردند. و گاهی نیز خاطره تلخ و تراژیدی خونین دوران عبدالرحمان خان ستمگر را زمزمه می‌کردند تا شاید با این دسایس بتوانند از خروش قیام‌های مردمی جلو گیری کرده و یا حد اقل از شدت آن بکاهند. از آنجاکه نهضت و قیام مردم ناشی از فطرت پاک دینی و اسلامی بود؛ در مقابل توطئه‌ها و وسوسه‌های مزبور خللی در آن ایجاد نشد و تزلزلی در آن رخ نداد بلکه بیش از پیش شعله‌های قیام بر افروخته‌تر شد و یخبندان ظاهری رژیم کمونیستی با بر چیده شدن مراکز دولتی از خطه هزارستان، ذوب شد. بنا براین یکی از افتخارات هزاره‌جات این است که مراکز عمده آن در آغاز انقلاب اسلامی از کنترل رژیم الحادی آزاد می‌شوند و تا پیروزی کامل مجاهدین در سال ۱۳۷۲ش تحت اداره نیروهای مردمی و مجاهدین باقی می‌مانند. آغاز قیام از مناطق مرکزی و آزاد سازی قرارگاه‌های حکومت، زمینه قیام‌های مردمی و ایجاد جنبش‌های رهای بخش را در افغانستان هموار ساخت و به آن سرعت بخشید. اهمیت این امر با توجه به جو پر از خفقان و اختناق که رژیم الحادی به وجود آورده بود، کاملاً هویدا است. هسته‌های مقاومت و نیروهای مجاهدین بعد از فتح ولسوالی‌های دایکندی، شهرستان، پنجاب، لعل و یکاولنگ و تحکیم مواضع و موقعیت در آن مناطق، به طرف ترین کوت مرکز ولایت ارزگان رو آوردند. بعد از استقرار نیروهای رزمی در خطوط مقدم جبهه، متأسفانه روش معمول و همیشگی نفاق افکنانه و ترجیح منافع تباری بر منافع ملی که در نهاد بعضی از برادران پشتون نهفته است تبارز می‌یابد. رزمندگان و مجاهدین شیعه و هزاره که برای فتح ترین کوت آمده بودند؛ بر اساس صداقت و درستی و پیشبرد اهداف ضد الحادی رژیم کمونیستی در خط مقدم جبهه قرار گرفتند لیکن در آستانه فتح ترین کوت مرکز ولایت ارزگان، قوماندانان و سایر نیروهای مجاهدین متوجه دسایس و توطئه برخی از برادران مجاهد پشتون می‌گردند که سوء قصد به جان آن‌ها را دارند. مجاهدین شیعه با مشاهده رفتار دو پهلوی مجاهدین تبار پشتون دست از جنگ کشیده به سوی مناطق خویش عزیمت

می‌کنند.^۱ در واقع عقبه‌های تاریخ یکبار دیگر به عقب بر می‌گردد و زمان جنگ استقلال بر ضد استعمار پیر انگلیس در ذهن‌ها تداعی می‌شود که چگونه عده‌ی در راه عقیده، مکتب و کشور جان خود را در طبق اخلاص گذاشته برای استقلال وطن تلاش می‌ورزند و عده‌ی دیگر در پی مقاصد خویش از هیچگونه توطئه به ضرر هم کیشان خود فرو گذار نمی‌کنند. اینک برای ارائه نمونه به این قطعه تاریخی توجه شود:

در جنگ استقلال « عبدالقدوس خان که طرف چمن مأمور بود، با تدبیر انگلیس‌ها موفق به اقدامی نشد و علت این بود که جماعت قزلباش و هزاره به مساعدت سید نور محمد شاه که تمام تجهیزات آن‌ها را از خود تهیه کرده بود برای جهاد به سر حد اعزام گردیدند ولی افاغنه (پشتون‌ها) به تحریک انگلیس‌ها به عنوان اینکه طفل مرده‌ی را از زیر کتافات به دست آورده اند جماعت شیعه را متهم و به جای جهاد در سر حد با انگلیس‌ها به شهر مراجعت کرده به خانه جماعت شیعه ریختند. در این واقعه لوناب خوشدل خان حاکم قندهار سه میلیون روپیه به وسیله‌ی سلطان محمد خان حاکم کدنی واقع قرب چمن، از انگلیس‌ها گرفته و ملا عبدالواسع کاکری نیز در این رشوه شرکت نموده، فتوای قتل عام جماعت شیعه را صادر نمود و در این موقع که با انگلیس‌ها در جنگ بودند، مردان شیعه را کشته و زن‌ها را پستان بریده و شکم دریده و اطفال را در گهواره به (با) ریختن آب جوش هلاک نموده و اطفال خرد سال را به روی دیوار چهار دست و پا با کوبیدن میخ آهنین دوخته و دو میلیون و یک صد هزار روپیه نقد و تمام دارایی آن‌ها را غارت نمودند و پس از این سفاکی سردار عبدالقدوس خان تنها اقدامی که نمود امر کرد جنازه‌ی مقتولین را در حفره‌ی روی هم ریختند و دفن نمودند و جماعت شیعه نیز پس از اطلاع از قضیه از فرونت (خطه مقدم) رجعت کرده برای مدافعه از خانواده‌ی خود آماده شدند.^۲ در نتیجه دسیسه فوق، امان الله خان مجبور می‌شود در مقابل استعمار انگلیس کوتاه بیاید و با آن‌ها وارد مصالحه و سازش شود.

بعد از آزاد سازی ولسوالی‌ها و مراکز حکومتی در هزارستان، رهبران نهضت برای ایجاد مرکزیت در مناطق آزاد شده و مکانیزه شدن کارها و پیشبرد اصولی آن،

۱. به اصل مطلب به صورت مختصر در یادنامه ابوذر انقلاب ص ۲۷، علی نجفی، اشاره شده است.

۲. فرخ، سید مهدی؛ تاریخ سیاسی افغانستان ص ۴۳۹.

جهت هر چه بیشتر هماهنگی بین قوت‌ها و نیروهای رزمی مردمی و تشدید عملیات بر ضد رژیم کمونیستی، شورای اتفاق اسلامی را تأسیس می‌کنند. این کار در ذات خود کار ارزشمند و معقول بود که در جامعه تشیع به وجود آمد و زمام امور روز مره مردم را به دست گرفت. اما متأسفانه به دلایلی چند از جمله نفوذ افراد فرصت طلب و وابسته به رژیم الحادی کابل با استفاده از کم تجربه‌گی و ضعف برخی از رهبران نهضت، رکود قابل توجهی در روند کاری شورا بوجود آمد. چنانچه برخی از درگیری‌ها و جنگ‌های داخلی و میان گروهی نتیجه همین ضعف مدیریتی بحساب می‌آید.

کنکاش در قوت و ضعف شورای مذکور، بررسی پدیدار شناختی جنگ‌های داخلی، بررسی حوادث تاریخی، اجتماعی، فرهنگی، و اقتصادی هزاره‌جات از جمله ارزگان در طی این سه دهه فرصت لازم خود را می‌طلبد.



فصل ششم

مراکز علمی - فرهنگی ارزگان

در هر ملت و جامعه‌ای افراد تحصیل کرده و فرهیخته نخبگان آن محسوب می‌شوند و نقش مهم و کلیدی در تعیین سر نوشت، رفاه اجتماعی - اقتصادی مردم، فرهنگ سازی و تمدن آفرینی دارند. ملتی که از فرهنگ و دانش بی‌ بهره باشند ملت ضعیف و بی‌ هویتی هستند. متأسفانه مناطق مرکزی (هزاره‌جات) طبق پلان و برنامه‌ریزی حکومت‌های بی‌ لیاقت و رژیم‌های تبارگرا، از وجود مراکز علمی جدید (آکادمیک و کلاسیک) در گذشته محروم بوده و الآن نیز این محرومیت علمی - فرهنگی به اشکال گوناگون تداوم دارد. تنها یک دانشگاه در سالهای اخیر در بامیان تأسیس گردیده است که با توجه به وضعیت جغرافیای هزارستان از جمله فقدان و یا خرابی راه‌های ارتباطی، صعوبت حمل و نقل و بعد مسافت، به هیچ وجه جوابگوی نیاز علمی - فرهنگی این مناطق نیست. در زمان تسلط و حکومت مجاهدین که مناطق هزاره‌جات از خود مختاری نسبتاً خوبی برخوردار بود؛ فعالیت‌های آموزشی قابل توجهی انجام نشد مگر در برخی از مناطق که کارهای شایان توجه صورت گرفت و برخی از فرزندان مردم هزاره تا سطح صنف دوازده در زادگاه خود به تحصیل پرداختند.

بعد از به وجود آمدن اداره جدید و استقرار حکومت مرکزی پس از رژیم طالبان، کارها و فعالیت‌های فرهنگی ولو به صورت محدود در اکثر مناطق از جمله در هزاره‌جات آغاز شد و برخی از مدارس و مکاتب که تعطیل یا نیمه تعطیل بودند؛ توسط اداره جدید به فعالیت آموزشی خود شروع کردند که بعداً به آن اشاره خواهیم کرد. اینک به بیان و ذکر مراکز فرهنگی - آموزشی ارزگان در دو قسمت جداگانه (دینی و آکادمیک) خواهیم پرداخت.

نکته قابل یاد آوری اینکه؛ در این فصل (مراکز علمی - فرهنگی ارزگان) بیشتر به مراکز علمی - فرهنگی مناطق هزاره نشین (ولایت دایکندی و ارزگان خاص) توجه شده است زیرا به منابع و مدارک مراکز علمی - فرهنگی مناطق پشتون نشین

ارزگان جنوبی؛ دسترسی نداشتیم. بنابراین از این جهت جزوه حاضر کامل تلقی نمی‌گردد و از باب "المیسور لا یسقط بالمعسور" به ذکر مراکز علمی-فرهنگی این خطه از ارزگان بخصوص مناطق و ساحات هزاره نشین پرداخته شده است.

الف. مدارس دینی و حوزات علمیه ارزگان

مدارس دینی و حوزه‌های علمیه در مناطق مرکزی همان سرنوشت مکاتب دولتی را دارند و از نبود امکانات رفاهی و درسی در سطح نازل قرار داشته و دارند. با وجود تمام نواقص و کمبودها، مدارس دینی با سعی و مجاهدت عالمان و اساتید بی ادعا و مخلص، مصدر خدمات بزرگی شده اند و افرادی دانشمند و تحصیل کرده‌ای را تحویل جامعه داده‌اند که در گذشته و در حال حاضر مصدر خدمات مفید و فعالیت‌های ثمربخش واقع شده‌اند. که اینک بطور گذرا اشاره‌ای به این مراکز علمی-دینی می‌نماییم.

۱. الف. مدرسه علمیه المهدی (عج) شیخمیران

این مدرسه در سال ۱۳۵۶ ش توسط عده از علمای منطقه از جمله؛ حجج اسلام آقای استاد محقق نوجک، آقای فصیحی شیخمیران، آقای شهید امینی، مرحوم آقای مبلغ و مرحوم استاد موحدی اشتدرلی با همکاری مردم متدین منطقه در زمین به مساحت هزار متر مربع احداث گردیده است.

مدرسه مذکور در دو طبقه دارای چهل باب اتاق، سالن اجتماعات و یک باب کتابخانه می‌باشد این مدرسه مناطق چهار قل، خوشک، کورگه، بغل کندو و قسمت سفلاهی شیخعلی و سنگ‌تخت را تحت پوشش قرار می‌دهد. مؤسسين مدرسه مذکور بعد از طی مراحل علمی و بازگشت از نجف اشرف به منطقه تصمیم به احداث آن می‌گیرند و کارهای اجرای مدرسه مذکور بین آن‌ها تقسیم می‌گردد. شهید امینی و استاد موحدی کارهای خارج از منطقه را که مرتبط با مدرسه بوده به عهده می‌گیرند و در اثر مساعی آن‌ها مدرسه در خارج از کشور به رسمیت شناخته می‌شود و امکاناتی نسبتاً مفیدی از جمله کتاب‌های دینی برای مدرسه تهیه و ارسال می‌شود. دوست داران کتاب از کتاب‌ها به دو صورت امانی و حضور در کتابخانه مدرسه استفاده کرده و بهره می‌برند. کتاب‌های فوق دراعتلای فرهنگی و بیداری مردم بخصوص قشر فرهنگی در آن برهه تاریخی نقش مهم و بسزای داشتند و تا هنوز بعضی از این کتاب‌ها در نزد مردم

به طور امانت باقی مانده است. متأسفانه در حال حاضر برخی از این کتاب‌ها در اثر منازعات و جنگ‌های گروهی و یا عدم حفاظت درست، از بین رفته‌اند.

آقایان استاد محقق و استاد فصیحی کارهای فیزیکی ساختمان و ساخت و ساز مدرسه را با جدیت تمام ادامه داده و به پایان می‌رسانند که بحمد الله از آغاز فعالیت مدرسه تا امروز طلاب فاضل و دانشمند از آن حوزه برخاسته‌اند که در نوع خود قابل ستایش است. همانگونه که هر انقلابی تأثیر مفیدی در جامعه دارد، به موازات آن احیانا مراکز فرهنگی و آموزشی را از لحاظ کیفیت و یا کمیت در سطح پائین قرار می‌دهد و یا موجب تعطیلی آن‌ها می‌گردد؛ مدرسه مذکور نیز از این قاعده مستثنی نیست یک مرتبه در سال ۱۳۵۹ ش حدود دو سال به قرارگاه نظامی توسط نیروهای مسلح شورای اتفاق اسلامی که به منطقه آمده بودند، تبدیل شد و بار دیگر در سال ۷۵ و ۷۶ توسط گروه‌های مسلح منطقه به مرکز نظامی تبدیل می‌شود که متأسفانه بخش از ساختمان و اتاق‌های مدرسه بر اثر حوادث که ذکر شد، تخریب و منقذهای برای دیدبانی در آن ایجاد می‌شود.

حجة الاسلام و المسلمین استاد محقق از بدو تأسیس مدرسه مذکور بیش از سه دهه در آن مشغول به تدریس بوده است و در خلال این مدت برخی از علماء از جمله حجج اسلام آقای مهدوی بغل‌کندو، آقای مهدوی سیاده، آقای احسانی سیاده، آقای یاسین اکبری، آقای محمد کاظم مبلغ و آقای عبد الجلیل محقق به تناوب زمانی سمت استادی مدرسه را به عهده داشته و دارند.

۲. الف. مدرسه علمیه توحیدیه دره خودی

برای نخستین بار اندیشه تأسیس یک حوزه علمیه بزرگ در منطقه دره خودی، در نجف اشرف در ذهن علما و طلاب مقیم نجف این منطقه، جوانه زد و بدین ترتیب مدرسه علمیه توحیدیه دره خودی در سال ۱۳۴۸ ش با اجازه حضرت امام خمینی تأسیس شد. وقتی مدرسه توحیدیه به صورت رسمی از سوی حضرت امام خمینی مورد قبول واقع شد، علمای منطقه در یک اقدام شورایی، کارهای مدرسه را در میان خویش تقسیم نمودند؛ به این شکل که تعدادی از علما، مساله مهم تدریس را به عهده گرفتند و تعدادی هم مدیریت آن را و تعدادی نیز فراهم نمودن اکمالات و مسایل اقتصادی آن را به دوش گرفتند. لذا بسیار زود این مدرسه در منطقه برغس، از قریه‌جات و تمه

دره خودی، تاسیس شد و کارهای ساختمانی آن به پایان رسید که در آن زمان مدرسه مذکور در دو طبقه و دارای ۳۰ اتاق بنا شد و پذیرش طلاب در آن مدرسه و درسهای آن آغاز گردید. کارهای مدرسه، البته نه به شکل بسیار جدی و آنگونه که مؤسسان آن مد نظر داشتند، به پیش می‌رفت. همین پراکندگی‌ها باعث شد که دوتن از علمای انقلابی منطقه به نام‌های شهید جان محمد مهدوی و هم‌رزم همیشگی‌اش شهید دوست محمد رحیمی در سال ۱۳۵۶ ش با هدف سر و سامان بخشیدن به امور مدرسه مذکور وارد منطقه شدند. آنها که در آن شرایط سخت و گرگ و میش سیاسی (اولین روزهای کودتای خلقی‌ها) و با اهداف بلند و انقلابی وارد منطقه شده بودند، حضور جان بخش شان که همراه با کوله باری از علم و معرفت و اندیشه‌های انقلابی و روشنگرانه بود، لرزه بر اندام مزدوران خلق و پرچم و ریزه خواران آنان انداخت. به همین خاطر در اولین فرصت این دوشهید بزرگوار به وسیله ولسوال آن زمان ولسوالی خدیر، دستگیر و به کابل منتقل شدند که تا امروز از آن دو شهید بزرگوار خبری در دست نیست. بدین ترتیب مدرسه علمیه توحیدیه پیش از آغاز انقلاب دوتن از بهترین نیروهای خویش را که همه آنان را مغزهای متفکر نیروهای انقلابی می‌دانستند، از دست داد و در ادای دین به اسلام و انقلاب از همگان گوی سبقت را ربود. فعالیت‌های مدرسه بعد از این حادثه کمر شکن با رکود نسبی مواجه شد گرچه که همواره ادامه داشت. اما بعد از آغاز انقلاب مردم افغانستان و آزاد سازی مناطق مرکزی از لوټ وجود مزدوران کرم‌لین، بار دیگر مدرسه توحیدیه بدست توانای جمعی از علمای منطقه در سال ۱۳۶۴ ش جان تازه یافت و این بار در منطقه شکر دره دره خودی و با مدیریت استاد شهید موحدی و استاد فصیحی شکر دره و جمعی از نیروهای تازه نفس و انقلابی، با حدود دوصد نفر طلبه فعال شد. بسیاری از علما، طلاب و شخصیت‌های فعلی منطقه محصول این دوره مدرسه علمیه توحیدیه هستند. مدرسه توحیدیه به شکل بسیار جدی و همه جانبه به پیش می‌رفت که متأسفانه در سال ۱۳۶۶ جنگ‌های خونین داخلی میان گروه‌ها و احزاب شروع شد و بدین ترتیب مدرسه نیز به تعطیلی کشانده شد و به مدت یکسال تعطیل بود و دوباره در سال ۱۳۶۷ شروع به کار نمود، و از آن زمان تاکنون به طور پراکنده این مدرسه، گاهی تعطیل و گاهی فعال ادامه داشته است. ناگفته نماند که این مدرسه در حاضر تعطیل است و جای آن را مدرسه امیر المؤمنین (ع) گرفته است که به صورت مختصر شرح آن نیز خواهد آمد.

۳. الف. مدرسه علمیه امیر المؤمنین (ع) دره خودی

این مدرسه در منطقه به اسم و تمه (وطمه) در سال ۱۳۶۸ ش توسط حجة الاسلام حاجی انصاری و همکاری برخی از شخصیت‌های علمی و فرهنگی داخل و خارج از کشور در دو طبقه تأسیس می‌شود. مدرسه امیرالمؤمنین بعد از مدرسه توحیدیه بار فرهنگی و وظیفه آموزش علوم اسلامی را به دوش داشته است. این مدرسه از بدو تأسیس خود هیچگاه دچار تعطیلی بلند مدت نشده و همواره در خدمت تربیت آموزش طلاب متقاضی بوده است. به گونه‌ای که شاگردان بسیاری را برای جامعه تربیت و راهی مراکز علمی خارج و داخل کشور نموده است و جمعی نیز هم اکنون مشغول خدمت و کارهای فرهنگی در منطقه هستند. البته ناگفته نماند در عین حالی که این حوزه همواره از محروم ترین مراکز فرهنگی منطقه بوده و هیچگاه کمک‌های قابل توجهی از مراکز مربوطه دینی دریافت نکرده است، اما همچنان به فعالیت خود ادامه داده است که تداوم فعالیت این مدرسه مرهون دو عامل مهم و اساسی بوده است:

۱. صداقت و پشتکار موسس و مدیر آن یعنی شخص حاجی انصاری و همچنین صداقت و پشتکار و دلسوزی استاد آن مدرسه یعنی حجة الاسلام آقای استاد شریفی.
۲. دوری گزیدن این مدرسه از جریانات، احزاب سیاسی و جار و جنجال‌های آنها. به هرحال مدرسه علمیه امیرالمؤمنین (ع) با کمک و وجوهات شرعی مردم منطقه تا امروز به حیات خویش ادامه داده است و امید است که همچنان مایه خیر و سعادت مردم آن سامان باشد.^۱

۴. الف. مدرسه علمیه سنگ تخت

مدرسه علمیه سنگ تخت از قدیمی‌ترین و با سابقه‌ترین مراکز علمی در هزاره‌جات و مناطق مرکزی بحساب می‌آید که به گواهی برخی از علماء و دانشمندان خطه ارزگان، در برهه از زمان همطراز با حوزه علمیه مشهد بوده است. شخصیت‌های علمی - مذهبی از ولایات و مناطق مرکزی، امثال شیخ موسی زوجک، شیخ ناظر حسین شهرستانی و آقای سید یوسف بیری و عده‌ای دیگر از علماء که هر کدام مصدر خدماتی

۱. مطالب مربوط به مدارس علمیه دره خودی با استفاده از اطلاعات که برادر عزیز جناب آقای هدایت در سال ۱۳۸۶ در اختیارم قرار داد، تنظیم شده است.

واقع شده اند، دانش آموختگان این مرکز علمی هستند. نحوه تأسیس، فعالیت و تداوم این مرکز علمی را می‌توان در سه مرحله مرور کرد.

مرحله اول

اولین بنیانگذار مرکز علمی سنگ تخت حجة الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ حمزه نوری در حدود یک قرن قبل بوده است. این مرد بزرگوار شاگردان ممتازی را تحویل جامعه شیعی داده است. در اثر تلاش، فراست و جامعیت ایشان مرکز وزین علمی در مناطق مرکزی بوجود آمد که تا اتمام سطوح عالیه دروس حوزه علمیه در آن تدریس می‌شد.

مرحله دوم

در مرحله دوم از حیات تاریخی مرکز علمی سنگ‌تخت، شاگردان برازنده حاج شیخ حمزه نوری حجج اسلام آقایان حاج شیخ قاسم علی واعظی و حاج سید مشهدی (مشهور به آقای مشهد) به کرسی تدریس می‌نشینند. آقای شیخ قاسم علی واعظی در سونه سنگ‌تخت و آقای مشهد در خلبرگ برای مشتاقان علوم آل محمد (ص) از سراسر هزاره‌جات تدریس می‌نمایند. این دو عالم بزرگوار در حدود بیست و پنج سال در خدمت طلاب علوم دینی بودند و افراد نیک‌نام که اسم و نام ایشان در بین مردم منطقه به خوبی و نیکی برده می‌شوند از جمله شاگردان این اساتید بزرگوار هستند.

مرحله سوم

این مرحله با تدریس و ارشاد حضرت آیت الله خسروی آغاز می‌شود. ایشان از سال ۱۳۳۸ ش در حدود بیست سال در کرسی تدریس می‌نشینند و به تربیت طلاب آن ساحات همت می‌گمارد. شخصیت‌های علمی و مذهبی هزاره‌جات به نحوی از انحا از خدمت این استاد بزرگوار استفاده کرده اند. در واقع حوزه علمیه سنگ‌تخت از درخشان‌ترین و با سابقه‌ترین مرکز علمی شیعی در کشور و دارای ارزش تاریخی است. لیکن به علت دور بودن از مرکزیت سیاسی (کابل) و عدم اقتصاد کافی و عوامل دیگر، نتوانست آنگونه که شایسته و بایسته بود، رشد نموده و بالندگی خود را حفظ

کند. در حال حاضر دو مدرسه علمیه وارث این مرکز علمی- فرهنگی شیعه در هزاره جات است.^۱

۴-۱. الف. مدرسه علمیه محمدیه

این مدرسه واقع در نزدیک بازار سنگ تخت است که مناطق سنگ تخت و بندر را تحت پوشش قرار می دهد. مدرسه مذکور دارای چهار استاد بنامهای حجج اسلام آقایان شیخ علی جمعه اوحدی، شیخ مدار نجیبی، شیخ خدابخش معروف به علامه و شیخ امید اصغری می باشند. نمایندگان مدرسه مذکور در خارج از کشور حجج اسلام آقای حاج حسینعلی فیاض و آقای شیخ قنبرعلی فیاض می باشند.

۴-۲. الف. مدرسه علمیه خاتم الانبیاء

مدرسه خاتم الانبیاء در اسپه سنگ سنگ تخت موقعیت دارد مؤسس مدرسه مذکور حجة الاسلام و المسلمین استاد شهید صادقی نیلی می باشد. استاد صادقی ضمن باز دید از این منطقه و پیشنهاد احداث جوی برای زراعت و آبیاری، این حوزه علمیه را نیز تهداب گذاری و احداث می نماید.

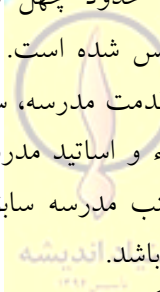
۵. الف. مدرسه علمیه مهدیه نیلی

مدرسه علمیه نیلی در سال ۱۳۵۰ ش توسط حجة الاسلام شیخ یوسف کربلایی در منطقه سر نیلی تأسیس شده است که دارای دوازده اتاق بوده است و ایشان در همین زمان هم تدریس را شروع می کند و هم مدیریت مدرسه را به عهده می گیرد. بعد از بازگشت شهید حجة الاسلام والمسلمین صادقی نیلی از نجف اشرف، مدرسه مذکور در سال ۱۳۵۲ ش تجدید بنا می شود که یک باب مسجد و چند باب اتاق دیگر بر آن افزوده می شود. در سال ۱۳۶۴ ش مدرسه ی با همین نام در شمال شرقی بازار نیلی، توسط شهید صادقی و همکاران ایشان در زمین به مساحت پانصد متر مربع احداث می شود. این مدرسه دارای بیست باب اتاق بوده و در حدود صد نفر طلبه از مناطق مختلف ارزگان در آن مشغول به تحصیل هستند. اساتید و مدرسان که تا هنوز در مدرسه مهدیه نیلی تدریس کرده اند عبارت اند از: حجج اسلام آقایان شیخ یوسف

۱. مطالب مربوط به مدارس علمیه سنگتخت با استفاده از اطلاعات که جناب حجة الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ حسینعلی فیاض پیرامون وضعیت مدارس سنگتخت در سال ۱۳۷۷ ارائه کرده بود، نگارش یافته است.

کربلایی، شهید صادقی، فاضلی، شهید موحدی، اخلاقی زرد سنگ و فیاض. در سال تحصیلی ۶۸-۱۳۶۷ ش (زمانی که بنده در آنجا مشغول به تحصیل بودم) آقایان حجج اسلام شهید صادقی، فیاض و اخلاقی زردسنگ اساتید مدرسه بودند. قابل یاد آوری اینکه ساختمان که در زمان شهید صادقی در شمال شرقی بازار نیلی بنا شده بود، در حال حاضر متأسفانه کاملاً تخریب شده است. حوزه علمیه مهدیه و محل تدریس دوباره به سر نیلی برگشته است و در حال حاضر جناب آقای حجة الاسلام فاضل مدیریت مدرسه را به عهده داشته و با عده‌ای از اساتید از جمله حجة الاسلام هاشمی مشغول تدریس و تربیت طلاب می‌باشند.

۶. الف. مدرسه علمیه امام صادق (ع) شهرستان

این مدرسه در زردنی شهرستان واقع شده و از قدمت تاریخی در این ولسوالی بر خوردار است. مدرسه مذکور در حدود چهل سال قبل توسط حجة الاسلام و المسلمین آقای امینی شهرستانی تأسیس شده است. اکثر طلاب ساحات شهرستان در این مدرسه تحصیل کرده اند. بخاطر قدمت مدرسه، ساختمان آن بعد از مدتی از حالت مرغوبیت خارج گردیده بود لذا علماء و اساتید مدرسه با مساعدت و همکاری مردم، مدرسه‌ی دیگری به همین نام در جنب مدرسه سابق احداث کردند که آغاز فعالیت علمی آن مدرسه از سال ۱۳۷۱ ش می‌باشد.  اندیشه
مدرسه جدید به عنوان خوابگاه طلاب و مدرسه سابق به عنوان مدرس و محل استراحت اساتید می‌باشد مدرسه جدید دارای پنجاه و هفت باب حجره بوده که در دو طبقه احداث گردیده است. اساتید مدرسه در زمان نگارش (۱۳۷۸ ش) حجج اسلام آقایان فاضل و عالمی هستند. طلاب مشغول به تحصیل در مدرسه مذکور تقریباً دو صد نفر می‌باشند. از ویژگی‌های این مدرسه این است که برخی از اوقات کورس‌های ریاضی و زبان انگلیسی نیز در آن دائر گردیده و برای طلاب تدریس می‌گردد.

۷. الف. مدرسه علمیه جعفریه شهرستان

این مدرسه واقع در منطقه پلاس از توابع چهار صد خانه شهرستان است مدرسه مذکور در سال ۱۳۶۳ ش طبق اظهارات حجة الاسلام آقای صادقی شهرستانی

توسط ایشان و با هزینه مردم خیر منطقه تأسیس شده است. این مدرسه دارای چهارده باب اتاق می باشد که دو نفر استاد و یک نفر مدیر اداره مدرسه مذکور را به عهده دارند.

۸. الف. مدرسه علمیه امیر المؤمنین (ع) شهرستان

این مدرسه واقع در کدنگ چهار صد خانه شهرستان (گیروی سفلی) است که در سالهای ۶۵-۶۶ ش توسط حجة الاسلام آقای صادقی شهرستانی احداث گردیده است. بعد از احیای زمین موات در این منطقه و حفر چندین کاریز در آن، توسط متصدی امور، زمین احیا شده با زمین فعلی مدرسه و متعلقات آن که در حدود سه هزار اصله درخت بادام است، از طریق مزایده تعویض می گردد. مدرسه مذکور دارای بیست و پنج باب اتاق می باشد که در آن سه نفر استاد و یک نفر مدیر مشغول فعالیت می باشند. طلاب مشغول به تحصیل در حدود صد نفر طلبه می باشند.

۹. الف. مدرسه علمیه باقر العلوم شهرستان

مدرسه علمیه باقر العلوم واقع در منطقه شالچ از توابع صد خانه شهرستان است که در سال ۱۳۶۷ ش تأسیس شده است. در حال حاضر چهل نفر طلبه در مدرسه مذکور مشغول به تحصیل هستند.^۱

۱۰. الف. مدرسه علمیه امام المنتظر (عج) اشترلی

مدرسه امام المنتظر (عج) واقع در میانه اشترلی و در زمین به مساحت پانصد متر مربع در سال ۱۳۵۸ ش توسط حجة الاسلام آقای امینی اشترلی تأسیس شده است. این مدرسه دارای پانزده باب اتاق و یک سالن اجتماعات می باشد. آقای امینی از زمان تأسیس مدرسه تا سال ۱۳۷۸ سمت استادی و مدیریت مدرسه را به عهده داشته است. البته بعد از منتقل شدن ایشان به کابل چند سالی روند آموزش و تدریس در مدرسه مذکور دچار اختلال و وقفه گردید. در حال حاضر حجة الاسلام آقای بیانی به عنوان مدیر و استاد مدرسه در آنجا مشغول به تدریس و فعالیت های فرهنگی است.

۱. مطالب مربوط به مدارس شهرستان با استفاده از اطلاعات که جناب حجة الاسلام و المسلمین آقای صادقی شهرستانی در سال ۱۳۷۸ در اختیارم گذاشت، تنظیم گردیده است.

۱۱. الف. مدرسه علمیه امام حسین (ع) قوچنقی

این مدرسه واقع در شمال شرق بازار قوچنقی و در زمین به مساحت پانصد متر مربع در سال ۱۳۶۶ ش توسط افراد خیر و با هزینه آن‌ها احداث شده است. این مدرسه دارای پانزده باب اتاق و یک باب مسجد می‌باشد. از زمان تأسیس و از آغاز دوره فعالیت فرهنگی و آموزشی این مدرسه مرحوم حجة الاسلام شیخ محمد کاظم انصاری و بعد از ایشان حجة الاسلام محمدی مدیر و استاد مدرسه بودند که در حال حاضر حجة الاسلام سید یاسین سجادی هم مدیریت و هم سمت استادی مدرسه مذکور را به عهده دارد.

۱۲. الف. مدرسه علمیه لزیر

این مدرسه در سال ۱۳۵۴ ش توسط حجة الاسلام آقای شیخ محمد حسین دانش لزیر در منطقه یرگ (قسمت علیای لزیر) تأسیس شد که در آن زمان آقای دانش هم مؤسس مدرسه بود و هم استاد مدرسه. البته این مدرسه عمر طولانی نداشت و بعد از مدتی تعطیل گردید.^۱

۱۳. الف. مدرسه علمیه امام صادق (ع) عبدی و فهرستان

این مرکز آموزشی در سال ۱۳۵۵ ش بعد از بازگشت مرحوم حجة الاسلام و المسلمین شیخ غلام علی رفیعی از نجف اشرف بنا نهاده شد. تدریس ایشان از زمستان سال ۱۳۵۵ در منطقه جلورگ از توابع آهنگر شروع شد که به مدت یک سال در آنجا ادامه داشت و بعد از یک سال به پای کوتلک عبدی منتقل شد که مرحوم رفیعی تا سال ۱۳۵۹ به مدت سه سال در این منطقه برای مشتاقان علوم اسلامی مشغول تدریس بود و از آن تاریخ به بعد محل تدریس وی به مسروک منتقل شد و تا سال ۱۳۶۸ ش در همین مکان تدریس ایشان ادامه پیدا می‌کند و از سال ۱۳۶۸ دو باره به پای کوتلک عبدی بر می‌گردد و تا سال ۱۳۷۲ در آنجا حوزه درس خود را دایر می‌کند و از سال ۱۳۷۲ محل تدریس ایشان به فهرستان منتقل می‌شود که مرحوم رفیعی تا زمان فوت (سال ۱۳۸۲) در آنجا مشغول تدریس و اشاعه فرهنگ اسلامی بود. هرچند مرکز مذکور در خلال این

۱. قابل یادآوری اینکه: مطالب مربوط به برخی از حوزه‌های علمیه و مدارس دینی ارزگان چند سال قبل تهیه و تنظیم گردیده بود که در حال حاضر احتمالاً تغییراتی در کمیت و برنامه‌های درسی حوزه‌های مذکور، اساتید و مدیریت آنها صورت گرفته که ممکن است در اینجا اعمال نشده باشد.

مدت دارای ساختمان و بنای ثابتی نبود و محل تدریس مرحوم رفیعی منابر و مساجد محل بود؛ در عین حال وی توانست با بردباری و تحمل مشکلات مصدر خدمات فراوان گردد و طلاب فراوان و فاضل را از مناطق عبدی، فهرستان، آهنگر و خوشک تربیت کند که در حال حاضر برخی از آنان در منطقه مشغول فعالیت فرهنگی و اجتماعی هستند و برخی دیگر در خارج مشغول فراگیری دانش و تکمیل تحصیلات خویش می‌باشند.

ساختمان مدرسه علمیه امام صادق (ع) عبدی و فهرستان در سال ۱۳۸۲ در سیاه ناهور فهرستان در زمین به مساحت تقریبی چهار صد متر مربع احداث گردیده است که در حال حاضر حجة الاسلام آقای عزیز الله روحانی مدیریت مدرسه را به عهده داشته و علاوه بر مدیریت، همراه با برخی از علماء و همکاران خود مشغول به تدریس و تربیت طلاب نیز می‌باشند.

۱۴. الف. مدرسه علمیه امام صادق (ع) کجران خاص

در کجران خاص (مرکز ولسوالی) یک باب مدرسه‌ی دینی به نام مدرسه امام صادق (ع) وجود دارد که در دوران جهاد، به سال ۱۳۶۸، در منطقه کاریز احداث شده است. این مدرسه که توسط دیوار از چهار طرف احاطه بندی شده است، دارای یک راهرو بزرگ، و چندین اتاق است. تحصیل در این مدرسه معمولاً قبل از ظهر و بعد از ظهر انجام می‌گیرد، و طلبه‌های آن عمدتاً از مرکز ولسوالی است.

۱۵. الف. مدرسه علمیه مهدیه ناوه رود

این مدرسه در ناوه رود کجران در زمان جهاد احداث شده که با توجه به اوضاع شرایط منطقه، دروس دینی در آن ادامه می‌یابد.

۱۶. الف. مدرسه علمیه کیسو

در کیسو تا قبل از آغاز جهاد و مبارزه چند حوزه درسی، به ترتیب:

۱. در ورشو توسط استاد شیخ قنبر صدوقی
۲. در شنیه توسط استاد شیخ غلامعلی زکی
۳. در رویان توسط شهید استاد شیخ محمد علی عالمی ادامه داشت.

و در دوران جهاد با همکاری پایگاه و مردم در جای (کنار) مدرسه دولتی ابتدائی دشت، یک باب مدرسه دینی به نام مدرسه امام صادق (ع) ساخته شد و طبق شرایط و وضعیت منطقه درسهای دینی ادامه می‌یابد.

۱۷. الف. مدرسه علمیه تمران

در منطقه تمران، یک باب مدرسه علمیه با همکاری مردم، توسط شهید استاد شیخ جمعه احسانی، در (اواخر) دوران حکومت ظاهر ساخته و راه اندازی شد. مدرسه علمیه تمران، از عمده‌ترین مدرسه‌های دینی منطقه به حساب می‌رود که تا دوران قبل از کودتا تعداد شاگردان آن تا ۷۰ نفر طلبه می‌رسید و تا سطح لمعه در این مدرسه تدریس می‌شد. این مدرسه در سالهای اولیه خود تحت اداره و سرپرستی استاد احسانی از جنب و جوش و رونق کامل برخوردار بود و طلاب از منطقه‌های خیلی دور دست، چون ناومیش، جلگه، کیسو، کیتی و دایکندی در این مدرسه سرازیر می‌شدند. در دوران جهاد نیز این مدرسه تحت مدیریت شهید اخلاقی و پس از آن باهمکاری استادان منطقه، به فعالیت خویش ادامه می‌داد.^۱

۱۸. الف. مدرسه علمیه رسول اکرم (ص) خوشک

مدرسه رسول اکرم (ص) خوشک در منطقه دهن آب لرگر بالاتر از بازار تازه تأسیس خوشک موقعیت دارد. این مدرسه مناطق خوشک که دارای بیش از ۲۵۰۰ خانوار می‌باشد و غیبی را تحت پوشش قرار می‌دهد. منطقه غیبی هرچند که از لحاظ تقسیمات اداری مربوط به ولسوالی شهرستان است، اما به خاطر قرب مکانی با خوشک روابط اجتماعی و فرهنگی تنگاتنگی بین این دو منطقه وجود دارد. در مناطق مذکور بنا به نیاز که احساس می‌شد چندین سال بود که حوزه علمیه و حلقات درسی توسط علماء منطقه ایجاد شده بود که گاهی در خربید و گاهی در نگلج و زمانی در بالاسر خوشک قرار داشت. بر اساس نیازی که نسبت به یک مرکز دینی ثابت در این منطقه محسوس بود، علماء بلاد بر اساس اصرار و پیشنهاد مردم و متنفذین منطقه و با کسب

۱. زکی، ناظر حسین؛ مجله سراج، سال اول، شماره دوم، «بررسی کلی از وضعیت عمومی کجران».

اجازه از دفتر آیت الله محقق کابلی از کابل در سال ۱۳۸۶ اقدام به ساخت ساختمان برای مدرسه مذکور با هزینه افراد خیر و وجوهات شرعیه نموده‌اند. این مدرسه در زمین به مساحت ۱۶۰۰ متر احداث گردیده است که مشتمل بر ۷ باب اتاق برای طلاب، دو باب مدرس و یک باب کتابخانه می‌باشد. هر چند ساختمان جدید مدرسه مراحل ابتدایی خود را پشت سر گذاشته است اما تداوم فعالیت‌های فرهنگی و آموزشی آن به صورت مستمر و با کیفیت نیازمند عزم جدی متولیان امر و مردم خیر منطقه می‌باشد.

در حال حاضر حجج اسلام آقایان محمدی و احسانی سمت استادی مدرسه مذکور را به عهده دارند و حجت الاسلام آقای جعفری مدیر مدرسه مذکور می‌باشد.

۱۹. الف. مدرسه علمیه امام جعفر صادق (ع) مرکز ارزگان خاص

در مرکز ارزگان از زمان‌های دور مراکز علمی و آموزشی جهت آموزش و تربیت طلاب دینی وجود داشته اند که تاهنوز برخی از همان مراکز محل تدریس و تربیت طلاب دینی می‌باشند. در آغاز حکومت داود خان مرکز آموزشی دینی^۱ با هدف تدریس و آموزش علوم اسلامی به مشتاقان علوم دینی، توسط برخی از علماء در این منطقه ایجاد می‌شود که مدیریت حوزه درسی مذکور را کربلای مقدس به عهده داشته است و حجج اسلام آقای فقیهی، آقای نقوی و پسر کربلای مقدس آقای شیخ محمد علی تقدسی در آن به تدریس پرداخته اند. مساحت مرکز مذکور تقریباً هزار متر مربع بوده که مشتمل بر یک باب مسجد و یک باب حسینیه واقع در مرکز کهنه بازار ارزگان بوده است. در آخر دوره حکومت داود خان حجج اسلام آقای استاد فیاض ارزگانی و آقای سید مظفری باغچار در آن به تدریس و تربیت طلاب پرداخته اند. و در سال ۱۳۷۵ ش ساختمانی برای مرکز درسی و آموزشی مذکور به نام مدرسه علمیه امام جعفر صادق (ع) در منطقه سیدان نزدیک بازار نو توسط حجج اسلام آقایان استاد فیاض، کربلای مقدس، نقوی و مظفری ایجاد می‌شوند که مدرسه علمیه مذکور دارای ده باب اتاق است.

۱. به طور معمول علماء بعد از طی مراحل علمی به منطقه خویش برگشته و آغاز به تدریس علوم دینی می‌کردند و از مساجد و منابر به عنوان محل تدریس استفاده می‌نمودند. پس منظور از (مرکز درسی، مرکز آموزشی و حوزه درسی) در بخش مربوط به مدارس و حوزه‌های علمیه، مساجد و منابری است که به عنوان محل تحصیل و تدریس مورد استفاده قرار می‌گرفتند.

۲۰. الف. مدرسه علمیه باقر العلوم حسینی

این مرکز آموزشی واقع در منطقه حسینی است و توسط کربلای مقدس در سال ۱۳۵۰ ش (تقریباً) با هدف تعلیم و تربیت طلاب علوم دینی و ارشاد مردم آن ساحه ایجاد شده است. در سال ۱۳۶۱ با همت و کمک مالی مهاجرین منطقه مذکور که مقیم تهران بودند ساختمانی برای مدرسه علمیه مذکور مشتمل بر هفت باب اتاق، ساخته می‌شود که از سال ۱۳۶۳ تا ۱۳۶۹ ش حجة الاسلام آقای شیخ سلمان انصاری استاد مدرسه مذکور بوده است و همچنان حجج اسلام آقایان کریمی، اخلاقی، تقدسی و رحیمی در مدرسه مذکور تدریس داشته‌اند مدرسه مذکور متأسفانه بعد از تحولات و حوادث سال ۱۳۶۹ تعطیل گردیده است.

۲۱. الف. مدرسه علمیه امام جعفر صادق (ع) سیاه بغل زولی

این حوزه درسی و آموزشی در دهه ۱۳۴۰ ش توسط حاجی آخوند و آخوند هاشم کربلای که باهم برادر بوده و از منطقه جاغوری به اینجا نقل مکان کرده بودند، جهت تدریس و تربیت طلاب ایجاد می‌شود. در سال ۱۳۶۹ ش ساختمانی برای این مرکز درسی به نام مدرسه علمیه امام جعفر صادق (ع) واقع در مرکز گنداب سیاه بغل ساخته شده است. از جمله اساتید مدرسه مذکور می‌توان از حجج اسلام آقایان اسد الله افضلی، احمدی و سلمان انصاری نام برد.

۲۲. الف. مدرسه علمیه باغچار

این حوزه درسی واقع در باغچار ارزگان است و سابقه تأسیس آن به دهه ۱۳۴۰ ش بر می‌گردد که حجة الاسلام ملا نظر آخوند بنیانگذار این مرکز درسی و آموزشی محسوب می‌شود و تا سال ۱۳۶۹ ش حجة الاسلام آقای محمد حسین افضلی در حوزه درسی و آموزشی مذکور مشغول به تدریس بوده است.

۲۳. الف. مدرسه علمیه پالان

مدرسه علمیه پالان (پهلوان) در زمین وقفی که یکی از خیرین منطقه به نام سرور خان وقف کرده بود، در سال ۱۳۶۹ ش توسط مردم بنا گردیده است و حجج اسلام آقایان جعفری و شریفی تدریس در مدرسه مذکور را به عهده داشته‌اند.

۲۴. الف. مدرسه علمیه سیرو

مدرسه علمیه سیرو در سال ۱۳۸۲ ش تأسیس شده است که در حال حاضر حجج اسلام آقایان محقق سیرو و رحیمی در آن مشغول به تدریس هستند.

۲۵. الف. مدرسه علمیه جوی شش‌پر

در حال حاضر از جمله مدارس و حوزه‌های فعال ولسوالی ارزگان خاص، مدرسه علمیه جوی شش‌پر است که فعلاً حجة الاسلام آقای حسینی در آن مشغول به تدریس است.^۱



۱. مطالب مربوط به مدارس و حوزات علمیه ولسوالی ارزگان خاص، با استفاده از اطلاعات که حجج اسلام آقایان انصاری و وثوقی در سال ۱۳۸۶ در اختیارم قرار داد، تنظیم گردیده است.

ب. سهم هزاره‌جات از معارف افغانستان

نظام آموزشی (تعلیمی) به شکل کلاسیک و مدرن آن هر چند در زمان پادشاهی شیر علی خان بنیان گذاری شد؛

« ولی عبدالرحمان همه چیز را از بنیاد تخریب نمود. لذا در طول ۲۳ سال حکومت او آموزش و پرورش یا تعلیم و تربیه و مطبوعات به کلی راکد و خاموش ماند. پس از مرگ او، در عصر حبیب الله خان، سر از نو نظام تعلیم و تربیه عصری شروع به فعالیت نمود. ولی بیشتر فعالیت آموزشی در شهر کابل و به ندرت در شهرهای دیگر به چشم می‌خورد. در عصر امان الله خان در ولایات بزرگ و نقاط دیگر کشور هم مکتب رایج شد. ولی هزاره‌جات به خاطر قهر طبیعت و خشم عبدالرحمان از این نعمت بی‌نصیب ماند.»^۱

مرحوم حسین نائل که به منابع و مدارک دولتی دسترسی داشته در مورد اولین مکتب رسمی در هزاره‌جات چنین می‌نویسد:

« گرچه اولین مکتب رسمی به سال ۱۳۲۵ در پنجاب تأسیس گردید، مع الوصف انکشاف آن به غایت کند و غیر محسوس بوده است. اکنون یک مکتب لیسسه و یک لیلیه و یک ابتداییه دخترانه در مرکز پنجاب و چهار مکتب ابتداییه دیگر در سایر مربوطات آن و یک متوسطه در اخضررات دایر می‌باشد. اولین مکتب رسمی پنجاب، به سال ۱۳۴۹ به لیسسه ارتقاء یافت و در آن تاریخ ۶۶۰ شاگرد در آن شامل بودند.»^۲

آقای لعلی از قول مرحوم عبد الحی حبیبی نقل می‌کند که:

« تا سال ۱۳۳۱ برای سه میلیون نفوس هزاره، پنج باب مکتب ابتدایی ساخته نشده است. همچنین خود آقای لعلی مدعی است که: دقیقاً در حوالی سال‌های ۱۳۴۰-۴۱ در کل مناطق مرکزی هزاره‌جات بیش از ۲۰ (باب) مکتب وجود نداشت، آن هم ابتدایی و دهاتی.»^۳

۱. دولت آبادی، بصیر احمد؛ هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت ص ۲۷۷.

۲. نائل، حسین؛ یاد داشتهایی در باره: سرزمین و رجال هزاره‌جات ص ۷۷.

۳. لعلی، علی داد؛ سیری در هزاره‌جات ص ۳۵۵ به نقل از هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت ص ۲۸۰.

مرحوم عبد الحسین مقصودی که خود یکی از وکلای دوره دوازدهم شورای ملی بود در مورد مکاتب هزاره‌جات روشنی انداخته چنین می‌نویسد:

« به طور مثال وقتی که در سال ۱۳۴۴ ش به حیث وکیل ولسوالی ناوُر وارد پارلمان افغانستان شدم، در تمام ساحه یکصد و بیست هزار نفری ناوُر یک مکتب سه صنفی در چاه‌آس خوات وجود داشت و دارای ۶۰-۷۰ نفر شاگرد بود. مسئولیت تدریس آن به عهده یک تن از اهالی محل به نام غلام حسین بود. یکی از وکلای سابقه هزاره‌جات به من گفت: که جهت گرفتن مکتب لیسه در پنجاب دایزنگی دست به کار شدم. بعد از طی مراحل آن پیش وزیر معارف رفتم، وزیر موصوف به من گفت: وکیل صاحب! راستش این است که اگر در هزاره‌جات مکتب لیسه بدهم، خاندان سلطنت به من خنده می‌کنند.»^۱

اینگونه بود که فرزندان هزاره به جرم آباء و اجدادشان که علیه عبدالرحمان خان به پا خاسته بودند و چند صباحی خواب شیرین وی را آشفته کرده بودند و به جرم مذهبی و به بهانه‌ای مضحک و واهی که اگر در هزاره‌جات لیسه افتتاح شود، خاندان سلطنتی بر وزیر معارف صاحب می‌خندند!، طی سالیان متمادی عمداً از فراگیری دانش و بهره‌گیری از نتایج آن، توسط اخلاف عبدالرحمان خان محروم ساخته می‌شوند. چنانکه:

« هاشم خان اخته عموی ظاهر خان در دوران صدارت خود طی فرمان نمره ۸۷۵ به وزارت معارف محفیانه دستور صادر نمود که از دخول فرزندان مردم هزاره در مکاتب عالی مخصوصاً مکاتب عسکری جلوگیری نماید. مسلماً با این برخوردهای مملو از خشم و تبعیض، هزاره‌ها به جای اینکه از دستاوردهای علم و دانش مستفید شوند، دانش‌های علمی و ذخایر فرهنگی خود را از دست دادند.»^۲

آقای دولت آبادی بعد از نقل قول آقای لعلی چنین می‌نویسد:

« البته در کتاب سیری در هزاره‌جات، تاریخ این فرمان قید نشده، ولی احتمال می‌رود که این فرمان در سال‌های ۱۳۱۵ تا ۱۳۱۸ ش که اوج پشتون‌گرایی در

۱. مقصودی، عبد الحسین؛ هزاره‌جات سرزمین محرومان، چاپ پاکستان ص ۵۲، به نقل هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت ص ۲۸۰.

۲. لعلی؛ سیری در هزاره‌جات ص ۳۵۵، به نقل از هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت ص ۲۸۱.

افغانستان است صادر شده باشد. چرا که در سال ۱۳۱۷ محمد نعیم برادر داود خان وزیر معارف می‌شود. آقای لعلی با جمع‌بندی کل یافته‌ها، ادعا می‌کند که در عصر ظاهر خان و بعد از او تا زمانی که مدارس دولتی فعال بود، در سراسر هزاره جات بیش از ۵ مکتب لیس و ۲۰۰ مکتب دهاتی، ابتدایی و متوسطه وجود نداشت. ایشان می‌نویسد که از جمع ۷۳۴۲۶۱ شاگرد سراسر کشور در سال ۱۳۵۳، در کل هزاره‌جات کمتر از ۳۰ هزار شاگرد درس می‌خواند. حدوداً ۴درصد»^۱

۱.ب. سهم ارزگان از معارف افغانستان

با توجه به آنچه ذکر شد، قبل از انقلاب اسلامی افغانستان چه در زمان پادشاهی چهل ساله ظاهر شاه و چه در زمان جمهوری داود خان تعداد اندکی مکاتب دولتی که تعداد آنها از انگشتان دست تجاوز نمی‌کرد، در ولایت ارزگان بخصوص ولایتی که امروز بنام دایکندی (ارزگان شمالی) یاد می‌شود، وجود داشت که تقریباً می‌توان گفت بیش از ۹۰ درصد واجدان شرایط تحصیل و افراد واجب‌التعلیم از فراگیری آموزش دانش جدید و عصری محروم بودند. اگر در برخی از مناطق مکاتبی تحت عنوان مکتب دولتی وجود داشتند، از لحاظ کیفیت و امکانات آموزشی و تربیتی در سطح بسیار نازلی قرار داشتند و از طرف دیگر عوامل دولت و برخی از افراد مرتبط با ادارات دولتی با انگیزه سیاسی- اقتصادی چنین وانمود و شایعه‌سازی می‌کردند که هر بچه‌ای که به مکتب بروند؛ بی‌دین و غیر معتقد به اعتقادات اسلامی خواهند شد. لذا مردم ارزگان بخصوص هزاره‌ها که همانند سایر مردم افغانستان از لحاظ اعتقادی و مذهبی متعصب بوده و هستند، در بسیاری از موارد حتی با پرداخت رشوه به معلمان و مدیران مکاتب مانع تحصیل فرزندان خود می‌گردیدند که این طرز فکر و تلقی از آموزش دانش مدرن و عصری در عقب ماندگی اقتصادی، فرهنگی و سیاسی مناطق هزاره نشین کاملاً آشکار است و اگر امروز اکثر این مردم از نعمت سواد و دانش محروم هستند و افراد متخصص و مسلکی بسیار اندک در میان آنان وجود دارند؛ از تبعات منفی سیاست دانش ستیزی دولت‌های گذشته و متولیان امور فرهنگی آنها تلقی می‌شود. آقای

۱. دولت آبادی، بصیر احمد؛ هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت ص ۲۸۱.

نایل در مورد وضعیت تعلیم و تربیه در دایکندی چنین می نگارد:

« تعلیم و تربیت رسمی به هیچ وجه در دایکندی قابل توجه نیست. تعداد مکاتب نسبت به تعداد نفوس به غایت ناچیز است و آن هم از درجه متوسط بالاتر نمی باشد. بنابراین از کادرهای تعلیم یافته و متخصص نمی توان در آنجا سخن گفت. ممکن است بعضی از فارغان متوسطه ها در ولایات دیگر و یا کابل تعلیمات خود را به پایان آورده باشند.»^۱

اکنون که شش سال از آغاز زمامداری و حکومت آقای حامد کرزی رئیس جمهور جمهوری اسلامی افغانستان و چهار سال از تبدیل شدن دایکندی به ولایت می گذرد، تا هنوز برای مردم این ساحه در زمینه سازندگی، ایجاد اشتغال، ادارات دولتی کارا، آموزش و پرورش و ایجاد مؤسسات فرهنگی - آموزشی کار قابل توجه و ستایشی انجام داده نشده است. با توجه به اینکه رئیس جمهور محترم در زمان افتتاح ولایت دایکندی و همچنان وزیر داخله وقت وعده های بسیار دلگرم کننده و مسرت بخش در زمینه انکشاف، بازسازی و ترقی اقتصادی و بهبود تمام بخش ها از جمله معارف در این ولایت نو بنیاد به مردم دایکندی داده بودند. اما آن گفته ها و وعده ها تا هنوز برآورده و محقق نشده اند. اینک بخشی از سخنان حامد کرزی رئیس جمهور جمهوری اسلامی افغانستان و علی احمد جلالی وزیر داخله وقت که در مراسم افتتاح ولایت ایراد کرده بودند، آورده می شود تا رئیس جمهور محترم و تیم همکارش به وعده ها و پلان های داده شده توجه مبذول دارند که چند درصد آن وعده ها عملی و تطبیق گردیده است. محترم حامد کرزی رئیس دولت اسلامی افغانستان:

«با تشکیل این ولایت بازسازی در عرصه های مختلف در این ولایت آغاز می گردد. دایکندی قلب افغانستان است این قلب باید در تپش باشد و با تمام ولایات افغانستان روابط نیک داشته باشد. رئیس دولت به ادامه سخنان خود افزود: بازسازی در تمام بخش ها صورت خواهد گرفت ولی اگر شما می خواهید مردم افغانستان خود کفا باشد به تعلیم و تربیه جوانان تان توجه جدی نمایید رفاه و آزادی کشور در تحصیل است. اگر جوانان ما تحصیل نمایند کشور همیشه احتیاج دیگران خواهد بود. دختران و پسران ولایت دایکندی کوشش

۱. نائل، حسین؛ یا داشتهایی در باره: سرزمین و رجال هزاره جات ص ۱۵۲.

نمایند که به سطح کشور اول نمره باشند و در سال آینده در روز تجلیل معارف مقام اول را کمایی نمایند. متعاقبا علی احمد جلالی وزیر امور داخله صحبت نموده ضمن اظهار خرسندی از ارتقای ولسوالی دایکندی به ولایت به ارتباط مسئولیت‌های والیان گفت:

والی خدمتکار مردم باشد در رفع مشکلات مردم بکوشد. والی که برای شما انتخاب گردیده آقای سرور دانش است که از هر لحاظ شخص رسیده و کار آزموده است. وی تلاش خواهد نمود تا این ولایت نو تأسیس را به پای خود ایستاد نماید و دولت نیز امکانات را به وی فراهم خواهد نمود تا در رفع مشکلات مردم دلیر دایکندی اقدام نماید.^۱

اکنون که تقریباً چهار سال از آن وعده‌ها می‌گذرد، حتی اکثر نهادهای حکومتی مثل سارنوالی، محکمه، مخابرات، مکاتب دولتی، رادیو و تلویزیون، امور محابس و زندانها و ... در ولایت دایکندی از داشتن تعمیر و ساختمان محروم است تنها در مرکز ولایت چند ساختمان جدید برای اردوی ملی، مقر ولایت و ریاست معارف در این اواخر احداث شده است. اما سایر ولسوالی‌ها از قبیل ولسوالی اشترلی، ولسوالی سنگتخت، ولسوالی کیتی، ولسوالی میرامور و ولسوالی گیزاب از داشتن ساختمان و امکانات اولیه اداری محروم هستند که در ولسوالی‌های مذکور ولسوال همراه با چند تن از مأموران دولتی در اماکن استیجاری و کرایه‌ای بسر می‌برند. از طرف دیگر تمام راههای ارتباطی و مواصلاتی ولایات مرکزی با سایر ولایت همجوار مانند گذشته از لحاظ فیزیکی بسیار خراب است بگونه‌ای که تردد وسایط نقلیه در آنها بسیار به کندی و سختی صورت می‌گیرند و بیش از چهار ماه کامل ترافیک در اکثر راههای ارتباطی به روی وسایط نقلیه مسدود است و تاهنوز دولت محترم با توجه به وعده‌های که در زمان افتتاح ولایت و بعد از آن داده بود؛ برای این مردم یک متر سرک پخته و یک گز خیابان جغل اندازی شده در این خطه احداث نکرده است!

در ساحه معارف، طبق اظهارات آقای استاد دانش اولین والی ولایت دایکندی و وزیر عدلیه فعلی جمهوری اسلامی افغانستان: « در سال ۱۳۸۳ش ۲۵۰ باب مکتب دولتی در ولایت دایکندی ثبت شده که از سال تحصیلی ۱۳۸۴ رسماً آغاز به کار و

فعالیت آموزشی خواهند کرد.^۱ لیکن تا کنون (۱۳۸۶) این مأمول به طور کامل محقق نشده است. براساس گزارش اولیه و آمار ارائه شده از طرف ریاست معارف ولایت دایکندی تا هنوز ۱۱۵ باب مکتب در این ولایت فعال است که از مجموع ۱۱۵ باب مکتب راجستر شده و فعال فقط ۱۷ باب آن دارای ساختمان می‌باشند. برای روشن شدن موضوع اینک به بخشی از مقاله‌ی که از نگارنده بر اساس آمار ارائه شده در زمینه تعداد مکاتب و تعداد محصلان از سوی ریاست معارف ولایت دایکندی، در تاریخ ۱۳۸۶/۶/۸ در وبلاگ غرجستان، سایت دایکندی و برخی از وب سایت‌ها و نشریات دیگر منتشر گردید، اشاره می‌شود:

«جدول آمار و مکاتب ولایت دایکندی که به صورت تحلیلی از داده‌های خام براساس اطلاعات واصله از ریاست معارف ولایت مذکور تنظیم شده است: وزارت معارف (ریاست معارف ولایت دایکندی) جدول احصائیه شاگردان مکاتب رسمی ریاست معارف ولایت دایکندی از باب سال تعلیمی ۱۳۸۶ تعداد مکاتب (۱۱۵ باب)

ردیف	ولسوالی	صنف ۱ الی ۷	صنف ۸ الی ۱۲	تعداد مکاتب	محصلین ذکور	محصلین اناث	مجموع	درصد اناث به ذکور
۱	مرکز	۵۲۹۱	۴۸۵	۱۱	۳۳۴۰	۲۴۳۶	۵۷۷۶	۴۲٪
۲	اشترلی	۳۷۸۵	۷۳	۱۰	۲۳۶۶	۱۴۹۲	۳۸۵۸	۳۹٪
۳	خدیر	۴۴۴۹	۱۰۷	۱۴	۳۲۹۲	۱۲۶۴	۴۵۵۶	۲۸٪
۴	کجران	۴۱۲۲	۲۳۵	۱۰	۳۶۷۳	۶۸۴	۴۳۵۷	۱۶٪
۵	کیتی	۸۵۷۶	۲۱۹	۱۲	۵۵۸۹	۳۲۰۶	۸۷۹۵	۳۶٪
۶	سنگ‌تخت	۳۵۴۹	۲۱۰	۹	۲۲۶۵	۱۴۹۴	۳۷۵۹	۴۰٪
۷	میرامور	۷۷۲۳	۶۴۸	۱۹	۵۴۶۲	۲۹۰۹	۸۳۷۱	۳۵٪
۸	شهرستان	۱۲۴۳۹	۱۵۸۶	۳۰	۸۷۸۸	۵۲۳۷	۱۴۰۲۵	۳۷٪
	مجموع	۴۹۹۳۴	۳۵۶۳	۱۱۵	۳۴۷۷۵	۱۸۷۲۲	۵۳۴۹۷	۳۵٪

جدول شماره ۱

(جدول آمار مکاتب و محصلین ذکور و اناث ولایت دایکندی در سال ۱۳۸۶)

۱. اظهارات استاد دانش در جلسه دید و بازدید با طلاب و دانشجویان ولایت دایکندی در اواخر تابستان ۱۳۸۳ بعد از افتتاح ولایت دایکندی و انتصاب ایشان به عنوان اولین والی آن ولایت.

توضیح: بر اساس آمار نماینده وزارت معارف در ولایت دایکندی در سال تحصیلی ۱۳۸۶ در هشت ولسوالی ولایت دایکندی ۵۳۴۹۷ محصل مشغول به تحصیل هستند که ۴۹۹۳۴ نفر در صنف یک الی هشت و ۳۵۶۳ نفر در صنف هشت الی دوازده حضور دارند که ۳۵٪ اناث و ۶۵٪ را ذکور تشکیل می دهد و تنها ۶٪ شاگردان در صنف های هشت الی دوازده مشغول به تحصیل هستند و ۹۴٪ بقیه در صنف های یک الی هفت. کمترین درصد محصلین اناث مربوط به ولسوالی کجران است با ۱۶٪ و بیشترین درصد محصلین اناث مربوط به ولسوالی مرکز (نیلی و اطراف) است با ۴۲٪ که نسبت درصد میانگین محصلین اناث به ذکور در سطح ولایت ۳۵٪ می باشد. ۱۱٪ محصلان ولسوالی شهرستان در مقاطع بالاتر از صنف هشت مشغول تحصیل هستند و در ولسوالی اشتدرلی و خدیر تقریباً ۲٪ محصلان این ولسوالی ها در مقاطع بالاتر از صنف هشت مشغول تحصیل می باشند. از مجموع ۱۱۵ باب مکتب دولتی فقط ۱۷ باب آن دارای تعمیر است یعنی تقریباً ۱۴/۵٪ مکاتب ولایت دایکندی دارای سرپنا می باشد و بقیه در مساجد، منابر (حسینیه ها)، زیر خیمه ها و زیر سقف آبی آسمان (هوای آزاد) تشکیل می شود.^۱ البته بر اساس گزارش و آمار واصله دیگر از ریاست معارف ولایت دایکندی، تعداد محصلان و همچنان کمیت مکاتب این ولایت، افزایش را نشان می دهد. طبق گزارش دوم که در اول میزان سال ۱۳۸۶ بدست ما رسیده است^۲، تعداد مکاتب راجستر شده دو صد باب مکتب را نشان می دهد و تعداد شاگردان مشغول به تحصیل ۸۱۰۱۰ نفر می باشند که از این مجموع ۶۲ درصد (۴۹۸۹۳ نفر) ذکور و ۳۸ درصد (۳۱۱۱۷ نفر) اناث می باشند. ۷۳ درصد محصلان در صنف یک تا صنف پنج (۵۹۰۷۸ نفر) و ۲۵ درصد (۲۰۳۰۴ نفر) در صنف شش تا هشت و تنها ۲ درصد (۱۶۲۸ نفر) در صنف نه تا دوازده مشغول به تحصیل هستند.

۱. توسلی غرجستانی؛ وبلاگ غرجستان، تاریخ انتشار ۱۳۸۶/۶/۸. این آمار و ارقام بر اساس داده های است که یکی از دوستان از مرکز ولایت دایکندی بنا به درخواست ما فرستاده است. اصل مطالب ارسالی در ۱۴ فایل می باشد که اطلاعات بالا به صورت فشرده و تحلیل داده های خام از آن استخراج گردید.

۲. این گزارش توسط اسماعیل نگارش از ولایت دایکندی، بخش ریاست معارف تهیه و ارسال گردیده است.

وزارت معارف (ریاست معارف ولایت دایکندی)

جدول احصائیه شاگردان مکاتب رسمی ریاست معارف ولایت دایکندی از باب سال

تعلیمی ۱۳۸۶ تعداد مکاتب (باب ۲۰۰)

ردیف	ولسوالی	صنف ۱ تا ۵	صنف ۶ تا ۸	صنف ۹ تا ۱۲	تعداد مکاتب	محصّلین ذکور	محصّلین اناث	مجموع	درصد اناث به ذکور
۱	مرکز	۶۰۸۷	۳۷۷۰	۲۵۰	۲۰	۵۵۵۱	۴۵۵۶	۱۰۱۰۷	۴۵٪
۲	اشترلی	۶۴۷۲	۱۸۰۷	۱۲	۳۰	۴۸۵۷	۳۴۳۴	۸۲۹۱	۴۱٪
۳	خدیر	۶۷۶۴	۱۸۳۵	۲۲	۳۰	۵۶۵۸	۲۹۶۳	۸۶۲۱	۳۴٪
۴	کجران	۴۳۸۷	۹۵۱	۴۳	۲۱	۳۹۹۸	۱۳۸۳	۵۳۸۱	۲۶٪
۵	کیتی	۹۵۸۵	۱۳۲۴	۷۰	۲۷	۷۰۵۹	۳۹۲۰	۱۰۹۷۹	۳۶٪
۶	سنگ تخت	۵۴۵۹	۱۱۲۸	۸۸	۲۴	۴۰۰۵	۲۶۷۰	۶۶۷۵	۴۰٪
۷	میرامور	۸۴۱۷	۴۶۶۳	۳۲۴	۳۱	۷۸۹۸	۵۵۰۶	۱۳۴۰۴	۴۱٪
۸	شهرستان	۱۱۹۰۷	۴۷۸۱	۸۱۹	۳۷	۱۰۸۶۷	۶۶۴۰	۱۷۵۰۷	۳۸٪
	مجموع	۵۹۰۷۸	۲۰۳۰۴	۱۶۲۸	۱۱۵	۳۴۷۷۵	۱۸۷۲۲	۵۳۴۹۷	۳۵٪

جدول شماره ۲

(آمار مکاتب و محصلین ذکور و اناث ولایت دایکندی در سال ۱۳۸۶ براساس گزارش دوم)
طبق این گزارش بیشترین درصد محصلان اناث مربوط به ولسوالی مرکز است با ۴۵ درصد و کمترین درصد محصلان اناث مربوط به ولسوالی کجران است با ۲۶ درصد که در ولسوالی کجران دانش آموزان دختر تنها در صنف‌های یک تا چهار مشغول به فراگیری علم هستند.

۲.ب. وضعیت مکاتب ولایت دایکندی

اکثر مکاتب ولایت نو تأسیس دایکندی فاقد ساختمان، امکانات آموزشی و آموزگاران مسلکی می‌باشند. تعداد اندکی از مکاتب که دارای تعمیر است، برخی از ساختمان‌های موجود فاقد معیارهای ساختمانی و استاندارد می‌باشند که در حال حاضر شدیداً نیاز به ترمیم دارند بنابراین می‌توان گفت که نود و پنج درصد مکاتب ولایت نیاز

به ایجاد ساختمان برابر استاندارد دارند که این امر عزم جدی دولت جمهوری اسلامی افغانستان، مؤسسات خیریه و مردم را می‌طلبد.

آمار وضعیت مکاتب ولایت دایکندی بر اساس گزارش واصله از ریاست معارف ولایت:

ولسوالی مرکز ولایت ۲۰ باب مکتب دارد که چهار باب آن دارای ساختمان است.
 ولسوالی اشترلی دارای ۳۰ باب مکتب است که چهار باب آن دارای تعمیر است.
 ولسوالی سنگ‌تخت ۲۴ باب مکتب دارد که ۲ باب آن دارای ساختمان و یک باب دیگر در حال ساخت می‌باشد.
 ولسوالی خدیر دارای ۳۰ باب مکتب که ۱۱ باب آن دارای تعمیر و سه باب دیگر در حال ساخت توسط همبستگی ملی می‌باشد.
 ولسوالی میرامور دارای ۳۱ باب مکتب که ۱۰ باب آن دارای ساختمان است لیکن ساختمان ۹ باب مکتب از ۱۰ باب مکتب دارای تعمیر، غیر استاندارد می‌باشند.
 ولسوالی شهرستان دارای ۳۷ باب مکتب است که ۸ باب آن دارای ساختمان است.
 ولسوالی کیتی ۲۷ باب مکتب دارد که تنها یک باب آن در حال کار و ۷ باب دیگر در پلان می‌باشند.
 ولسوالی کجران دارای ۲۱ باب مکتب است که فقط یک باب آن دارای ساختمان غیر استاندارد و ۵ باب دیگر در حال پلان می‌باشند.^۱

طبق این گزارش، از دو صد باب مکتب راجستر شده در وزارت معارف ۴۵ باب آن با احتساب مکاتب در حال ساخت، دارای ساختمان است یعنی ۲۲/۵٪ مکاتب فعال دارای سر پناه می‌باشد. مطابق لیست پیشنهادی ریاست معارف ولایت دایکندی به وزارت معارف ۷۵۹۹ نفر شاگرد می‌بایست بر تعداد شاگردان مکاتب این ولایت افزوده شود که ۱۷۴۳ نفر در صنف یک و ۱۸۵۹ نفر در صنف دو و ۱۴۵۷ نفر در صنف سه و ۱۱۲۹ نفر در صنف چهار و ۷۱۷ نفر در صنف پنج و ۴۶۰ نفر در صنف شش و ۲۰۸ نفر در صنف هفت و ۲۶ نفر در صنف هشت مشغول به تحصیل گردند. بنا به پیشنهاد

۱. قابل یادآوری اینکه ولسوالی گیزاب هرچند از لحاظ تقسیمات اداری مربوط به ولایت دایکندی است اما در حال حاضر طبق دستور فوق العاده ریاست جمهوری جزو ولایت ارزگان جنوبی شمرده می‌شود و لذا به آمار و ارقام محصلان و مکاتب فعال این ولسوالی نتوانستیم دست یابیم.

فوق ۲۴۱۷ نفر در ولسوالی میرامور و ۳۶۰ نفر در ولسوالی مرکز و ۱۴۷۵ نفر در ولسوالی اشترلی و ۱۸۷۲ نفر در ولسوالی خدیر و ۱۱۲۰ نفر در ولسوالی سنگتخت و ۳۳۷ نفر در ولسوالی کیتی بر تعداد شاگردان این ولایت افزوده می‌گردد.

بر اساس گزارش ریاست معارف ولایت دایکندی در سال تحصیلی ۱۳۸۶ پلان‌های برای ارتقا کیفیت آموزشی برخی از مکاتب و مدارس روی دست است که امید است این برنامه مطابق پیشنهادات ارائه شده جامه عمل بپوشد و برخی از مشکلات کیفی آموزشی موجود را برطرف کرده و از آموزگاران مسلکی و ماهر در زمینه تعلیم و تربیت کودکان امروز و آینده سازان فردا استفاده شوند. مطابق برنامه اعلام شده در سال ۱۳۸۶ شانزده باب مکتب در ولسوالی‌های مختلف مورد ارتقا کیفیت معارف قرار گرفته‌اند. برنامه مذکور با بودجه ۲۶۴۰۰۰ هزار دالر معادل یک میلیون و سه صد و بیست هزار افغانی که توسط وزارت معارف تمویل و توسط مؤسسه ایکویپ در حال تطبیق و اجراست.

با توجه به گزارش مختصر بالا از وضعیت فزیکي مکاتب و آمار محصلان در سطح ولایت دایکندی، مشکلات کادر فرهنگی و معلمان مسلکی یکی دیگر از چالشهای موجود در این زمینه می‌باشد. متولیان امر معارف در این ولایت برای استخدام معلمان و کادرهای مسلکی و تعلیم یافته گامهای بسیار ضعیف و غیر قابل توجهی را برداشته‌اند. تا هنوز برخی از معلمان که برای محصلان و شاگردان مکاتب در سطح ولایت و ولسوالی‌ها تدریس می‌کنند؛ از ورزیدگی و سواد لازم برخوردار نیستند. بنابراین افزایش کیفی و بازدهی علمی در امر آموزش نیازمند برنامه ریزی مفید و جدی و جذب نیروهای جوان و تحصیل کرده می‌باشد. جذب و استخدام معلمان تحصیل کرده و فرهیخته نیازمند تأمین معاش و مزایای آنان می‌باشد که ظاهراً در حال حاضر وزارت معارف دولت جمهوری اسلامی افغانستان از تأمین آن عاجز به نظر می‌رسد.

برای آشنایی بیشتر و اطلاع از برنامه‌ها و پلان‌های ریاست معارف ولایت دایکندی، تعداد مکاتب دارای ساختمان و فاقد آن و همچنان آمار شاگردان مکاتب به تفکیک ولسوالی‌ها و صنف‌ها به جداول که در ضمائم (ص ۱۷۰) آمده است مراجعه شود.



فصل هفتم

آمار دانش‌آموختگان و دانش‌پژوهان ارزگان

همانگونه که در فصل قبل اشاره شد، مکاتب دولتی و مدارس دینی ارزگان مثل سایر نقاط هزاره‌جات از کیفیت پایین و ضعیف و از کمیت اندک و ناچیزی برخوردار بوده و هستند. با توجه به وضعیت که ذکر شد، طبعاً زمینه تحصیلات عالی برای افراد مستعد و واجد شرایط در زادگاه شان میسر نبوده و نیستند. آنها برای ادامه تحصیلات تکمیلی و عالی مجبور بودند راه شهرها و کشورهای دیگر را در پیش بگیرند. البته این نابسامانی هرچند در سایر نقاط کشور نیز وجود داشته است اما در هزاره‌جات از جمله در ارزگان این نقیصه بسیار آشکارتر و بارزتر بود که به برخی از عوامل و علل آن قبلاً اشاره نمودیم. در این فصل به صورت مختصر آماری از دانش‌آموختگان ارزگان (ولایات ارزگان و دایکندی) که قریب به اتفاق، همه آنها تحصیلات عالی خود را در خارج از منطقه بخصوص در کابل، ایران، پاکستان، عراق، روسیه، هند، آذربایجان، ترکیه، اروپا و آمریکا گذرانده اند و یا در حال حاضر مشغول فراگیری هستند، تهیه و تنظیم گردیده است. البته سعی ما بر این بود که حتی الامکان یک فهرست جامع و کامل از دانش‌آموختگان این ولایات تهیه و تنظیم شود. بعد از تلاش‌های زیاد و تماس مستقیم و غیر مستقیم با دانش‌آموختگان و دانش‌پژوهان و اطمینان از صحت مندرجات، اقدام به نوشتن و درج اسامی آنان در لیست مذکور گردید. البته ما مدعی استقراء کامل و ارائه آمار جامع در این زمینه نیستیم بلکه خود به چند دلیل به ناقص بودن آن واقفیم.

اولاً؛ تعداد از معززین و دانشمندان تمایل نداشتند که نام شان و یا نام بستگان شان در لیست دانش‌آموختگان درج شوند در حالی که از دید ما واجد شرایط ثبت در لیست مذکور بودند.

ثانیاً؛ به برخی از دانش آموختگان گرامی دسترسی نداشتیم تا اطلاعات مورد نظر را بدست آوریم بدین لحاظ از درج اسامی و مشخصات ناقص آنها در لیست مزبور اجتناب گردید.

ثالثاً؛ تصمیم افزودن آمار دانش آموختگان در جزوه حاضر بعد از تکمیل فصلهای قبلی صورت گرفت که طبعاً با توجه به سختی کار و مشکلاتی که در جمع آوری اطلاعات گریبانگیر ما بود، فرصت کمی را جهت تنظیم آن در اختیار داشتیم. در عین حال آمار و جداول ذیل که با عنایت و همکاری برخی از دوستان فرهیخته تهیه و تنظیم گردیده است؛ تقریباً بیش از هفتاد الی هشتاد درصد مشخصات دانش آموختگان و دانش پژوهان ارزگان (ولسوالی‌های ارزگان خاص، گیزاب، کجران، کیتی، خدیر، نیلی، شهرستان، میرامور، اشترلی و سنگ‌تخت) را شامل می‌شود که برای اولین بار تهیه، تنظیم و نشر گردید.

در میان لیست مزبور افرادی با شاخصه‌های ممتاز و برجسته از قبیل؛ استاد دانشگاه، مدرس حوزه‌های علمیه، محقق، نویسنده، صاحبان آثار و کتاب، حافظ قرآن، هنرمند، شاعر، وزیر، سیاست مدار، نماینده شورای ملی و شورای ولایتی نیز به چشم می‌خورد که باتوجه به محرومیت فرهنگی و علمی گذشته این تبار و بسته بودن مؤسسات عالی آموزشی به روی فرزندان این قوم، امر قابل تحسین و تأمل است.

قبل از ارایه لیست دانش آموختگان و دانش پژوهان؛ نکات چندی قابل یادآوری است:

۱. معیار و ملاک دانش آموختگی و دانش پژوهی در نوشته حاضر علاوه بر فارغ التحصیلی از مقطع نام برده شده، شامل موارد زیر نیز می‌شود: حد اقل فراگیری سه سال دروس سطح برای سطح سه و سه سال دروس خارج متداول در حوزه‌های علمیه برای سطح چهار دانش آموختگان حوزه علمیه، گذراندن دو ترم در مقاطع لیسانس، فوق لیسانس و دکترا برای دانشجویان رشته‌های اکادمیک.

۲. برخی از دانش آموختگان علاوه بر تحصیل در یک رشته، در رشته‌های دیگر نیز تحصیل کرده‌اند که ما تنها به ذکر یک نوع تحصیل و مدرک از هر بخش اکتفا کردیم. مثلاً ممکن است فردی هم فارغ التحصیل سطح چهار حوزه علمیه باشد و هم دارای فوق لیسانس فرهنگ و معارف اسلامی و هم دارای لیسانس جامعه‌شناسی، که در ستون

دروس حوزه، سطح چهار درج شده است و در ستون رشته اکادمیک، لیسانس جامعه شناسی.

۳. درج و ثبت اسامی و مشخصات دانش‌آموختگان و دانش‌پژوهان بر اساس ترتیب حروف الفبای اول نام فامیلی (تخلص) و اسم می‌باشد.

۴. تنها مشخصات دانش‌آموختگانی ثبت شده‌اند که تا زمان نگارش در قید حیات بوده‌اند و از درج اسامی دانش‌آموختگان و دانشمندان که از دنیا رفته‌اند، اجتناب گردید که تهیه و تنظیم ویژگی‌ها و نکات برجسته بیوگرافی آنان نیازمند تحقیق و تتبع و جداگانه همراه با ذکر آثار علمی و عملی شان می‌باشد.



مشخصات دانش آموختگان و دانش پژوهان ارزگان (ولایت دایکندی)
(ولسوالی نیلی)

شماره	فامیل (تخلص)	اسم	نوع تحصیلات و مدرک	ملاحظات
			اکادمیک	
		حوزوی		
۱	احسانی	محمد	لیسانس الهیات	
۲	احسانی	مراد علی	سطح ۳	
۳	احمدی	نور علی	سطح ۴	
۴	اخلاقی	حیدر	سطح ۳	
۵	اعتمادی	عوضعلی	سطح ۳	لیسانس حقوق
۶	امینی	موسی	سطح ۴	فوق لیسانس فقه و معارف اسلامی
۷	آیت	محمد نادر	سطح ۳	فوق لیسانس فقه و معارف اسلامی
۸	بلیغ	عوضعلی	سطح ۴	
۹	بلیغ	سبحان	سطح ۳	صنف ۱۴ (سویه علمی کابل)
۱۰	بلیغ	محمود	لیسانس مهندسی معدن	
۱۱	جعفری	میرزا حسین	سطح ۳	
۱۲	جعفری	طاهره	لیسانس فلسفه	
۱۳	جویا	محمد امین	سطح ۳	
۱۴	حیدری	کبری	دکترای پزشکی	
۱۵	خادمی	علی خادم	سطح ۳	لیسانس فقه و معارف اسلامی
۱۶	خادمی	فاطمه	لیسانس بهداشت	
۱۷	دانش	سبحان	سطح ۳	فوق لیسانس با گرایش فلسفه
۱۸	دانش	محمد حسین	سطح ۳	
۱۹	رضایی	ناظر حسین	سطح ۴	
۲۰	رسولی	عبدالحسین	سطح ۳	لیسانس حقوق
۲۱	رضوانی	غلام سخی	سطح ۳	لیسانس علوم آزمایشگاهی
۲۲	رضوانی	محمد امیر	سطح ۴	
۲۳	رضوانی	محمد داد	سطح ۴	
۲۴	روحانی	حسن	فوق لیسانس اقتصاد	
۲۵	روحانی	ظفر	سطح ۴	

۲۶	روحانی	محبوبه	رادیولوژی	
۲۷	روحانی	محبوبه	دانشجوی پزشکی	
۲۸	سلطانی	آصف	سطح ۴	
۲۹	سلطانی	غلام نبی	سطح ۴	
۳۰	شریفی	محمد حسن	سطح ۴	
۳۱	شریفی	یوسف علی	سطح ۳	
۳۲	شریفی زاده	ناصر	سطح ۴	مدرس
۳۳	شهاب	محمد ابراهیم	سطح ۳	لیسانس فلسفه
۳۴	صادقی زاده	نصر الله	سطح ۳	نماینده شورای ملی
۳۵	صالحی	یومان علی	سطح ۴	
۳۶	صالحی	حسین علی	سطح ۴	مدرس
۳۷	صالحی	محمد	لیسانس علوم تربیتی	
۳۸	عادل	محمد جان	سطح ۴	
۳۹	عالمی رجاء	محمد نجف	صنف ۱۴ (سویه علمی کابل)	ژورنالیست
۴۰	عبادی	میرزا حسین	صنف ۱۴ (سویه علمی کابل)	
۴۱	عظیمی	محمد ظفر	سطح ۴	
۴۲	عظیمی	محمد عاشور	لیسانس علوم سیاسی	
۴۳	علیزاده	محمد حسین	لیسانس علوم سیاسی	
۴۴	علوی	سید فدا حسین	سطح ۳	لیسانس فقه و معارف اسلامی
۴۵	علوی	سید موسی	سطح ۴	فوق لیسانس کلام اسلامی
۴۶	فاضلی	جان محمد	سطح ۴	امام جمعه نیلی
۴۷	فاضلی	نیک محمد	سطح ۳	
۴۸	فیاض (سعادت)	خیر محمد	سطح ۴	لیسانس علوم سیاسی
۴۹	فیاض	قاسم علی	سطح ۴	اهل قلم
۵۰	فیاض	موسی	سطح ۴	
۵۱	کاظمی	محمد کاظم	سطح ۴	
۵۲	مبلغ	محمد علی	سطح ۴	اهل قلم
۵۳	مبلغ	طیبه	دانشجوی کارشناسی ریاضی	
۵۴	مجاهد	ابراهیم	صنف ۱۴ (سویه علمی کابل)	

۵۵	محسنی	عبد الله	سطح ۴	لیسانس مدیریت	
۵۶	محسنی	علی		فوق لیسانس اقتصاد	
۵۷	محسنی	فاطمه		لیسانس پرستاری	
۵۸	محسنی	محدثه		لیسانس شیمی	
۵۹	محسنی	محمد عظیم	سطح ۴		
۶۰	محقق	حسین علی	سطح ۴		
۶۱	محقق	طاهره		فوق لیسانس اخلاق و تربیت	
۶۲	محقق	قربان علی	سطح ۴	معادل لیسانس	اهل قلم
۶۳	محقق	محمد تقی		دانشجوی روان شناسی	
۶۴	محقق	محمد جواد		لیسانس روان شناسی	
۶۵	محقق	محمد رضا		لیسانس ریاضی محض	
۶۶	محقق	محمد مراد	سطح ۴		
۶۷	محقق	مهدی		دانشجوی پرستاری	
۶۸	محمدی	سمیه		دانشجوی مهندسی کشاورزی	
۶۹	محمدی	محمد حسین	سطح ۴		
۷۰	مظفری	محمد حسین	سطح ۴	فوق لیسانس علوم سیاسی	
۷۱	مظفری	عباس		دانشجوی مدیریت بازرگانی	
۷۲	مظفری	رقیه		دانشجوی حسابداری	
۷۳	مظفری	فاطمه		دانشجوی ریاضی کاربردی	
۷۴	منتظری	نادر	سطح ۴		
۷۵	موسوی	سید مصطفی	سطح ۳	صنف ۱۴ (سویه علمی کابل)	
۷۶	مهدوی	اسماعیل	سطح ۴		
۷۷	مهدوی	قاسم	سطح ۴	لیسانس علوم سیاسی	
۷۸	نجفی	علی	سطح ۴	لیسانس روان شناسی	اهل قلم
۷۹	نقوی	سید حسین	سطح ۴		
۸۰	وحیدی	محب علی	سطح ۳	فوق لیسانس فقه و معارف اسلامی	
۸۱	هادی	قربانعلی	سطح ۴	فوق لیسانس با گرایش فلسفه	اهل قلم
۸۲	هاشمی	سید حبیب	سطح ۳	صنف ۱۴ (سویه علمی کابل)	
۸۳	هاشمی	سید طاهر	سطح ۳	صنف ۱۴ (سویه علمی کابل)	

مشخصات دانش‌آموختگان و دانش‌پژوهان ولایت ارزگان
(ولسوالی ارزگان خاص)

شماره	فامیل (تخلص)	اسم	نوع تحصیلات و مدرک		ملاحظات
			حوزوی	اکادمیک	
۱	احسانی	محمد حسن	سطح ۴		
۲	احمدی	اسد الله		لیسانس مذاهب اسلامی	
۳	احمدی	عید محمد	سطح ۴		
۴	احمدی	محمد امین	سطح ۴	دکترای فلسفه	نویسنده و محقق
۵	احمدی			انجینر	
۶	آخوند	خدا نظر	سطح ۳		
۷	اخلاصی	قربانعلی	سطح ۴	لیسانس جامعه شناسی	
۸	ارزگانی	قربانعلی		صنف ۱۴	نماینده شورای ولایتی
۹	ارزگانی	سلطانعلی		صنف ۱۴	والی ولایت دایکندی
۱۰	اسدی	محمد حسین		لیسانس ادیان	
۱۱	اسفندیاری	انور		مهندسی برق	
۱۲	افتخاری	علی شیر	سطح ۴	لیسانس ادبیات فارسی	
۱۳	افتخاری	محمد هاشم	سطح ۴		
۱۴	افضلی	محمد حسین	سطح ۴		
۱۶	انصاری	سلمان	سطح ۴		
۱۷	برهانی	علی	سطح ۳		
۱۸	تقدسی	محمد یوسف	سطح ۴	لیسانس علوم سیاسی	
۱۹	جوادی	خادم حسین	سطح ۴		
۲۰	حسینی	سید عبدالله	سطح ۴		
۲۱	حسینی	قنبر علی	سطح ۴	لیسانس اقتصاد	
۲۲	خلیلی	نیک محمد	سطح ۴		
۲۳	خوش آمدی	جان محمد	سطح ۴	لیسانس تبلیغ و ارتباطات	
۲۴	ربانی	مبارک	سطح ۴		
۲۵	رحیمی	حیات الله	سطح ۳		
۲۶	رحیمی	سلمان علی	سطح ۴		

۲۷	روحانی	سلمان علی	سطح ۴		
۲۸	رحیمی	محمد علی	سطح ۴	لیسانس مدیریت	
۲۹	رضوانی	روح الله	سطح ۴	لیسانس جامعه شناسی	
۳۰	رفیعی	حمید الله	سطح ۴	لیسانس کلام اسلامی	
۳۱	زکی	گلستان	سطح ۴	لیسانس اقتصاد	
۳۲	صادقی	عبد الاحد	سطح ۴	لیسانس ادیان	
۳۳	صادقی	محمد امین	سطح ۴		
۳۴	عظیمی	خانعلی	سطح ۴		
۳۵	فصیحی	عبد العلی	سطح ۴	لیسانس اقتصاد	
۳۶	فصیحی	محمد حسین	سطح ۴	فوق لیسانس کلام	
۳۷	فیاض	محمد	سطح ۴	سیاست مدار	
۳۸	فیاضی	غلام قادر		لیسانس قرآن و حدیث	
۳۹	کریمی	عبد الوهاب	سطح ۴	فوق لیسانس حقوق	
۴۰	کریمی	محمد	سطح ۴		
۴۱	محسنی	علی ظفر	سطح ۴		
۴۲	محقق زاده	محمد علی	سطح ۴		
۴۳	مطهری	محمد حیدر	سطح ۴		
۴۴	مظفری	سید ابوطالب	سطح ۳	لیسانس ادبیات	نویسنده و شاعر
۴۵	معمدی	عبد الصمد	سطح ۴		
۴۶	مهدوی	عبد الحمید	سطح ۴		
۴۷	مهدوی	عبد الله	سطح ۴		
۴۸	مهدوی	منصب	سطح ۴		
۴۹	نقوی	سید	سطح ۳		
۵۰	نوری	نجیب الله	سطح ۴		
۵۱	وثوقی	محمد هاشم	سطح ۴		
۵۲	یوسفی	شفق	سطح ۴	لیسانس مدیریت	

مشخصات دانش‌آموختگان و دانش‌پژوهان ارزانگان (ولایت دایکندی)
(ولسوالی اشترلی)

شماره	فامیل (تخلص)	اسم	نوع تحصیلات و مدرک		ملاحظات
			حوزوی	اکادمیک	
۱	آیتی	عبد القیوم	سطح ۳	فوق لیسانس باگرایش تاریخ اسلام	
۲	ابراهیمی	مهدی		دانشجو	
۳	احسانی	خادم حسین		صنف ۱۴ (سویه علمی کابل)	
۴	احسانی	خداداد	سطح ۴	لیسانس حقوق	
۵	احسانی	محمد انور	سطح ۳		
۶	اخلاقی	عبد الله	سطح ۴		
۷	اخلاقی	علی اصغر		دانشجوی کارشناسی میکانیک	
۸	اخلاقی	محمد حسن	سطح ۳	فوق لیسانس باگرایش تاریخ اسلام	
۹	اخلاقی	محمد حسین		مهندس راه و ساختمان	
۱۰	اخلاقی	اکبر	سطح ۳		
۱۱	اخلاقی	محمد طاهر	سطح ۳	فوق لیسانس باگرایش قرآن و اقتصاد	حافظ قرآن
۱۲	ادیبی	علی	سطح ۴	لیسانس حقوق	
۱۳	افکاری	محمد علم	سطح ۳		
۱۴	افکاری	نائله		لیسانس زمین شناسی	
۱۵	اکبری	یاسین	سطح ۳		رئیس شورای ولایتی
۱۶	امینی	امین الله	سطح ۴	فوق لیسانس فقه و معارف اسلامی	
۱۷	امینی	محمد	سطح ۴	لیسانس جامعه شناسی	
۱۸	انصاری	نصر الله	سطح ۴	دانشجوی فوق لیسانس اقتصاد	اهل قلم
۱۹	بیانی	حسین داد	سطح ۳		
۲۰	بیانی (اکبری)	عوضعلی	سطح ۴	لیسانس حقوق	
۲۱	بیانی	محمد باقر		مهندسی صنایع	

۲۲	بیانی (اکبری)	محمد تقی		لیسانس ادبیات و زبان فارسی	شاعر و اهل قلم
۲۳	بیانی	محمد نقی		دانشجوی فوق لیسانس علوم تربیتی	
۲۴	توحیدی	محمد ظاهر	سطح ۴	لیسانس جامعه شناسی	
۲۵	توسلی	محمد	سطح ۴	لیسانس اقتصاد	اهل قلم
۲۶	جوادی	غلام حسین	سطح ۴		
۲۷	جوادی	روح الله		دانشجوی مدیریت صنعتی	
۲۸	جعفری	محمد کریم	سطح ۳		
۲۹	جعفری	سمیه		لیسانس علوم اجتماعی	
۳۰	حسینی	سید احمد	سطح ۴		مدرس
۳۱	حسینی	رضا	سطح ۳	فوق لیسانس فلسفه و کلام	
۳۲	حسینی	سید روح الله		لیسانس زبان فرانسه	
۳۳	حسینی	سید عبدالحسین	سطح ۳	فوق لیسانس با گرایش علوم قرآنی	
۳۴	حسینی	مصطفی		لیسانس زبان فرانسه	
۳۵	حسینی	سید محمد حسین	سطح ۴		مدرس
۳۶	حلیمی	حسین داد	سطح ۴	فوق لیسانس فقه و معارف اسلامی	
۳۷	حلیمی	هادی		دانشجوی حسابداری	
۳۸	حمیدی	کاظم		لیسانس ادبیات و زبان فارسی	
۳۹	خاوری	هاشم		لیسانس مهندسی معدن	
۴۰	خلیلی	ابراهیم	سطح ۴	فوق لیسانس فقه و معارف اسلامی	
۴۱	دانش	سرور	سطح ۴	دکترای فقه (نویسنده و محقق)	وزیر عدلیه
۴۲	دانش	محرابعلی	سطح ۳	لیسانس علوم سیاسی	
۴۳	رضایی	باقر		دانشجوی فوق لیسانس روانشناسی	
۴۴	رضایی	حسین علی	سطح ۴		
۴۵	رضایی	خداداد	سطح ۳		
۴۶	رضایی	دوست علی	سطح ۴		

۴۷	طالقانی	سعید	سطح ۳	فوق لیسانس فقه و معارف اسلامی	
۴۸	رضایی	عبد الهادی	سطح ۴		
۴۹	روحانی	عزیز الله	سطح ۳		
۵۰	روحانی	محمد	سطح ۳		
۵۱	زاهدی	تاج محمد	سطح ۳		
۵۲	سجادی	سید ابراهیم	سطح ۴		
۵۳	سجادی	سید احمد		لیسانس کامپیوتر	
۵۴	سجادی	سید حیدر	سطح ۴		
۵۵	سجادی	سید طاهر	سطح ۴		
۵۶	سجادی	سید محسن	سطح ۴	فوق لیسانس با گرایش تاریخ اسلام	
۵۷	سجادی	سید میرزا	سطح ۴		
۵۸	سجادی	سید ناصر	سطح ۴		
۵۹	شریفی	خداداد	سطح ۳		
۶۰	شریفی	علی	سطح ۴	فوق لیسانس فقه و معارف اسلامی	
۶۱	صابری	قربانعلی	سطح ۴	فوق لیسانس با گرایش فقه سیاسی	
۶۲	عسکری	جان محمد	سطح ۳	لیسانس مهندسی مخابرات	
۶۳	عسکری	حسین	سطح ۳	فوق لیسانس با گرایش تاریخ اسلام	
۶۴	عسکری	حسین		مهندسی مخابرات	
۶۵	عسکری	عبد الله		لیسانس خبرنگاری	ژورنالیست
۶۶	عسکری	یونس		مهندسی عمران	
۶۷	علوی	سید رضا	سطح ۴		
۶۸	فصیحی	محمد علی	سطح ۴		مدرس
۶۹	فصیحی	روح الله		دانشجوی روانشناسی	
۷۰	فیاض	محمد انور	سطح ۳		
۷۱	مبارز	رضا		دانشجوی حقوق	

۷۲	مبلغ	محمد کاظم	سطح ۳	فوق لیسانس کلام و فلسفه	
۷۳	محسنی	سردار	سطح ۴		
۷۴	محقق	عالیه		دانشجوی دوره لیسانس شیمی	
۷۵	محسنی	محمد یاسین	سطح ۳	فوق لیسانس با گرایش فلسفه	
۷۶	محقق	محمد	سطح ۴	لیسانس معارف اسلامی	اهل قلم
۷۷	محقق	محمد		دانشجوی فوق لیسانس	
۷۸	محقق	محمد اسحاق	سطح ۳		مدرس
۷۹	محقق	عبد الجمیل	سطح ۳		حافظ قرآن
۸۰	محقق	ضامن علی	سطح ۳		
۸۱	محمدی	حسین		دانشجوی فیزیوتراپی	
۸۲	محمدی	سرور	سطح ۳		
۸۳	محمدی	محمد نبی	سطح ۴		
۸۴	مصباح	سید حسن	سطح ۳		
۸۵	مظاهری	علی گل	سطح ۳		
۸۶	مظفری	محمد انور		بنیاد اندیشه صنف ۱۴	
۸۷	موحدی	امان الله	سطح ۴	فوق لیسانس حقوق	
۸۸	موسوی	سید احمد		لیسانس مهندسی نفت و گاز	
۸۹	موسوی	سید محمد جواد	سطح ۴		
۹۰	مهدوی	غدير	سطح ۳		
۹۱	مهدوی	محمد سرور		صنف ۱۴ (سویه علمی کابل)	
۹۲	ناصری	عبد الله		دانشجوی مدیریت بازرگانی	
۹۳	ناصری	عوضعلی	سطح ۴		
۹۴	ناصری	محمد علی	سطح ۳	فوق لیسانس فقه و معارف اسلامی	
۹۵	ناطقى	حیات الله	سطح ۳	دانش پژوه دکترای فلسفه اسلامی	اهل قلم
۹۶	ناطقى	محمد حسین	سطح ۴		

۹۷	هاشمی	سید محمود	سطح ۴	معادل دکترای فقه	نویسنده و محقق
۹۸	هاشمی	زهرا		لیسانس مامایی	
۹۹	هاشمی	زهره		لیسانس علوم سیاسی	
۱۰۰	هاشمی	صدیقه		لیسانس علوم اجتماعی	
۱۰۱	هاشمی	فاطمه		لیسانس زیست شناسی	
۱۰۲	هاشمی	سید محمد	سطح ۳		
۱۰۳	هاشمی	سید یعقوب	سطح ۴		
۱۰۴	هندروست	حیدر	سطح ۴		
۱۰۵	نظری	مریم		لیسانس مامایی	
۱۰۶	واعظی	روح الله		دانشجوی فوق لیسانس	شاعر و نویسنده
۱۰۷	واعظی	محمد		دانشجوی فوق لیسانس	
۱۰۸	واعظی	محمد انور	سطح ۴	لیسانس فقه و معارف اسلامی	

مشخصات دانش‌آموختگان و دانش‌پژوهان ارزگان (ولایت دایکندی)
(ولسوالی سنگتخت و بندر)

شماره	فامیل (تخلص)	اسم	نوع تحصیلات و مدرک	ملاحظات
			حوزوی	اکادمیک
۱	آیت الله	خسروی	اجتهاد	
۲	افتخاری	ابراهیم		لیسانس حقوق قضایی
۳	امینی	عبدالحسین	سطح ۳	
۴	امینی	محمد	سطح ۴	
۵	اوحدی	علی جمعه	سطح ۴	
۶	تابش	حسین		لیسانس زبان انگلیسی
۷	توکلی	ظفر	سطح ۴	
۸	توحیدی	سمیه		دانشجوی مقطع لیسانس
۹	پیام	علی	سطح ۳	لیسانس حقوق
۱۰	جواد			انجینیر

۱۱	حافظی	ولی	سطح ۳	
۱۲	حافظی			دانشجوی مقطع لیسانس
۱۳	حلیمی	علی	سطح ۴	
۱۴	دانش	محمد علی	سطح ۴	
۱۵	راسخ	امین		دانشجوی دکترای اقتصاد
۱۶	رحیمی	اسحاق	سطح ۴	
۱۷	رضایی	حسن		صنف ۱۴ (فوق دیپلم)
۱۸	ریحانی	حسین		لیسانس مخابرات
۱۹	راشدی	اکرم	سطح ۴	
۲۰	علامه	خدابخش	سطح ۴	
۲۱	علوی	سید جواد		دانشجوی فوق لیسانس
۲۲	غلامی	حسن		لیسانس اقتصاد
۲۳	فاضلی	عبد الله	سطح ۴	
۲۴	فاضلی	محمد علی	متجزی	مدرس و محقق
۲۵	فیاض	حسینعلی	سطح ۴	
۲۶	فیاض	حسینعلی	سطح ۴	
۲۷	فیاض	بتول		دانش پژوه فوق لیسانس کلام
۲۸	فیاض	نجف	سطح ۳	
۲۹	فیاض	هادی	سطح ۳	دانشجوی لیسانس علوم سیاسی
۳۰	محمدی	ابراهیم	سطح ۳	
۳۱	محمدی	بتول		لیسانس اهل قلم
۳۲	محمدی	سکینه		لیسانس اهل قلم
۳۳	مظفری	علی		لیسانس مخابرات
۳۴	موحدی	غلام حسین	سطح ۴	محقق و مدرس
۳۵	موحدی	اسد الله		مهندسی ساختمان
۳۶	موحدی	حمید		لیسانس مدیریت بازرگانی
۳۷	موحدی	محمد علی		لیسانس جغرافیا
۳۸	موحدی	مهدی		لیسانس زراعت
۳۹	موحدی	صغری		لیسانس پرستاری

۴۰	موحدی	معصومه	لیسانس علوم آزمایشگاهی	
۴۱	موسوی	سید احمد	سطح ۳	
۴۲	موسوی	سید غلام حسین	سطح ۴	اهل قلم
۴۳	موسوی بندر		سطح ۴	
۴۴	مهدوی زاده	معصومه	دانش پژوه معارف اسلامی	
۴۵	مهدوی	عبد الوهاب	سطح ۳	
۴۶	مهدوی	عبد الکریم	سطح ۳	
۴۷	میرزایی	رضا	لیسانس علوم تربیتی	
۴۸	میرزایی	محمد	فوق لیسانس زمین شناسی	
۴۹	خانم ناصری		لیسانسیه	
۵۰	ناصری	محمد امیر	سطح ۴	لیسانس علوم سیاسی
۵۱	ناطق	علی	سطح ۳	
۵۲	ناطق	موسی	سطح ۴	
۵۳	نظری	عباس	دکترای پزشکی	
۵۴	نجیبی	مدار علی	سطح ۳	
۵۵	واحدی	داد محمد	لیسانس حقوق قضایی	
۵۶	واعظی	حمزه	سطح ۳	لیسانس زبان و ادبیات فارسی نویسنده و محقق
۵۷	واعظی	عبد الوهاب	لیسانس	
۵۸	واعظی	محمد علی	دانشجوی فوق لیسانس	اهل قلم

مشخصات دانش‌آموختگان و دانش‌پژوهان ارزگان (ولایت دایکندی)
(ولسوالی خدیر)

شماره	فامیل (تخلص)	اسم	نوع تحصیلات و مدرک	ملاحظات
			حوزوی	اکادمیک
۱	ابراهیمی	موسی	سطح ۳	
۲	ابراهیمی	نسبیه		دانشجوی علوم سیاسی
۳	احسانی	نادر	سطح ۴	
۴	احمدی	علی	سطح ۳	

۵	احمدی	علیرضا		دانشجوی علوم ارتباطات	
۶	احمدی	غلام احمد		دانشجوی مدیریت بازرگانی	
۷	انصاری	نادر	سطح ۴		
۸	امیدی	سرور		دانشجوی حقوق	
۹	جعفری	بلقیس		فوق لیسانس زبان فرانسه	
۱۰	جعفری	لطیفه		لیسانس جامعه شناسی	
۱۱	جوادی	غلام سخی	سطح ۴	لیسانس علوم سیاسی	اهل قلم
۱۲	حیدری	احمد		لیسانس کامپیوتر	
۱۳	حیدری	حسین		دانشجوی علوم سیاسی	
۱۴	خاوری	رحمت		دانشجوی علوم ارتباطات	
۱۵	خاوری	محمد		دانشجوی مدیریت بازرگانی	
۱۶	سلطانی	رضا		دانشجوی اقتصاد	
۱۷	صابری	نوروز	سطح ۳		
۱۸	صابری	لیلا		دانش پژوه معارف اسلامی	
۱۹	صادقی	خدیجه		دانشجوی کارشناسی حقوق	
۲۰	صادقی	محمد علی		دانشجوی کارشناسی حقوق	
۲۱	صادقی	مصطفی		دانشجوی کارشناسی پرستاری	
۲۲	صالحی	خادم حسین	سطح ۴		
۲۳	عارفی	ناصر	سطح ۴		
۲۴	عالمی	علی	سطح ۴		
۲۵	علوی	سید الیاس		لیسانس هنر طراحی	شاعر و هنرمند
۲۶	خانم علوی			فوق لیسانس	
۲۷	فقیری	علی		دانشجوی کارشناسی حقوق	
۲۸	فیاض	حسین	سطح ۴	لیسانس اقتصاد	
۲۹	فیاض	محمد	سطح ۴		

۳۰	کریمی	ابراهیم		دانش پژوه لیسانس فلسفه	
۳۱	کریمی	محمد		دانشجوی کارتوگرافی	
۳۲	کریمی	معصومه		دانشجوی کارشناسی ژورنالیزم	
۳۳	محسنی	بومان	سطح ۴		
۳۴	محقق	محمد		دانشجوی دانشگاه هند	
۳۵	محمدی	رشید		لیسانس حقوق	
۳۶	محمدی	نساء		دانشجوی کارشناسی مامایی	
۳۷	موسوی	خدیجه		لیسانس علوم تربیتی	
۳۸	مهدوی	فاطمه		دانشجوی علوم سیاسی	
۳۹	مهدوی	قربان	سطح ۴	صنف ۱۴ (سویه علمی کابل)	
۴۰	مهدوی	کبری		لیسانس حسابداری	
۴۱	مهدوی	کبری		دانشجوی لیسانس ژورنالیزم	
۴۲	مهدوی	مصطفی		لیسانس فیزیک	
۴۳	ناطق	خادم حسین	سطح ۳		
۴۴	ناطق	علی	سطح ۴	لیسانس حقوق	
۴۵	ناطق	مهدی		دانشجوی علوم ارتباطات	
۴۶	ناطق	مرضیه		دانشجوی کارشناسی مامایی	
۴۷	ناطق	معصومه		دانشجوی کارشناسی مامایی	
۴۸	واعظی		سطح ۴		
۴۹	واعظی	محمد		کارشناسی ارشد روابط بین الملل	
۵۰	هدایت	محمد	سطح ۴	لیسانس علوم سیاسی	اهل قلم
۵۱	همتی	محمد حسن	سطح ۳		

مشخصات دانش آموختگان و دانش پژوهان ارزگان (ولایت دایکندی)
(ولسوالیهای شهرستان و میرامور)

شماره	فامیل (تخلص)	اسم	نوع تحصیلات و مدرک		ملاحظات
			حوزوی	اکادمیک	
۱	آیت الله	اسلامی			
۲	ابراهیمی	سید نادر	سطح ۳		
۳	احساس	عزیز		پولیتخنیک (فنی حرفه‌ای)	
۴	احسانی	جانعلی	سطح ۴		
۵	احسانی	خان جان	سطح ۴		
۶	احسانی	علی احمد		مهندسی کشاورزی	
۷	احسانی	علی جان	سطح ۳		حافظ قرآن
۸	احسانی	علیرضا	سطح ۴		
۹	اخلاقی	موسی	سطح ۳		
۱۰	آرمان	رضا		لیسانس زمین شناسی	
۱۱	اعتمادی	محمد امین	سطح ۴	لیسانس تبلیغ و ارتباطات	
۱۲	اکبری (علامه)	محمد	سطح ۴		حافظ قرآن
۱۳	اکبری	محمد	سطح ۴	لیسانس علوم سیاسی	
۱۴	اکبری	محمد	سطح ۴	لیسانس حقوق	
۱۵	الهام	محمد		لیسانس ساینس	
۱۶	امیری	علی	سطح ۳	لیسانس فلسفه	اهل قلم
۱۷	امینی	سرور	سطح ۴		مدرس
۱۸	امینی	عفیفه		لیسانس فلسفه	
۱۹	باتوریان	عیسی		پولیتخنیک	
۲۰	باقری	موسی		دانشجوی رشته ژورنالیستی	
۲۱	برهانی	محمد علی	سطح ۴		
۲۲	بصیر	سرور		داکتر طب	
۲۳	پناهی	ضامن	سطح ۳		
۲۴	پویا	عباس		لیسانس اقتصاد	
۲۵	پویا	عوضعلی		لیسانس زمین شناسی	

۲۶	پیمان	غلام محمد	لیسانس ادبیات انگلیسی	استاد دانشگاه
۲۷	تقدسی		سطح ۴	
۲۸	تقدسی	عبد الله	لیسانس حقوق	
۲۹	تقدسی	محمد علی	لیسانس الهیات	
۳۰	توحیدی	محمد امیر	سطح ۴	لیسانس تبلیغ و ارتباطات
۳۱	جعفری	روح الله		دانشجوی رشته برق
۳۲	جعفری	موسی	لیسانس حقوق	
۳۳	جوادی	راضیه		دانشجوی مدیریت بازرگانی
۳۴	جويا	علی جان		پولیتخنیک (فنی حرفه‌ای)
۳۵	جويا	محمد امین	لیسانس ادبیات دری	
۳۶	حجتی	شیر حسین	سطح ۴	
۳۷	حجتی	محمد	سطح ۴	فوق لیسانس حقوق
۳۸	حسینی	سید حسین	سطح ۳	
۳۹	حسینی	سید عبدالعزیز	سطح ۳	
۴۰	حقانی	جمعه	سطح ۴	لیسانس حقوق
۴۱	حمیدی	موسی	سطح ۴	
۴۲	خاوری	رجب علی	لیسانس جغرافیای شهری	
۴۳	خلیلی	عصمت الله	لیسانس علوم انسانی	
۴۴	دانش	سرور	سطح ۴	
۴۵	دانش	عیسی	سطح ۳	
۴۶	رادفر	خدایار		ادبیات دری
۴۷	رادمنش	حبیب الله		لیسانس حقوق و علوم سیاسی
۴۸	رضایی	فدا حسین		زمین شناسی
۴۹	رئوفی	حیدر	سطح ۴	
۵۰	رضازاده	عباس		لیسانس کامپیوتر
۵۱	رضوانی	خدابخش	سطح ۴	
۵۲	رنجبر	ظفر علی		اقتصاد
۵۳	روحانی	علی مدد		زراعت
۵۴	سبحانی	علیدوست	سطح ۴	فوق لیسانس نهج البلاغه

۵۵	سبقت	موسی	اقتصاد	
۵۶	ستیع	محمد علی	لیسانس طب	نماینده شورای ملی
۵۷	سجادی	سید عزیز	سطح ۴	اهل قلم
۵۸	سجادی	سید محمد	لیسانس حقوق	
۵۹	سروش	حمید الله	زبان انگلیسی	
۶۰	سروش	کریم	لیسانس اقتصاد	استاد دانشگاه
۶۱	سعادت	اسد الله	ادبیات دری	ژورنالیسم
۶۲	سیر	رضا	لیسانس اقتصاد	
۶۳	شایان	شریف	داکتر طب	
۶۴	شجاعی	محمد امین	سطح ۴	لیسانس فقه و معارف اسلامی
۶۵	شجاعی	هادی	لیسانس مدیریت شبکه	
۶۶	شجاعی	سکینه	لیسانس معارف اسلامی	
۶۷	شجاعی	معصومه	لیسانس مدیریت	
۶۸	شریفی	رضا	دانشجوی مهندسی مترو سازی	
۶۹	شریفی	محمد عارف	سطح ۴	
۷۰	شریفی	غلام حسن	سطح ۴	
۷۱	شهاب	علی دوست	لیسانس اقتصاد	
۷۲	صابری	عبدالرحمان	سطح ۴	
۷۳	صادقی	سرور	سطح ۴	اهل قلم
۷۴	صالحی	حیدر	سطح ۴	
۷۵	صالحی	خادم حسین	سطح ۴	
۷۶	صالحی	خداداد	سطح ۴	
۷۷	صداقت	محمد	لیسانس ادبیات آلمانی	
۷۸	طاهری	محمد اکرم	سطح ۴	
۷۹	عارفی	غلام نبی	سطح ۴	
۸۰	عارفی	قربانعلی	سطح ۳	
۸۱	عارفی	یوسف	سطح ۴	فوق لیسانس نهج البلاغه
۸۲	عالمی زاده	انبیا	سطح ۳	حافظ قرآن
۸۳	عرفانی	غلامحسین	سطح ۳	

۸۴	عطاپور	نور محمد		لیسانس ساینس	استاد دانشگاه
۸۵	عظیمی	حسین	سطح ۴		
۸۶	عظیمی	محمد باقر		لیسانس ریاضی کاربردی	
۸۷	عظیمی	محمد جواد		مهندسی کشاورزی	
۸۸	عظیمی	محمد عارف		لیسانس بهداشت محیط	
۸۹	علیزاده	هاشم	سطح ۴	لیسانس علوم اجتماعی	
۹۰	غفاری	محمد انور	سطح ۴	لیسانس تبلیغ و ارتباطات	
۹۱	غیرت	امین		تعلیم و تربیه	
۹۲	فرزام	طلا حسین		اقتصاد	
۹۳	فرزام	غلام محمد		اقتصاد	
۹۴	فرهنگ	ابراهیم		ساینس	
۹۵	فکوری	علی جان		ادبیات دری	
۹۶	فیاض	احمد		لیسانس کامپیوتر	
۹۷	فیاض	مختار	سطح ۴		
۹۸	فیاضی	علی پناه	سطح ۴		
۹۹	فهمی	حبیب الله	سطح ۴		
۱۰۰	قاسمیار	اسماعیل		ادبیات دری	
۱۰۱	کامل	عارف		پولیتخنیک	
۱۰۲	کریمی	رجب علی	سطح ۴		
۱۰۳	مبلغ	ضامن علی	سطح ۴		
۱۰۴	متین	حکیم		پولیتخنیک	
۱۰۵	محسنی	قاسم	سطح ۳		
۱۰۶	محسنی	سید قربان	سطح ۴		
۱۰۷	محسنی	نادر	سطح ۴	لیسانس علوم تربیتی	حافظ قرآن
۱۰۸	محمدی	غلام جان		زمین شناسی	
۱۰۹	محمدی	سید محمد حسن	سطح ۴		
۱۱۰	مصباح	سید ابراهیم	سطح ۴	لیسانس مدیریت	
۱۱۱	مطهری	علی	سطح ۴		
۱۱۲	مکارم	عارف	سطح ۳		

۱۱۳	مناقبی	محمد تقی	سطح ۴	دانش پژوه فوق لیسانس حقوق	
۱۱۴	موسوی	سید اکرم	سطح ۳		
۱۱۵	مهدوی	جان محمد	سطح ۴		
۱۱۶	نادری	اسد الله		ادبیات دری	
۱۱۷	نیازی	احمد علی	سطح ۴	فوق لیسانس کلام اسلامی	
۱۱۸	نوری	حسن		لیسانس علوم قرآنی	
۱۱۹	واعظی	یوسف	سطح ۴		وزیر مشاور
۱۲۰	هدایت	حبیب الله		حقوق	
۱۲۱	همدرد	محسن		حقوق	

مشخصات دانش آموزان و دانش پژوهان ارزگان (ولایت دایکندی)
(ولسوالی کجران و کیتی)

شماره	فامیل (تخلص)	اسم	نوع تحصیلات و مدرک		ملاحظات
			حوزوی	اکادمیک	
۱	ابراهیمی	محمد علی	سطح ۴	لیسانس حقوق	اهل قلم
۲	احمدی	آمنه		دانشجوی حقوق	
۳	احمدی	سمیه		دانشجوی حقوق	
۴	احمدی مولانا	مولاداد	سطح ۴		
۵	اخلاقی	غلام سرور	سطح ۴		
۶	اخلاقی	میر علی	سطح ۴		
۷	اسدی	غریب حسین	سطح ۴		حافظ قرآن
۸	انصاری	حسین		دانشجوی خبر نگاری	
۹	بصیری	شیرعلی	سطح ۴		
۱۰	تمسکی	علی	سطح ۳		
۱۱	حسینی	سید ایوب	سطح ۴		
۱۲	حسینی	سید علی	سطح ۴		مدرس
۱۳	حیدری	غلام		لیسانس انجینیری ساختمان	
۱۴	رجبی	جواد		لیسانس علوم قرآنی	
۱۵	زکی	ناظر حسین	سطح ۴	فوق لیسانس با گرایش کلام	نویسنده و محقق

۱۶	صادقی	اکبر	سطح ۴		
۱۷	صادقی	محمد		لیسانس کشاورزی	
۱۸	صادقی	موسی	سطح ۴		
۱۹	صالحی	مسلم	سطح ۴		
۲۰	صداقت	نور محمد		انجینر	
۲۱	عارفی	مسلم	سطح ۴		
۲۲	عارفی	طاهره		دانشجوی پرستاری	
۲۳	عارفی	معصومه		دانشجوی پرستاری	
۲۴	عرفانی	حسن	سطح ۴		
۲۵	عالمی	محمد	سطح ۴		
۲۶	عالمی	محمد علی	سطح ۴		
۲۷	عطایی	احمد		لیسانس زبان انگلیسی	
۲۸	غفاری	محمد داوود		لیسانس اقتصاد	
۲۹	غفاری	نور محمد	سطح ۴		
۳۰	فروتین	دین محمد		دکترای پزشکی	
۳۱	فیضی	موسی	سطح ۳		
۳۲	محقق	خداداد	سطح ۴		
۳۳	محمودی	عبد القیوم	سطح ۴	لیسانس حقوق	اهل قلم
۳۴	مروج	محمد رضا		لیسانس فلسفه و عرفان	
۳۵	موسوی	زهرا		لیسانس علوم تربیتی	
۳۶	موسوی	طیبه		فوق لیسانس پرستاری	
۳۷	موسوی	فاطمه		لیسانس مدیریت بازرگانی	
۳۸	موسوی	مرضیه		فوق لیسانس ادبیات فارسی	
۳۹	موسوی	سید یوسف		فوق لیسانس زیست شناسی	
۴۰	میری	غلامحسین	سطح ۴		اهل قلم
۴۱	میری	غلامحسین		لیسانس برق و الکترونیک	
۴۲	ناصری	علی اکبر	سطح ۳	لیسانس علوم سیاسی	
۴۳	شهید زاده	سید علی		فوق لیسانس پزشکی	
۴۴	شهید زاده	سید روح الله		لیسانس حقوق	

۴۵	نوید	داد محمد	لیسانس حقوق	
----	------	----------	-------------	--

مشخصات دانش آموختگان و دانش پژوهان ارزگان (ولایت دایکندی)
(ولسوالی گیزاب)

شماره	فامیل (تخلص)	اسم	نوع تحصیلات و مدرک		ملاحظات
			حوزوی	اکادمیک	
۱	احسانی	محمد آصف	سطح ۳	فوق لیسانس تاریخ اسلام	
۲	اخلاقی	سید غلام حسین	سطح ۴		
۳	اخلاقی	سید روح الله		دانشجوی پرستاری	
۴	اخلاقی	سید مهدی		دانشجوی حسابداری	
۵	اخلاقی	سید نعمت الله		لیسانس زبان و ادبیات فارسی	
۶	امینی	ابراهیم	سطح ۴		
۷	باقری	سید علی	سطح ۴		
۸	باقری	سید ابوالحسن	سطح ۴	فوق لیسانس حقوق	
۹	باقری	سید ابوالقاسم		دانشجوی پرستاری	
۱۰	بصیری	نعمت الله	سطح ۳		
۱۱	توحیدی	سلطانعلی	سطح ۴	فوق لیسانس با گرایش کلام	
۱۲	حسنی	سید شیبۀ الحمد	سطح ۳		
۱۳	حسینی	سید محبوب		دکتر (متخصص اطفال)	
۱۴	حسینی	محمد رضا		لیسانس پرستاری	
۱۵	حسینی	سید ناصر	سطح ۳		
۱۶	رضوی	سید طاهر	سطح ۴	لیسانس حقوق	
۱۷	رفیعی	محمد نبی	سطح ۳	فوق لیسانس فقه و معارف اسلامی	
۱۸	سجادی	سید مبارک	سطح ۴		
۱۹	سجادی	سید یاسین	سطح ۴		
۲۰	ضیایی	سید محبوب	سطح ۳	لیسانس حقوق	

۲۱	ضیایی	سید یونس	سطح ۴		
۲۲	طاهری	غلام علی	سطح ۳		
۲۳	علوی	سید حکیم	سطح ۴		
۲۴	علوی	سید هادی		دانشجوی پرستاری	
۲۵	علیزاده	محمد جان	سطح ۳		
۲۶	فروغی	ظفر علی	سطح ۳		
۲۷	موسوی	سید تقی	سطح ۴		
۲۸	موسوی	سید قاسم	سطح ۴		
۲۹	موسوی	سید محمد ایوب	سطح ۴	لیسانس اقتصاد	
۳۰	موسوی	سید مصطفی	سطح ۳		
۳۱	موسوی	سید نقی	سطح ۴	لیسانس اقتصاد	
۳۲	مهدوی	محمد نبی	سطح ۴		حافظ قرآن
۳۳	مهدوی	مهدی	سطح ۳	فوق لیسانس باگرایش تاریخ اسلام	
۳۴	نقوی	سید حیدر	سطح ۴	لیسانس حقوق	
۳۵	نقوی	سید محمد	سطح ۳	فوق لیسانس فقه و معارف اسلامی	
۳۶	نقوی	سید هادی		دانشجوی پرستاری	
۳۷	هاشمی	سید عیسی	سطح ۴		

ضمایم:

۱. آمار محصلین و مکاتب ولایت دایکندی

جدول احصائیه شاگردان مکاتب رسمی ولایت دایکندی سال ۱۳۸۶

شماره	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	مجموع
ولسوالی	شهرستان	میرامور	مرکز ولایت	اشترلی	خدیر	سنگتخت	کیتی	کجران	
ذکور	۱۵۲۷	۱۲۰۵	۶۸۱	۸۴۶	۹۱۶	۷۳۴	۱۷۰۶	۴۴۶	۸۰۶۱
صنف ۱	اناث	۱۰۳۹	۸۴۲	۶۹۴	۷۱۳	۷۱۶	۱۴۶۵	۴۱۸	۶۶۶۳
ذکور	۱۹۶۸	۱۴۵۵	۹۹۵	۹۰۴	۱۱۱۵	۷۰۶	۱۲۱۹	۵۶۱	۸۹۲۳
صنف ۲	اناث	۱۳۴۷	۸۴۷	۹۶۸	۶۵۴	۵۶۵	۷۶۹	۴۲۵	۶۱۷۰
ذکور	۱۴۲۲	۱۰۳۴	۷۲۰	۸۳۴	۹۰۶	۶۴۴	۹۱۷	۵۶۸	۷۰۴۵
صنف ۳	اناث	۱۱۱۱	۴۴۹	۶۰۸	۷۵۰	۵۵۰	۶۴۴	۳۴۹	۴۸۶۸
ذکور	۱۲۴۰	۸۵۸	۴۰۳	۶۹۲	۸۶۲	۵۸۰	۱۰۸۶	۷۷۸	۶۴۹۹
صنف ۴	اناث	۶۹۶	۵۱۰	۳۵۳	۳۷۰	۳۲۱	۵۱۶	۱۹۱	۳۲۹۲
ذکور	۱۰۴۶	۷۵۴	۳۵۴	۴۹۳	۷۱۶	۴۴۲	۹۲۱	۶۵۱	۵۳۷۷
صنف ۵	اناث	۵۱۱	۴۶۳	۳۱۱	۲۱۶	۹۷	۳۴۲	۰	۲۱۸۰
ذکور	۷۶۵	۶۹۵	۲۸۵	۴۰۷	۴۸۹	۳۹۷	۵۸۵	۴۵۹	۴۰۸۲
صنف ۶	اناث	۳۳۰	۳۱۱	۱۱۸	۱۳۱	۳۳	۱۴۹	۱۵۸	۱۲۷۵
ذکور	۱۸۰۲	۱۳۰۳	۱۶۷۵	۶۴۵	۵۶۵	۲۹۱	۴۱۶	۳۰۰	۶۹۹۷
صنف ۷	اناث	۱۲۲۵	۱۹۹۳	۱۴۱۵	۵۹۲	۶۸۱	۹۹	۲۴	۶۰۲۹
ذکور	۴۹۴	۳۰۱	۲۰۲	۲۴	۶۷	۱۳۵	۱۴۱	۱۹۲	۱۵۵۶
صنف ۸	اناث	۱۶۵	۶۰	۷۵	۸	۵۷	۰	۰	۳۶۵
ذکور	۲۶۲	۱۱۲	۱۰۰	۱۲	۲۲	۶۹	۶۸	۲۷	۶۷۲
صنف ۹	اناث	۸۰	۲۱	۱۴	۰	۹	۲	۰	۱۲۶
ذکور	۱۵۵	۸۸	۷۶	۰	۰	۷	۰	۱۶	۳۴۲
صنف ۱۰	اناث	۴۰	۱۰	۰	۰	۳	۰	۰	۵۳
ذکور	۱۲۲	۷۰	۴۰	۰	۰	۰	۰	۰	۲۳۲
صنف ۱۱	اناث	۴۶	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۴۶
ذکور	۶۴	۲۳	۲۰	۰	۰	۰	۰	۰	۱۰۷
صنف ۱۲	اناث	۵۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۵۰
مجموع	۱۷۵۰۷	۱۳۴۰۴	۱۰۱۰۷	۸۲۹۱	۸۶۲۱	۶۶۷۵	۱۰۹۷۹	۵۳۸۱	۸۱۰۱۰

جدول شماره ۱

ضمیمه ۱. آمار محصلین و مکاتب ولایت دایکندی ۱۷۱

جدول احصائیه شاگردان مکاتب پیشنهادی ولایت دایکندی سال ۱۳۸۶

شماره	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	مجموع
ولسوالی	شهرستان	میرامور	مرکز ولایت	اشترلی	خدیر	سنگتخت	کیتی	کجران	
صنف ۱	ذکور	۰	۲۶۴	۷۳	۱۵۶	۲۱۵	۱۰۶	۸۴	۸۹۸
	اناث	۰	۲۹۰	۶۰	۱۸۱	۱۶۱	۱۰۹	۴۴	۸۴۵
صنف ۲	ذکور	۰	۳۱۹	۹۳	۲۶۰	۲۳۹	۱۴۹	۱۸	۱۰۷۸
	اناث	۰	۲۹۰	۶۸	۱۴۹	۱۳۰	۱۲۲	۲۲	۷۸۱
صنف ۳	ذکور	۰	۲۸۲	۳۶	۱۷۱	۲۲۴	۱۳۳	۳۴	۸۸۰
	اناث	۰	۱۸۶	۱۸	۹۶	۱۵۹	۸۵	۳۳	۵۷۷
صنف ۴	ذکور	۰	۲۱۴	۱۲	۱۷۴	۲۰۸	۱۰۸	۳۰	۷۵۲
	اناث	۰	۹۴	۰	۷۴	۱۲۲	۵۰	۲۵	۳۷۷
صنف ۵	ذکور	۰	۱۲۱	۰	۷۵	۲۲۱	۷۱	۴۷	۵۳۵
	اناث	۰	۶۵	۰	۳۷	۳۶	۴۴	۰	۱۸۲
صنف ۶	ذکور	۰	۷۷	۰	۷۳	۱۴۸	۴۰	۰	۳۳۸
	اناث	۰	۴۵	۰	۲۹	۹	۳۹	۰	۱۲۲
صنف ۷	ذکور	۰	۳۰	۰	۰	۳۷	۰	۰	۶۷
	اناث	۰	۱۱۴	۰	۰	۲۷	۰	۰	۱۴۱
صنف ۸	ذکور	۰	۲۶	۰	۰	۰	۰	۰	۲۶
	اناث	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰
صنف ۹	ذکور	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰
	اناث	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰
صنف ۱۰	ذکور	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰
	اناث	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰
صنف ۱۱	ذکور	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰
	اناث	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰
مجموع		۰	۲۴۱۷	۳۶۰	۱۴۷۵	۱۸۷۲	۱۱۲۰	۳۳۷	۷۵۹۹

جدول شماره ۲

لیست (۱۶) باب مکتب که تحت برنامه ارتقای کیفیت معارف در ولایت دایکندی قرار دارد ذیلا تهیه و تثبیت گردیده است.

شماره	نام مکتب	موقعیت		تعداد شاگردان		مرجع اعمار کننده		بودجه	تاریخ شروع اعمار
		قریه	ولسوالی	ذکور	اناث	تمویل	تطبیق		
۱	نسوان غدار	غدار	مرکز ولایت	۷۴	۶۷	معارف	ایکوپ	\$۱۶۵۰۰	۱۳۸۶
۲	سرقد	سرقد	سنگتخت	۱۸۱	۱۲۰	معارف	ایکوپ	\$۱۶۵۰۰	۱۳۸۶
۳	میراثی سفلی	دهن شمشیرسنگ	سنگتخت	۲۱۵	۷۴	وزارت معارف	ایکوپ	\$۱۶۵۰۰	۱۳۸۶
۴	سنگینک و تاجوی	سنگینک	کیتی	۴۳۴	۳۱	وزارت معارف	ایکوپ	\$۱۶۵۰۰	۱۳۸۶
۵	نسوان مزورمی	مزورمی	کیتی	۱۶۹	۱۱۴	وزارت معارف	ایکوپ	\$۱۶۵۰۰	۱۳۸۶
۶	سیک سیاده	سیوک	اشترلی	۱۹۳	۱۱۸	وزارت معارف	ایکوپ	\$۱۶۵۰۰	۱۳۸۶
۷	جوی غلامان	جوی غلامان	کجران	۱۹۲	۰	وزارت معارف	ایکوپ	\$۱۶۵۰۰	۱۳۸۶
۸	سنگ شارگ	دهن بیدک	کجران	۱۹۲	۰	معارف	ایکوپ	\$۱۶۵۰۰	۱۳۸۶
۹	کمان پیشدرم	پیشدرم	اشترلی	۴۳۷	۴۱۸	وزارت معارف	ایکوپ	\$۱۶۵۰۰	۱۳۸۶
۱۰	سرخ جوی رباط	سرخ جوی	میرامور	۰	۳۸۳	وزارت معارف	ایکوپ	\$۱۶۵۰۰	۱۳۸۶
۱۱	نسوان چهار صد خانه	پلاس	میرامور	۰	۱۷۹	وزارت معارف	ایکوپ	\$۱۶۵۰۰	۱۳۸۶
۱۲	نسوان تگابلور	تگابلور	شهرستان	۴۵	۳۸۵	وزارت معارف	ایکوپ	\$۱۶۵۰۰	۱۳۸۶
۱۳	نسوان شنیه صدخانه	شنیه	شهرستان	۱۱۳	۴۱۶	وزارت معارف	ایکوپ	\$۱۶۵۰۰	۱۳۸۶
۱۴	کورگه علیا	کورگه علیا	خدیر	۳۶۵	۱۳۵	معارف	ایکوپ	\$۱۶۵۰۰	۱۳۸۶
۱۵	شکرده	شکرده	خدیر	۵۱۶	۱۵۵	معارف	ایکوپ	\$۱۶۵۰۰	۱۳۸۶
۱۶	خاکباد	خاکباد	مرکز ولایت	۱۷۱	۱۷۸	معارف	ایکوپ	\$۱۶۵۰۰	۱۳۸۶

ضمیمه ۱. آمار محصلین و مکاتب ولایت دایکندی ۱۷۳

جدول مکاتب راجستر شده دارای تعمیر، بدون تعمیر و تحت کار ریاست معارف
ولایت دایکندی (ولسوالی مرکز ولایت) سال ۱۳۸۶

شماره	نام مکتب	موقعیت		وضعیت تعمیر		مکاتب تحت کار	مرجع اعمار کننده
		قریه	ولسوالی	ذکور	اناث		
۱	لیسه سنگموم	مرکز	مرکز ولایت	دارد			
۲	متوسطه نسوان سنگموم	سنگموم	مرکز ولایت	دارد			
۳	لیسه نسوان گنده نیگ	گنده نیگ	مرکز ولایت	دارد			
۴	نسوان سر نیلی	سر نیلی	مرکز ولایت	ندارد			
۵	ذکور میش	میش	مرکز ولایت	ندارد			
۶	نسوان دشت	دشت	مرکز ولایت	ندارد			
۷	نسوان خاکباد	خاکباد	مرکز ولایت	ندارد			
۸	ذکور شیش	شیش	مرکز ولایت	دارد			یونسف و مردم
۹	ذکور قلقدیر	قلقدیر	مرکز ولایت	ندارد			
۱۰	ذکور سیوک و شیبیر	سیوک و شیبیر	مرکز ولایت	ندارد			
۱۱	ذکور جرف	جرف	مرکز ولایت	ندارد			
۱۲	ابتدائیه ل زیر	ل زیر	مرکز ولایت	ندارد			
۱۳	ابتدائیه هجدی	هجدی	مرکز ولایت	ندارد			
۱۴	ابتدائیه ذکور غدار	غودار	مرکز ولایت	ندارد			
۱۵	ابتدائیه ذکور پیشوک	پیشوک	مرکز ولایت	ندارد			
۱۶	ابتدائیه ذکور کیتی جک	کیتی جک	مرکز ولایت	ندارد			
۱۷	نسوان ل زیر	ل زیر	مرکز ولایت	ندارد			
۱۸	نسوان پای نیلی	پای نیلی	مرکز ولایت	ندارد			
۱۹	ابتدائیه ذکور خربیدک	خربیدک	مرکز ولایت	ندارد			
۲۰	ابتدائیه ذکور میانه قول	میانه قل	مرکز ولایت	ندارد			

جدول شماره ۴

جدول مکاتب راجستر شده دارای تعمیر، بدون تعمیر و تحت کار ریاست معارف
ولایت دایکندی (ولسوالی اشترلی) سال ۱۳۸۶

شماره	نام مکتب	موقعیت		وضعیت تعمیر		مکاتب تحت کار
		قریه	ولسوالی	ذکور	اناث	
۱	متوسطه ذکور شیخمیران	شیخمیران	اشترلی	دارد		
۲	متوسطه ذکور چاوش	چاوش	اشترلی	دارد		
۳	ذکور نگلیچ	نگلیچ	اشترلی		ندارد	
۴	متوسطه ذکور رنگدرخت	رنگ درخت	اشترلی		ندارد	
۵	ذکور کورگه سفلی	تکاب کورگه	اشترلی		ندارد	
۶	شیلان کورگه	شیلان	اشترلی		ندارد	
۷	ذکور بغل کندو	مربلاق	اشترلی		ندارد	
۸	ذکور جنگان	جنگان	اشترلی	دارد		
۹	ذکور کمان و پیش درم	پیش درم	اشترلی		ندارد	
۱۰	نسوان شیخمیران	شیخمیران	اشترلی		ندارد	
۱۱	ابتدائیه دهان طاق مسجد	دهان طاق مسجد	اشترلی		ندارد	
۱۲	لوران	لوران	اشترلی		ندارد	
۱۳	ذکور قوچنقی	قوچنقی	اشترلی		ندارد	
۱۴	سیوک سیاداره	سیوک	اشترلی		ندارد	
۱۵	ذکور نوه عبدی	نوه عبدی	اشترلی		ندارد	
۱۶	ذکور دهن گردش	دهن گردش	اشترلی		ندارد	
۱۷	میانه اشترلی	میانه	اشترلی	دارد		
۱۸	نسوان چنار	چنار	اشترلی		ندارد	
۱۹	ذکور سرخ قل قوچنقی	سرخ قل	اشترلی		ندارد	
۲۰	ذکور بلوچ قوچنقی	بلوچ	اشترلی		ندارد	
۲۱	ابتدائیه سرفل کورگه سفلی	سرفل	اشترلی		ندارد	
۲۲	ذکور تالیچ خوشک	تالیچ	اشترلی		ندارد	
۲۳	ذکور سراب	سراب	اشترلی		ندارد	
۲۴	نسوان سرتاله بغل کندو	سرتاله	اشترلی		ندارد	

۲۵	گماب اشترلی	تاس قل	اشترلی	ندارد	
۲۶	سیاه ناهور	سیاه ناهور	اشترلی	ندارد	
۲۷	نوجگ	نوجگ	اشترلی	ندارد	
۲۸	شنیه جنگان خورد	شنیه	اشترلی	ندارد	
۲۹	امام جعفر صادق	فهرستان علیا	اشترلی	ندارد	
۳۰	المهدی اوشالیج	اوشالیج	اشترلی	ندارد	

جدول شماره ۵

جدول مکاتب راجستر شده دارای تعمیر، بدون تعمیر و تحت کار ریاست معارف ولایت دایکندی (ولسوالی سنگ تخت) سال ۱۳۸۶

شماره	نام مکتب	موقعیت		وضعیت تعمیر		مکاتب تحت کار	مرجع اعمار کننده
		قریه	ولسوالی	ذکور	اناث		
۱	لیسه ذکور سنگ تخت	دهن خلیبرگ	سنگ تخت	دارد			G-H-F
۲	متوسطه ذکور خلیبرگ	خلیبرگ	سنگ تخت	ندارد			
۳	ابتدائیه ذکور سیاه چوب	سیاه چوب	سنگ تخت			تحت کار	معارف
۴	نسون سیاه چوب	سیاه چوب	سنگ تخت	ندارد			
۵	ذکور مرکز بندر	بندر	سنگ تخت	ندارد			
۶	ذکور استقلال بندر	بندر	سنگ تخت	ندارد			
۷	ذکور دهن برغس	برغس	سنگ تخت	ندارد			
۸	ذکور سرقد سنگتخت	سنگ تخت	سنگ تخت	ندارد			
۹	نسون سلیتو	سلیتو	سنگ تخت	ندارد			
۱۰	ذکور ابتدائیه ارگ	ارگ لعلی	سنگ تخت	ندارد			
۱۱	نسون میراثی سفلی	دهن شمشیرسنگ	سنگ تخت	ندارد			
۱۲	ذکور چهار قل میری	دهان قل	سنگ تخت	ندارد			
۱۳	ذکور سیاه چوب دروب	دروب	سنگ تخت	ندارد			
۱۴	ذکور جوی میرازار	جوی میرازار	سنگ تخت	ندارد			
۱۵	ذکور حسنگ	حسنگ	سنگ تخت	ندارد			
۱۶	ذکور تلخک شیخعلی	تلخک	سنگ تخت	ندارد			
۱۷	نسون سیاه چوب بندر	سیاه چوب	سنگ تخت	ندارد			

۱۸	ذکور پای قل شیخعلی	پای قل	سنگ تخت	ندارد	
۱۹	ابتدائیه دارالهدا تلخک	تلخک	سنگ تخت	دارد	
۲۰	ذکور خاتم الانبیاءعلیکان	علیکان	سنگ تخت	ندارد	
۲۱	ذکور بعثت مرکز بندر	غجورباش	سنگ تخت	ندارد	
۲۲	ذکور امام صادق قرامد	قرامد	سنگ تخت	ندارد	
۲۳	نسوان میراثی علیا	میراثی علیا	سنگ تخت	ندارد	
۲۴	نسوان الزهرا خلیبرگ	خلیبرگ	سنگ تخت	ندارد	

جدول شماره ۶

جدول مکاتب راجستر شده دارای تعمیر، بدون تعمیر و تحت کار ریاست معارف
ولایت دایکندی (ولسوالی خدیر) سال ۱۳۸۶

شماره	نام مکتب	موقعیت		وضعیت تعمیر		مکاتب تحت کار	مرجع اعمار کننده
		قریه	ولسوالی	ذکور	اناث		
۱	متوسطه مرکز خدیر	خدیر	خدیر				
۲	کورگه علیا	کورگه	خدیر	درپلان			معارف
۳	سر دره خودی	ودمه	خدیر		ندارد		
۴	اساسی مرکز پشتروق	پشتروق	خدیر	درحال کار			همبستگی ملی
۵	اساسی وترمنا	وتر	خدیر	درحال کار			همبستگی ملی
۶	اساسی شکر دره	شکر دره	خدیر	در پلان			معارف
۷	اساسی محمد خواجه	محمدخواجه	خدیر		ندارد		
۸	اساسی پسی بند	پسی بند	خدیر	دارد			یونسف و مردم
۹	نسوان مرکز خدیر	خدیر	خدیر	دارد			وارا
۱۰	نسوان کیتی دره خودی	کیتی	خدیر	دارد			همبستگی ملی
۱۱	مختلط چاغان	چاغان	خدیر		ندارد		
۱۲	ذکور سنگ چلک	سنگچلک	خدیر		ندارد		
۱۳	مختلط مرکز کیان	کیان	خدیر	درحال کار			همبستگی ملی
۱۴	ذکور بوزی دره خودی	بوزی	خدیر	دارد			همبستگی ملی
۱۵	ابتدائیه شلغم	شلغم	خدیر	دارد			همبستگی ملی
۱۶	ابتدائیه پستی	دستی	خدیر	دارد			همبستگی ملی

ضمیمه ۱. آمار محصلین و مکاتب ولایت دایکندی ۱۷۷

۱۷	دهن میجان	دهن میجان	خدیر	دارد		همبستگی ملی
۱۸	ذکور گزیری	گزیری	خدیر	دارد		همبستگی ملی
۱۹	دهن قل	دهن قل	خدیر	دارد		همبستگی ملی
۲۰	ذکور خشک آب و دمه	خشک آب	خدیر	ندارد		
۲۱	ذکور شینه کالو	شینه	خدیر	ندارد		
۲۲	ذکور سبزک کیان	سبزک	خدیر	ندارد		
۲۳	کرس کورگه علیا	کرس	خدیر	ندارد		
۲۴	امام صادق پشتروق	سیاه قل سفلی	خدیر	ندارد		
۲۵	ذکور سرقل خدیر سفلی	سرقل	خدیر	ندارد		
۲۶	آبدره غم قل	آبدره	خدیر	دارد		همبستگی ملی
۲۷	خاک فقیر دره خودی	خاک فقیر	خدیر	ندارد		
۲۸	جرا ب مزار خدیر علیا	جرا ب مزار	خدیر	ندارد		
۲۹	نسوان الزهرا وترما	وتر	خدیر	ندارد		
۳۰	نسوان دهن کیتی	دهن کیتی	خدیر	دارد		همبستگی ملی

جدول شماره ۷

جدول مکاتب راجستر شده دارای تعمیر، بدون تعمیر و تحت کار ریاست معارف ولایت دایکندی (ولسوالی میرامور) سال ۱۳۸۶

شماره	نام مکتب	موقعیت		وضعیت تعمیر		ملاحظات
		قریه	ولسوالی	ذکور	اناث	
۱	لیسه برگر	چرخ	میرامور	دارد		تخریب شده و غیراستاندارد
۲	لیسه اسکان	اسکان	میرامور	دارد		تخریب شده و غیراستاندارد
۳	لیسه رباط	رباط	میرامور	دارد		تخریب شده و غیراستاندارد
۴	لیسه نسوان افکاری	جوی توت	میرامور	دارد		D-H-A-S
۵	متوسطه ذکور تگاب	تگاب	میرامور	دارد		تخریب شده و غیراستاندارد
۶	متوسطه ذکور تخاوی	سید احمد	میرامور	دارد		مردمی غیر استاندارد
۷	متوسطه ذکور سنگان	سنگان	میرامور	ندارد		
۸	متوسطه ذکور دستغیب	میر غلام	میرامور	ندارد		
۹	متوسطه ذکور برگر	سیادره	میرامور	دارد		مردمی غیر استاندارد

۱۰	متوسطه نسوان چرخ برگر	تینک	میرامور		ندارد
۱۱	متوسطه نسوان زینبیه	دهن غرغره	میرامور	دارد	مردمی غیر استاندارد
۱۲	متوسطه نسوان چرخ	دره غله	میرامور		ندارد
۱۳	متوسطه نسوان رباط	سرخجوی	میرامور		ندارد
۱۴	متوسط نسوان باغ	باغ	میرامور	دارد	
۱۵	متوسطه نسوان میرامور	اسکان	میرامور		ندارد
۱۶	م نسوان چهارصدخانه	پلاس	میرامور		ندارد
۱۷	م ذکور چهارصدخانه	پلاس	میرامور	دارد	مردمی غیر استاندارد
۱۸	متوسطه ذکور سرخبید	سرخبید	میرامور		ندارد
۱۹	متوسطه ذکور برگر	ونه	میرامور		ندارد
۲۰	ذکور نهال	نهال	میرامور		ندارد
۲۱	ابتدائیه ذکور وطنه	وطنه	میرامور		ندارد
۲۲	ابتدائیه ذکور اشتو	اشتو	میرامور		ندارد
۲۳	نسوان ورسل	ورسل	میرامور		ندارد
۲۴	ذکور سلبی	سلبی	میرامور		ندارد
۲۵	نسوان اسکان	اسکان	میرامور		ندارد
۲۶	ذکور برگر	طی برگر	میرامور		ندارد
۲۷	ذکور نالچ برگر	نالچ	میرامور		ندارد
۲۸	ذکور چرخ برگر	چرخ	میرامور		ندارد
۲۹	ذکور چهارصدخانه	دهن قل	میرامور		ندارد
۳۰	نسوان تکاب میرامور	تگاب	میرامور		ندارد
۳۱	ابتدائیه ذکور ورسل	ورسل	میرامور		ندارد

جدول شماره ۸

ضمیمه ۱. آمار محصلین و مکاتب ولایت دایکندی ۱۷۹

جدول مکاتب راجستر شده دارای تعمیر، بدون تعمیر و تحت کار ریاست معارف
ولایت دایکندی (ولسوالی شهرستان) سال ۱۳۸۶

شماره	نام مکتب	موقعیت		وضعیت تعمیر		مکاتب تحت کار	مرجع اعمار کننده
		قریه	ولسوالی	ذکور	اناث		
۱	لیسه ذکور چبرسک	چبرسک	شهرستان	دارد			
۲	لیسه ذکور پالیج	پالیج	شهرستان	دارد			
۳	لیسه ذکور تگابلور	تگابلور	شهرستان		ندارد		
۴	لیسه نسوان پالیج القان	القان	شهرستان	دارد			
۵	لیسه نسوان بنت الهدی	غاف	شهرستان	دارد			
۶	لیسه نسوان غاف	غاف	شهرستان	دارد			
۷	متوسطه نسوان غوچان	غوچان	شهرستان	دارد			
۸	لیسه ذکور القان چوچان	چوچان	شهرستان		ندارد		
۹	متوسطه ذکور ورس	ورس	شهرستان		ندارد		
۱۰	م ذکور برلان صدخانه	برلان	شهرستان		ندارد		
۱۱	متوسطه ذکور کتوت	کتوت	شهرستان		ندارد		
۱۲	متوسطه ذکور لرگر	لرگر	شهرستان		ندارد		
۱۳	متوسطه ذکور فیض آباد	فیض آباد	شهرستان		ندارد		
۱۴	متوسطه ذکور شیخ بهائی	سید احمد	شهرستان		ندارد		
۱۵	م ذکور شنیه صد خانه	شنیه	شهرستان		ندارد		
۱۶	متوسطه نسوان فیض آباد	فیض آباد	شهرستان		ندارد		
۱۷	م نسوان بی بی نرجس	کتوت	شهرستان		ندارد		
۱۸	م نسوان فاطمه الزهراء	تگابلور	شهرستان		ندارد		
۱۹	متوسطه نسوان ام البنین	اوشو	شهرستان		ندارد		
۲۰	متوسطه نور الهدی	چکشهر	شهرستان		ندارد		
۲۱	متوسطه نسوان شیرمه	شیرمه	شهرستان	دارد			
۲۲	م نسوان شنیه صدخانه	شنیه	شهرستان		ندارد		
۲۳	م نسوان برلان صدخانه	برلان	شهرستان		ندارد		
۲۴	متوسطه نسوان ورغه	ورغه	شهرستان		ندارد		

۲۵	متوسطه نسوان گيرو	گيرو	شهرستان	ندارد	
۲۶	متوسطه نسوان ورس	ورس	شهرستان	ندارد	
۲۷	ابتدائيه نسوان صدخانه	صدخانه	شهرستان	ندارد	
۲۸	ابتدائيه نسوان شاليچ	شاليچ	شهرستان	ندارد	
۲۹	ابتدائيه ذكور صدخانه	چهاراسبان	شهرستان	دارد	
۳۰	ابتدائيه ذكور غيبی	غيبی	شهرستان	ندارد	
۳۱	ابتدائيه ذكور جنگلك	جنگلك	شهرستان	ندارد	
۳۲	ذكور اشكارآباد	اشكارآباد	شهرستان	ندارد	
۳۳	ذكور اشو غولكه	اشو غولكه	شهرستان	ندارد	
۳۴	ذكور سفيد پشته لرگر	دهن سياه قل	شهرستان	ندارد	
۳۵	نسوان غاسور	غاسور	شهرستان	ندارد	
۳۶	نسوان معلوق گيرو	معلوق	شهرستان	ندارد	
۳۷	نسوان ازموک	اَژموک	شهرستان	ندارد	

جدول شماره ۹

جدول مكاتب راجستر شده داراي تعمير، بدون تعمير و تحت كار رياست معارف

ولايت دايكندی

(ولسوالی كجران) سال ۱۳۸۶

شماره	نام مكتب	موقعیت		وضعیت تعمير		مكاتب تحت كار	مرجع اعمار كننده
		قریه	ولسوالی	ذکور	اناث		
۱	لیسه ذکور مرکز كجران	لاغرجوی	كجران	دارد		در پلان	انكشاف دهات
۲	متوسطه ذکور كاريز	كاريز	كجران	ندارد			
۳	متوسطه ذکور كندو	كندو	كجران	ندارد			
۴	متوسطه ذکور باغبان	باغبان	كجران	ندارد			
۵	متوسطه ذکور بالادشت	بالادشت	كجران	ندارد			
۶	متوسطه نسوان باغبان	تاخه	كجران	ندارد		در پلان	انكشاف دهات
۷	متوسطه نسوان كندو	كندو	كجران	ندارد			
۸	متوسطه ذکور زردگلان	زرد گلان	كجران	ندارد			
۹	متوسطه ذکور هفتاد نفر	جوی هفتاد نفر	كجران	ندارد		در پلان	انكشاف ملی

ضمیمه ۱. آمار محصلین و مکاتب ولایت دایکندی ۱۸۱

۱۰	متوسطه ذکور سلیمان آباد	سلیمان آباد	کجران	ندارد		
۱۱	ابتدائیه ذکور دهن خوجو	دهن خوجو	کجران	ندارد		
۱۲	ذکور جوی غلامان	جوی غلامان	کجران	ندارد	در پلان	معارف
۱۳	ذکور غرنج سفلی	غرنج سفلی	کجران	ندارد		
۱۴	ذکور سنگ شارگ	سنگ شارگ	کجران	ندارد	در پلان	معارف
۱۵	ذکور لختوغی	لختوغی	کجران	ندارد		
۱۶	نسوان صوف کاریز	صوف کاریز	کجران	ندارد		
۱۷	ذکور سلمنجی	سلمنجی	کجران	ندارد		
۱۸	ذکور لرتو	لرتو	کجران	ندارد		
۱۹	نسوان تاخه	تاخه	کجران	ندارد		
۲۰	نسوان قلعه لاش	قلعه لاش	کجران	ندارد		
۲۱	نسوان شاجوی و تاجوی	شاجوی	کجران	ندارد		

جدول شماره ۱۰

جدول مکاتب راجستر شده دارای تعمیر، بدون تعمیر و تحت کار ریاست معارف ولایت دایکندی (ولسوالی کیتی) سال ۱۳۸۶

شماره	نام مکتب	موقعیت		وضعیت تعمیر		مکاتب تحت کار	مرجع اعمار کننده
		قریه	ولسوالی	ذکور	اناث		
۱	لیسه مرکز کیسو	شینیه	کیتی		ندارد	در پلان	
۲	لیسه ذکور تمران	تمران	کیتی		ندارد	در پلان	انکشاف دهات
۳	لیسه ذکور کیتی	کیتی	کیتی			در حال کار	معارف
۴	متوسطه نسوان کیسو	کیسو	کیتی		ندارد		
۵	متوسطه نسوان رویان	دهن رویان	کیتی		ندارد		
۶	ابتدائیه ذکور سرتیغان	سرتیغان	کیتی		ندارد		
۷	ابتدائیه نسوان تمران	تمران	کیتی		ندارد		
۸	ذکور رویان	رویان	کیتی		ندارد		
۹	ابتدائیه ذکور کومی	کومی	کیتی		ندارد		
۱۰	ذکور تجریب و هزاردرخت	تجریب	کیتی		ندارد	در پلان	یونسف
۱۱	نسوان مزدرمی	مزدرمی	کیتی		ندارد	در پلان	ایکویب

۱۲	ذکور کاروان سرای	کاروان سرای	کیتی		ندارد		
۱۳	ذکور خرنیک	خرنیک	کیتی		ندارد		
۱۴	ذکور سر تمران	سر تمران	کیتی		ندارد		
۱۵	ذکور شالیزار	شالیزار	کیتی		ندارد	در پلان	یونسف
۱۶	ذکور شروع کیسو	شروع کیسو	کیتی		ندارد		
۱۷	ذکور چنغرقل	چنغرقل	کیتی		ندارد		
۱۸	سنگینگ وشاهجوی	ارغیدل	کیتی		ندارد	در پلان	ایکویب
۱۹	ذکور غرنج	غرنج	کیتی		ندارد		
۲۰	ذکور ناخم جوی	ناخم جوی	کیتی		ندارد		
۲۱	ابتدائیه ذکور هوشی	هوشی	کیتی		ندارد		
۲۲	ابتدائیه ذکور منمی	منمی	کیتی		ندارد		
۲۳	ابتدائیه ذکور رویان	رویان	کیتی		ندارد	در پلان	یونسف
۲۴	ذکور بنور سفلی	بنور سفلی	کیتی		ندارد		
۲۵	ذکور نوگنبد	نوگنبد	کیتی		ندارد		
۲۶	ذکور سرکیسو	سرکیسو	کیتی		ندارد		
۲۷	ذکور ارگان	ارگان	کیتی		ندارد		

جدول شماره ۱۱

داسیس ۱۳۹۲



مراسم افتتاح ولایت دایکندی ۱۳۸۳

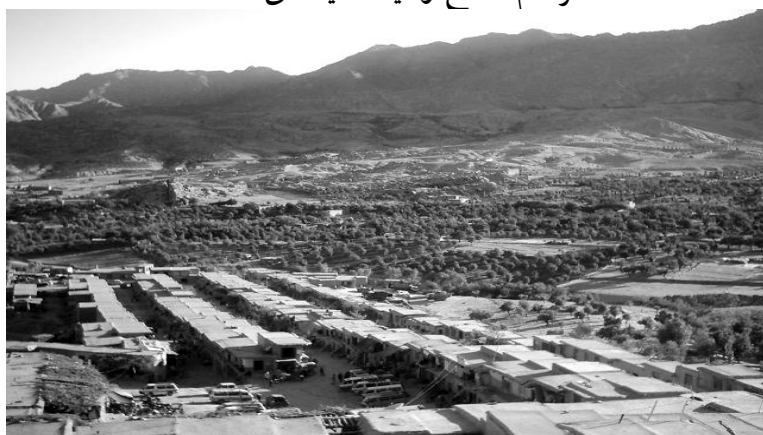


مراسم افتتاح ولایت دایکندی ۱۳۸۳





مراسم افتتاح ولایت دایکندی ۱۳۸۳



بازار نیلی، عکاس: نویسنده (۱۳۸۴)



مکتب دولتی نیلی، عکاس: نویسندہ (۱۳۸۴)



دره قخور





محصلین خیمه نشین



شاگردان مکاتب دخترانه (خوشک) عکاس: نویسنده (۱۳۸۴)



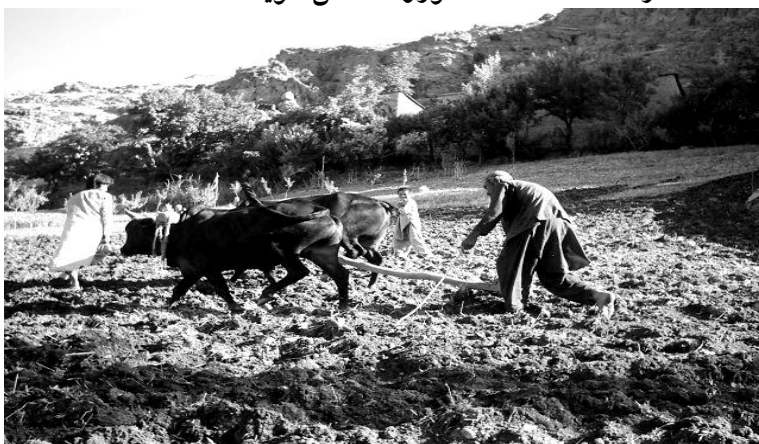
شاگردان مکتب (هزاره جات)، عکاس: نویسنده (۱۳۸۴)



نوبندک خوشک، عکاس: نویسنده (۱۳۸۴)



زادگاه ملا خداداد لورو، عکاس: نویسنده (۱۳۸۴)





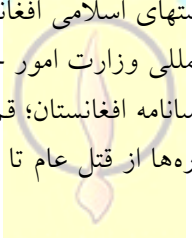
سرک تازه احداث شده شیخمیران- نیلی، عکاس: نویسنده (۱۳۸۴)



نمایی از شیخمیران، عکاس: نویسنده (۱۳۸۴)



منابع و مأخذ

۱. ابراهیمی، گلشن؛ تاریخ هندوستان (تاریخ فرشته)؛ قم: چاپ سنگی، کتابخانه حضرت معصومه.
۲. ارزگانی، ملا محمد افضل؛ المختصر المنقول در تاریخ هزاره و مغول؛ قم.
۳. افغانی، سید جمال الدین؛ تتمه البیان فی تاریخ الافغان؛ انگلستان، لندن: ۱۹۸۷م.
۴. توسلی غرجستانی؛ وبلاگ غرجستان. <http://daikondi.blogfa.com/>
۵. تیمور خانف؛ تاریخ ملی هزاره؛ مترجم، عزیز طغیان؛ تهیه و تنظیم: عزیزالله رحیمی؛ مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم: ۱۳۷۲.
۶. جوزجانی، منهاج سراج؛ طبقات ناصری؛ کابل، ناشر انجمن تاریخ افغانستان، [بی تا].
۷. حر عاملی؛ وسائل الشیعه (الاسلامیه)؛ لبنان، بیروت: دار احیاء تراث العربی.
۸. خسرو شاهی، سید هادی؛ نهضت‌های اسلامی افغانستان؛ چاپ اول، ایران، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۷۰.
۹. دولت آبادی، بصیر احمد؛ شناسنامه افغانستان؛ قم: چاپ اول ۱۳۷۱.
۱۰. دولت آبادی، بصیر احمد؛ هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت؛ قم: ابتکار دانش، ۱۳۸۵.
۱۱. ریاضی، محمد یوسف؛ عین الوقایع. 
۱۲. سایت خبرگزاری باختر، مورخ: ۱۳۸۳/۴/۲۰.
۱۳. صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ چاپ دوم، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ هجری قمری.
۱۴. غبار، میر غلام محمد؛ افغانستان در مسیر تاریخ؛ قم: صحافی احسانی، ۱۳۷۵.
۱۵. فرخ، سید مهدی؛ تاریخ سیاسی افغانستان؛ چاپ دوم، قم: احسانی، ۱۳۷۱.
۱۶. فرهنگ، میر محمد صدیق؛ افغانستان در پنج قرن اخیر؛ قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۷۱.
۱۷. قندهاری، طالب حسین؛ نگاهی به دیروز و امروز افغانستان.
۱۸. کاتب، ملا فیض محمد؛ سراج التواریخ ج ۳، چاپ اول، قم: ۱۳۷۰.
۱۹. کلینی، اصول کافی؛ چاپ سوم، تهران: مکتبه الاسلامیه، ۱۳۸۸ قمری.
۲۰. لعلی، علیداد؛ سیری در هزاره‌جات؛ قم.
۲۱. مجله سراج، قم: ارگان نشراتی مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان.

۲۲. مقصودی، عبد الحسین؛ هزاره جات سرزمین محرومان؛ پاکستان.
۲۳. میتلند، پی. جی؛ هزاره ها و هزارستان (گزارش کمیسیون سر حدی افغان و انگلیس)؛ مترجم: محمد اکرم گیزابی؛ قم: مرکز نویسندگان افغانستان، ۱۳۷۶.
۲۴. نائل، حسین؛ ساختار طبیعی هزاره جات؛ قم: سلسال، ۱۳۸۱.
۲۵. نائل، حسین؛ یا داشت هایی در باره سرزمین و رجال هزاره جات؛ مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، قم: ۱۳۷۹.
۲۶. ناصری داوودی، عبد المجید؛ زمینه و پیشینه جنبش اصلاحی در افغانستان؛ قم.
۲۷. نجفی، علی؛ روایت افتخار (تاریخچه مبارزات ابراهیم خان گاوسوار)؛ قم: مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، ۱۳۷۷.
۲۸. نجفی، علی؛ یاد نامه ابوذر انقلاب، قم: مجمع فرهنگی ارزگان، ۱۳۷۲.
۲۹. یزدانی، حسینعلی؛ دفاع هزاره ها از: استقلال و تمامیت ارضی افغانستان؛ چاپ اول، قم: صحافی احسانی، [بی تا].
۳۰. یزدانی، حسینعلی (حاج کاظم)؛ صحنه های خونینی از: تاریخ تشیع در افغانستان؛ مشهد: چاپ اول، ۱۳۷۰.
۳۱. یزدانی، حسینعلی (حاج کاظم)؛ فرهنگ عامیانه طوایف مردم هزاره.
۳۲. هفته نامه وحدت، ارگان نشراتی حزب وحدت اسلامی افغانستان.

